



مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان

علمی-پژوهشی / (زبان و ادبیات)

سال شانزدهم - شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۳۴ - بهار ۱۴۰۳



یولی آ. ایوانسیان

بعضی ویژگی‌های تمایزبخش مهم گویش‌های خراسانی زبان فارسی
از گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی

اعظم علیجانی، مسعود قیومی، مریم مسگر
خویی، حوریه احدی، یلدا دلگشایی

تحلیل پیکره‌ای بر حرف اضافهٔ «از» در کتب درسی پایه‌های اول تا ششم:
رویکرد شناختی

محمدرضا پهلوان‌نژاد

بررسی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور بر اساس داده‌های زبان فارسی

آتوسا رستم بیک تفرشی

پنج‌چیدگی روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبانه و دوزبانه ۴-۶ ساله:
مطالعه موردی تهران و جویبار

فاطمه ظهراپی، عادل رفیعی

تحلیلی ساختی از واژه-های مرکب برگرفته از ستاک گذشته «گشت»
در زبان فارسی

مانده بیگم شیرازی، سید حسین سیدی،
احمدرضا حیدریان شهری

بررسی تطبیقی دیدگاه زبان-شناختی دو تن از دست‌نویسان معاصر عرب؛
نقد روش شناختی

شب‌نم مجیدی، فاطمه بهرامی، مزدک انوشه

پدیدهٔ حذف درون بند؛ رویکردی فازبنیاد

۳۴

- بعضی ویژگی‌های تمایزبخش مهم گویش‌های خراسانی زبان فارسی از گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی
یولی آ. ایوانسیان
- تحلیل پیکره‌ای بر حرف اضافه «از» در کتب درسی پایه‌های اول تا ششم: رویکرد شناختی
اعظم علیجانی، مسعود قیومی، مریم مسگر خویی، حوریه احدی، یلدا دلگشایی
- بررسی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور بر اساس داده‌های زبان فارسی
محمدرضا پهلوان نژاد
- پیچیدگی روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبانه و دوزبانه ۴-۶ ساله (مطالعه موردی تهران و جویبار)
آتوسا رستم بیک تفرشی
- تحلیلی ساختی از واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک گذشته «گشت» در زبان فارسی
فاطمه ظهراپی، عادل رفیعی
- بررسی تطبیقی دیدگاه زبان‌شناختی دو تن از دست‌نویسان معاصر عرب؛ نقد روش‌شناختی
مائده بیگم شیرازی، سید حسین سیدی، احمدرضا حیدریان شهری
- پدیده حذف درون بند؛ رویکردی فازبنیاد
شبنم مجیدی، فاطمه بهرامی، مزدک انوشه



دانشگاه موهج‌تلق
مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

سال شانزدهم، شمارهٔ ۱

شمارهٔ پیاپی ۳۴، بهار ۱۴۰۳

صاحب‌امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سر دبیر: محمدرضا پهلوان‌نژاد

اعضای هیئت تحریریه:

عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان)	مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
محمد عموزاده مهدیرچی (استاد دانشگاه اصفهان)	اعظم استاجی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
آزیتا افراشی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)	علی درزی (استاد دانشگاه تهران)
رحمن صحراگرد (استاد دانشگاه شیراز)	مهرداد نغزگوی کهن (استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان)
امید طیب‌زاده قمصری (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)	علی عزیززاده (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
شهلا شریفی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	محمدرضا پهلوان‌نژاد (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
سید محمد حسینی معصوم (دانشیار دانشگاه پیام نور مشهد)	بلرام شکلا (استاد دانشگاه دهلی، هندوستان)
کلاوس ولینگ پدرسن (دانشیار دانشگاه کپنهاگ، دانمارک)	

مدیر داخلی: سید محمد حسینی معصوم (دانشیار دانشگاه پیام نور مشهد)
ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (دکتر عبدالله نوروزی)
ویراستار ادبی: دکتر جواد میزبان
مدیر اجرایی مجله: مریم خوش‌بیان
حروفچین و صفحه‌آرا: محمد کریمی طریقه
شمارگان: ... نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی

کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۲۷

بها: داخل کشور: ... (تک‌شماره)

E-mail: lj@um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkd.um.ac.ir/index.php/lj>





(نشریه علمی)

زبان‌شناسی و کوشش‌های خراسان

(علمی-پژوهشی)

این مجله بر اساس مجوز شماره ۶۰۳۷۲/۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر می‌شود.

شماره ۱ - سال ۱۶

شماره مسلسل ۳۴ - بهار ۱۴۰۳

(تاریخ انتشار این شماره: بهار ۱۴۰۳)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

شرایط مجله برای پذیرش و چاپ مقاله

۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده‌نویسی)، کلیدواژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۵ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطری) معذور است.

۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دزدگیر در صفحه جداگانه بیاید.

۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۲ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.

۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده / نویسندگان و مؤسسه / مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.

۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام، (نویسنده / نویسندگان)، (تاریخ انتشار)، نام کتاب، محل نشر: نام ناشر.

• **کتاب ترجمه شده:** نام خانوادگی، نام، (نویسنده / نویسندگان)، نام و نام خانوادگی مترجم، (تاریخ انتشار)، محل نشر: نام ناشر.

• **مقاله:** نام خانوادگی، نام، (نویسنده یا نویسندگان)، «عنوان مقاله داخل دوگوشه»، نام نشریه (ایتالیک)، دوره / سال، شماره، شماره صفحات مقاله.

• **مجموعه‌ها:** نام خانوادگی، نام، (نویسنده یا نویسندگان)، تاریخ انتشار، «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)»، نام ویراستار یا گردآورنده، نام مجموعه مقالات (ایتالیک)، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

• **پایگاه‌های اینترنتی:** نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی، به صورت ایتالیک.

۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قول‌های مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانی متر) از دو طرف درج شود.

۷- برابری لاتین در پانویس درج شود.

۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده / نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.

۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبان‌های باستانی، ترجمه، و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نیست.

۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.

۱۱- **نویسنده یا نویسندگان نسبت به آرا، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسئول هستند.**

۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی-پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.

پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

۱-۲۹	یولی آ. ایوانسیان	بعضی ویژگی‌های تمایزبخش مهم گویش‌های خراسانی زبان فارسی از گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی
۳۱-۵۳	اعظم علیجانی، مسعود قیومی، مریم مسگر خویی، حوریه احدی، یلدا دلگشایی	تحلیل پیکره‌ای بر حرف اضافه «از» در کتب درسی پایه‌های اول تا ششم: رویکرد شناختی
۵۵-۷۳	محمدرضا پهلوان نژاد	بررسی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور بر اساس داده‌های زبان فارسی
۷۵-۱۰۷	آتوسا رستم بیک‌نفرشی	پیچیدگی روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبانه و دوزبانه ۴-۶ ساله (مطالعه موردی تهران و جویبار)
۱۰۹-۱۲۸	فاطمه ظهراپی، عادل رفیعی	تحلیلی ساختنی از واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک گذشته «گشت» در زبان فارسی
۱۲۹-۱۵۰	مانده بیگم شیرازی، سید حسین سیدی، احمدرضا حیدریان شهری	بررسی تطبیقی دیدگاه زبان‌شناختی دو تن از دست‌نویسان معاصر عرب؛ نقد روش شناختی
۱۵۱-۱۸۵	شبنم مجیدی، فاطمه بهرامی، مزدک انوشه	پدیده حذف درون بند؛ رویکردی فازبنیاد

Some Important Features Differentiating between the Khorasani Group of Persian Dialects and the Varieties of the Afghan-Tajiki Group

Youli A. Ioannesyan¹

Senior Researcher of the Department of Middle Eastern and Near Eastern Studies, Institute of Oriental Manuscripts, Russian Academy of Sciences, Saint Petersburg, Russian Federation

Received: October 17, 2023

Accepted: July 8, 2024

Abstract

The study examined five characteristics of the Khorasani Group of Persian Dialects distinguishing it from the Afghan-Tajiki group. These characteristics consist of two phonetic and two morphological features as well as one relating to prepositions. Though not representing all the distinguishing features between the groups, they have been singled out by the researcher as some most stable characteristics. The study used a wide range of sources, including field research and numerous works of Russian, Western, Iranian, Tajiki and Afghan authors. The texts (legends and stories about everyday issues) in the Herat dialect, which were obtained as a result of the author's field work in Afghanistan, were collected from illiterate and poorly literate speakers of the said dialect. Due to the lack of education, these people were not influenced by the Kabul dialect or the language, and they kept their native dialect in the purest form. This research proved that the discussed features are among the main features that distinguish Khorasani Persian dialects group from Afghani-Tajik group.

Keywords: Iranian Studies, Persian Dialectology, Iranian Dialectology, Afghan and Tajiki Dialectology

1. Email: youli19@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

بعضی ویژگی‌های تمایزبخش مهم گویش‌های خراسانی زبان فارسی از گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی

یولی آ. ایوانسیان

پژوهشگر ارشد بخش خاور نزدیک و میانه در انستیتوی نسخ خطی شرقی فرهنگستان علوم روسیه، سن - پترزبورگ، روسیه^۱

صص ۱-۲۹

چکیده

مقاله حاضر به بررسی پنج ویژگی گروه گویش‌های فارسی خراسانی می‌پردازد که آن را از گروه افغانی-تاجیکی متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها که از دو ویژگی آوایی و دو ویژگی صرفی و همچنین یکی مربوط به حروف اضافه تشکیل شده، علی‌رغم اینکه همه وجوه تمایز بین گروه‌ها را نشان نمی‌دهد، توسط مؤلف به‌عنوان پایدارترین ویژگی‌ها مشخص شده است. مقاله مبتنی بر طیف گسترده‌ای است از منابع، که شامل تحقیقات میدانی مؤلف و آثار متعدد پژوهشگران روسی، غربی، ایرانی، تاجیکی و افغانی است. متون (افسانه‌ها و داستان‌ها راجع به مسائل روزمره) به لهجه هراتی که در نتیجه کار میدانی مؤلف در افغانستان به دست آمده‌اند از گویندگان بی‌سواد و کم‌سواد لهجه مذکور جمع‌آوری شده‌اند. این افراد به خاطر عدم تحصیل، تحت تأثیر لهجه کابلی یا زبان ادبی قرار نگرفته، لهجه بومی خود را به خالص‌ترین شکل حفظ کرده بودند. پژوهش حاضر ثابت می‌کند ویژگی‌های موردبحث جزء ویژگی‌های اصلی متمایزکننده گروه گویش‌های فارسی خراسانی از گروه افغانی-تاجیکی است.

کلیدواژه‌ها: ایران‌شناسی، گویش‌شناسی فارسی، گویش‌شناسی ایرانی، گویش‌شناسی افغانی و تاجیکی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۸

پست الکترونیکی:

1. youli19@gmail.com

۱. مقدمه

سه زبان معاصر، یعنی فارسی ایرانی و دری افغانستان و تاجیکی آسیای میانه رابطه تنگاتنگ با هم دارند، برای اینکه هر سه زبان مذکور از یک منشأ واحد سرچشمه گرفته‌اند که آن منشأ مشترک، زبان فارسی کلاسیک بوده است؛ بنابراین این سه زبان در حالت خویشاوندی خیلی نزدیک قرار دارند؛ به طوری که میان آن‌ها نمی‌شود مرز جغرافیائی را مشخص کرد. مرز سیاسی بین آن‌ها وجود دارد، ولی کشیدن مرز مشخص جغرافیائی میان آن‌ها ممکن نیست. علت آن این است که گویش‌های متعلق به زبان‌های مورد بحث پیوستار (continuum) واحد زبانی/گویشی تشکیل می‌دهند که آن را بر اساس معیارهای کاملاً زبانی نمی‌توان تقسیم کرد. ارتباطی که فارسی و دری و تاجیکی با هم دارند منحصر به این سه زبان نیست. به قول [چمبرس و تروچیل \(۱۹۸۰: ۴\)](#) "یک زبان اصلاً مفهوم خاص زبانی نیست...، واضح است که ما به دلایلی که به همان اندازه‌ای که زبانی هستند سیاسی، جغرافیائی، تاریخی، جامعه‌شناختی و فرهنگی هم می‌باشند، زبان‌های نروژی، سوئدی، دانمارکی و آلمانی را به عنوان زبان‌های مستقل می‌دانیم". پیوستار گویشی که در مقاله حاضر مورد بحث است شامل لهجه‌های رایج در قسمت بیشتر ایران و قسمت بزرگ افغانستان و بخش‌های قابل ملاحظه آسیای میانه شوروی سابق است. با وجود اینکه زبان‌های فارسی و دری و تاجیکی هر کدام در حال حاضر زبان خاص و مشخصی است در داخل پیوستار مذکور، گویش‌های متعلق به یکی از آن‌ها به تدریج، یعنی شهر به شهر و روستا به روستا به صورت گویش‌های زبان دیگر در می‌آیند و به گویش‌های آن زبان دیگر تبدیل می‌شوند. با اینکه همه این گویش‌ها در چارچوب این پیوستار را از این لحاظ باید جدانشدنی از هم دانست، خود لهجه‌های مورد بحث بین خود فرق و تفاوت‌های زیادی دارند که بر اساس این تفاوت‌های تمایزبخش می‌توان آن‌ها را تقسیم‌بندی کرد.

چون علاوه بر مثال‌هایی از لهجه هراتی که مؤلف بر اثر تحقیق میدانی به دست آورده است، مقاله حاضر نیز شامل نمونه‌های زیادی از منابع چاپی مختلف پژوهشگران دیگر هم هست و کوشش شده است آوانویسی منابع مربوطه تا حد مقدور حفظ شود؛ بنابراین استفاده از آوانویسی یکسان در مقاله حاضر غیرعملی شده است. برای نمونه‌های لهجه هراتی از آوانویسی‌ای استفاده شده است که در آثار ایران‌شناسان و لهجه‌شناسان معروف - [ژ. لازار \(۱۹۵۷\)](#)، [ر. فرهادی \(۱۹۵۵\)](#) و [ر. زمردیان \(۱۹۷۴\)](#) به کار رفته است (با اضافه شدن بعضی نویسه‌های خاص).

۲. پیشینه پژوهش

نگارنده مقاله حاضر در مقالات قبلی ([۱۳۷۷ا](#)؛ [۱۹۹۵](#)؛ [۱۹۹۸](#)؛ [۲۰۰۷](#)) تقسیم‌بندی گویش‌های فارسی (ایرانی) و

دری افغانستان و تاجیکی آسیای میانه‌ای را که [فرهادی \(۱۹۵۵: ۲-۳\)](#) ارائه کرده بود با بعضی اصلاحات و تغییرات مورد تأیید قرار داده است. طبق این تقسیم‌بندی، پیوستار زبانی/گویشی مذکور شامل دو گروه اصلی بود - غربی (گویش‌های فارسی ایران غربی و مرکزی) و شرقی. گروه دوم مشتمل بر دو زیرگروه بود که عبارت بودند از زیرگروه افغانی و تاجیکی و زیرگروه خراسانی. تحقیقاتی که نگارنده مقاله حاضر انجام داده نشان می‌دهد گویش‌های خراسانی را باید به‌عنوان یک گروه مستقلی هم نسبت به گویش‌های افغانی و تاجیکی هم نسبت به گویش‌های غربی دانست، زیرا مشترکات و تفاوت‌های آن‌ها با هر دو گروه مذکور تقریباً برابرند و به این اساس آن‌ها در وسط، بین دو گروه یا، به عبارت دیگر، در جایگاه مرکزی پیوستار زبانی/گویشی قرار دارند. با توجه به این مسئله مؤلف این مقاله گویش‌ها را به سه گروه تقسیم کرده است: گروه شرقی (افغانی و تاجیکی)، گروه مرکزی (خراسانی که شامل گویش‌های شمال غرب افغانستان و خراسان ایران است) و گروه غربی؛ اما بعضی ویژگی‌های گویش‌های خراسانی که در آثار قبلی ما مشخص شده‌اند، مانند آن‌هایی که مربوط به نظام مصوت‌ها و واژه‌های مرکب هستند، با در نظر داشت حالت ناپایدار این مشخصات، نمی‌توانند معیارهای ثابت و ۱۰۰ درصد قابل اطمینان محسوب شوند؛ بنابراین، در این مقاله کوشش شده است که از نتایج تحقیقات قبلی مؤلف و از آثار چاپی پژوهشگران دیگر روسی و ایرانی و غربی استفاده شود تا بتوان به بررسی برخی از ویژگی‌های متمایز پایدار گروه خراسانی با توجه به تفاوت‌های آن‌ها با گروه شرقی پرداخت. ویژگی‌های مذکور به ۵ خصوصیت محدود شده‌اند که شامل دو ویژگی مربوط به آواشناسی، دو ویژگی مرتبط با مورفولوژی (فعل) و یکی در حوزه حروف اضافه‌اند.

۳. روش تحقیق

روش تحقیق در مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی است و مثال‌های مربوط به گویش هراتی از متونی جمع‌آوری شده‌اند که نگارنده بر اساس مطالعات میدانی در افغانستان ضبط و در بعضی آثار علمی خود چاپ کرده است (۲۰۰۰ و غیره). بر علاوه آن، از آثار زیاد لهجه‌شناسان زبان‌های ایرانی که در زمینه گویش‌های تاجیکی و دری و خراسانی و غیره تحقیق کرده‌اند، نیز استفاده گسترده‌ای شده است. چون این پژوهشگران شیوه‌های متفاوت آوانگاری را به کار برده‌اند، برای جلوگیری از ایجاد تغییرات کلی در آوانگاری این مؤلفان کوشش برای یکسان کردن آوانگاری از طرف نگارنده این مقاله نشده است، جز ایجاد تغییرات جزئی در آوانویسی در بعضی موارد و تبدیل حروف سیریلیک به حروف لاتین در موارد دیگر.

۴. تحلیل داده‌ها و پژوهش

۱) در گویش‌های گروه شرقی (افغانی و تاجیکی) همخوان [h] "ه"، "ح" بر مصوت‌های [i]، [e] در دری و [i] در تاجیکی^۱ که در جایگاه قبل از آن همخوان قرار دارند اثر می‌گذارد به‌طوری‌که [i]، [e] به یای مجهول - [ê] تبدیل می‌شوند.^۲ عین تبدیل در جایگاه پیش از "ع" - [ء] نیز مشاهده می‌شود. در زیر چند مثالی از گویش‌های تاجیکی می‌آوریم که از آثار روزنفلد (۱۹۸۲c، ۱۹۵۶c)، مورواتوف (۱۹۸۲a)، اوسپنسکیا (۱۹۵۶d)، راستورگوییوا (۱۹۶۳b)، محمودوف (۱۹۷۸a)، بوگوراد (۱۹۶۳a) جمع‌آوری شده‌اند.^۳ قابل‌توجه است که در همه موارد ذیل منظور از [e] - یای مجهول [ê] است:^۴

e(h) < ĭ(h)	e(h) < ĭ(h)	e(‘), e(h) < i‘
بدخشانی: gire (گِره) (۸۰: ۱۹۸۲c)	بدخشانی: saheh (صحیح) (۱۴۰: ۱۹۸۲a)	دروازی، پنجیکندی: toleh (طالع) (۲۸۲: ۱۹۵۶b؛ ۲۰۱: ۱۹۵۶c)
قره تاغی: gireh (گِره) (۲۲۲: ۱۹۵۶d)		کولابی: tobe‘ (تابع) (۱۴۰: ۱۹۸۲a)
کاسانسائی و غیره: ašti, farbeh (فربه) (۱۹۶: ۱۹۶۳b)		دروازی: tobeh (تابع) (۲۰۱: ۱۹۵۶c)
کولابی، ورزایی و غیره: mehnat (محنت) (۱۳۵: ۱۹۶۳b) (۱۷۵: ۱۹۸۲a)		کولابی: Ne‘matulo (نعمت الله) (۹۱: ۱۹۸۲a)

۱. در دری افغانستان مصوت [i] موافق با [Ī] و [e] با [Ī] در فارسی کلاسیک است؛ درحالی‌که [i] در تاجیکی با هر دو مصوت فارسی کلاسیک: [Ī] و [Ī] برابر است. قابل ذکر است که هیچ کدام آن‌ها از نظر تاریخ زبان یای مجهول نبوده و تبدیل آن‌ها به یای مجهول در جایگاه‌های معین بر اثر عوامل آوایی مذکور (یعنی تأثیر صامت مابعد) صورت گرفته است.
۲. این تبدیل در مواردی هم صورت می‌گیرد که همخوان [h] که بر مصوت ماقبل خود تأثیر می‌گذارد حذف می‌شود (مانند دری عامیانه که در آن حذف همخوان مذکور یک قاعده کلی است).
۳. مثال‌هایی که در جدول زیر آورده شده‌اند از آثار مختلف ایران‌شناسان روسی (شوروی) اقتباس شده‌اند که از شیوه‌های آوانگاری متفاوت استفاده می‌کردند. در صورتی‌که آوانگاری اصلی سیریلیک بوده است نگارنده مقاله حاضر حروف آن را به حروف لاتین تبدیل کرده است. رو به رو یا در بالای هر مثال اسم گویش (های) تاجیکی مربوطه آورده شده است.
۴. در زبان تاجیکی که خط آن بر پایه الفبای سیریلیک است [e] بجز یای مجهول وجود ندارد و مصوتی که موافق با [e] فارسی ایرانی و دری افغانستان است - [i].

e(h) < ĩ(h)	e(h) < ĩ(h)	e(‘), e(h) < i‘
بدخشانی و غیره: de(h)qon (دهقان) (۱۹۸۲c: ۶۶؛ ۱۹۷۸a: ۱۳)		کولابی: badfe‘l (بعد فعل) "بدذات" (۱۹۸۲a: ۹۵)
کولابی و غیره: behtar/betar/be (بهتر/به) (۱۹۶۳a: ۵۶؛ ۱۹۸۲a: ۲۵۶، ۲۱۱، ۱۸۸)		

چند نمونه از گویش کابلی که از آثار فرهادی (۱۹۵۵: ۱۹، ۲۰، ۳۸) و پاخالینا (۱۹۶۴a: ۳۰، ۳۲، ۵۸) اقتباس شده‌اند با تغییرات ناچیز آوایی در جدول ذیل نمایش داده شده‌اند (باید در نظر داشت که در لهجه‌های دری افغانستان آوای [h] در تلفظ عامیانه حذف می‌شود):

ê < ěh		ê < ĩh		ê < ĩ‘, ĩ‘	
گویش کابلی	دری رسمی	گویش کابلی	دری رسمی	گویش کابلی	دری رسمی
dê	deh (ده)	tazbê	tasbih (تسبیح)	šêr	še‘r (شعر)
bê/bêtar	beh/ behtar (به/بهر)	tarâbê	tarâwih (تراویح)	êtebâr	e‘tebâr (اعتبار)
gerê	gereh (گره)			tâlê	tâle‘ (طالع)
dêqân	dehqân (دهقان)			Samê	sami‘ (سمیع)
čêra	čehra (چهره)			wâqê	wâqe‘ (واقع)
mêr	mehr (مهر)			êtemâl	ehtemâl (احتمال)

در لهجه‌های خراسانی [h] چنین تأثیری بر مصوت‌های [i]، [e] نمی‌گذارد. [i] در جایگاه مذکور کیفیت آوایی خود را حفظ می‌کند و [e] در موارد زیادی به صورت مصوت‌های بازتری یعنی [ɛ]، [ə] یا [ä]، [a] درمی‌آید. این مصوت‌ها را به دلیل باز بودن نمی‌توان تحت رده واج‌گونه‌های یای مجهول طبقه‌بندی کرد، زیرا یای مجهول در آن لهجه‌هایی که

وجود دارد – گویش‌های افغانی و تاجیکی، همیشه به صورت [e] ی خیلی بسته تلفظ می‌شود و هرگز به صورت واکه‌های بازتر: [ɛ]، [ə] یا [ä]، [a] در نمی‌آید. حال نگاهی بیندازیم به جدول ذیل:

شرقی (کابلی)	خراسانی	غربی (تهرانی)
tazbê	tespi (هراتی)	täsbih (تسبیح)
tafrê	tafri (هراتی)	täfrih (تفریح)
gerê	girə (هراتی)	gereh (گره)
zerêpuš	zärapuš (هراتی)	zerehpuš (زره‌پوش)
کاربردی ندارد	mäh (مشهدی)	meh (مه)
mêmân	mähmun (مشهدی)	(میهمان/ میهمان) mehmân/mehmun

۲) در بخش صامت‌ها خصوصیت مهم تمایزبخش گروه شرقی در مقابل گروه خراسانی عبارت از تفاوت واجی (فونمیک) میان "ق" [q] و "غ" [ɣ] است. طبق مطالعات عمیق دو ایران‌شناس مشهور شوروی راستورگویا و سوکولووا در زمینه آوایی گویش‌های تاجیکی، هر دو صامت به صورت دو واج مجزا (فونم) در همه لهجه‌های تاجیکی موجودند. جدول ذیل نشان می‌دهد هم در زبان رسمی تاجیکی هم در لهجه‌های آن جایگزینی یک آوا با دیگری ایجاد تغییر معنی می‌کند:

[q]	[ɣ]
qarib (قریب) "نزدیک؛ تقریباً" در لهجه‌های جنوبی به دو صورت تلفظ می‌شود: qariw/qarib (۱۹۶۳ب: ۲۳۱؛ ۱۹۶۲: ۵۶، ۱۱۷؛ ۱۹۶۰: ۵۷؛ ۱۹۸۱: ۱۳۶، ۱۶۸، ۲۹۳؛ ۱۹۸۲ب: ۲۵، ۵۹، ۹۱، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۶)	ɣarib (غریب) "غریبه، بیگانه؛ تک" (۱۹۶۲: ۱۲۴، ۱۵۲)
qolib (قالب) "شکل؛ هیئت" (۱۹۶۳ب: ۲۳۴)	ɣolib (غالب) "چیره؛ پیروز" (۱۹۸۱: ۲۰۶)

[q]	[ɣ]
qozi (قاضی) "داور" (۱۹۸۲a: ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۵۸)	ɣozi (غازی) "مبارز، مجاهد"
qulba (قلبه) "شیار کردن زمین برای کاشتن تخم"	ɣulba "زاغی، کلاغ" (۱۹۸۱: ۱۹۱؛ ۱۹۸۲c: ۸۶)
qapidan (قاییدن) (۱۹۶۳b: ۲۳۱؛ ۱۹۸۲a: ۲۳۱؛ ۱۹۸۲c: ۱۶۱)	ɣapidan "فروریختن" (این واژه در لهجه‌های جنوب شرقی کاربرد دارد) (۱۹۸۲c: ۸۴)

در گویش‌های دری افغانستان هم جانشینی این آواها باعث دگرگونی معنی می‌شود که لهجه کابلی نمونه بارز آن است:

[q]	[ɣ]
qarib (قریب "نزدیک؛ تقریباً")	ɣarib (غریب) "بیگانه؛ تک" (قس ɣaribkâr "کارگر روزمزد") (۱۹۵۵: ۴۰، ۴۰۹؛ ۱۳۲، ۱۲۴، ۶۶؛ ۱۳۶۴: ۴۰، ۴۰۹) (۱۳۵۵a: ۷۶، ۷۹، ۱۲۸، ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۰۶، ۲۲۰)
qâzi (قاضی) "داور" (۱۹۵۵: ۳۸)	ɣâzi (غازی) "مبارز، مجاهد" (قس ɣâzimard) (۱۳۶۴a: ۴۰۷)
qâr < qahr (قهر) "قهر؛ عصبانی (شدن)" (۱۹۵۵: ۲۰، ۱۱۲؛ ۱۳۵۵a: ۸۰، ۸۱، ۲۱۱، ۴۶۲)	ɣâr (غار) "غار، مغاره" (۱۳۶۴a: ۴۰۷؛ ۱۳۵۵a: ۸۰، ۸۱، ۲۱۱، ۴۶۲) (۱۹۵۵: ۳۲، ۱۱۹)
qât (قات) "لا، تو و میان چیزی" (۱۳۶۴a: ۴۱۸؛ ۱۳۵۵a: ۱۷۶، ۲۳۶، ۴۵۲) (۱۹۵۵: ۱۳۸)	ɣât (غایت) "وقت، زمان" (۱۳۵۵a: ۲۵۲، ۳۲۷، ۴۵۲)

[q]	[ɣ]
qul (قول) "زیر بغل" (۴۳۴:۱۳۶۴a)	ɣul (غول) "موجودی افسانه‌ای که هیکل درشت و ترسناک دارد" (۱۹۵۵a:۲۷۵، ۲۲۶:۱۳۵۵a:۴۱۲:۱۳۶۴a) (۱۱۱)

از جمله تفاوت‌های گویش‌های خراسانی با گروه شرقی عدم تفاوت واجی (فونمیک) میان [q] و [ɣ] است. در گویش‌های خراسانی تنها یک واج: [g̞] وجود دارد که صامت پسین نرمکامی (back velar) – سایشی (fricative) ملازی (uvular) است. پژوهشگرانی که در این زمینه تحقیقات انجام داده‌اند به عدم تفاوت واجی (فونمیک) بین آواهایی که با حرف "ق" و حرف "غ" نمایش داده می‌شوند، در گویش‌های خراسانی (از گویش هراتی گرفته) اشاره کرده‌اند. نکته مذکور به این معنی نیست که واج مورد بحث واج‌گونه‌ها ندارد. برعکس، [g̞] دارای واج‌گونه‌های متعددی است. معمولاً این واج در آغاز کلمه واکدارتر (more voiced) از [q] و در مقایسه با [ɣ] خفیف‌تر و بی‌واک‌تر است و در میان دو مصوت گرایش به سایشی شدن یعنی تبدیل به [ɣ] دارد؛ اما تفاوت‌های تلفظی بین این واج‌گونه‌ها به معنی وجود دو واج مجزا نیست. از این لحاظ گویش‌های خراسانی همانند لهجه‌های غربی‌اند؛ زیرا که در لهجه‌های غربی نیز تفاوت میان [q] و [ɣ] جنبه واجی (فونمیک) ندارد.^۲

آ. فکرت، مؤلف "لغات زبان گفتاری هرات" در این مورد چنین می‌نویسد: "در زبان گفتاری هرات، تا جایی که نگارنده بررسی کرده، کلماتی که با "غ" و "ق" آغاز می‌شود هر دو با تلفظی یکسان و نزدیک‌تر به "ق" عربی ادبی آغاز می‌شود. به همین دلیل است که همه این کلمات در ردیف "ق" آمده [است]. وقتی "ق" تحت تأثیر حرکت ماقبل خویش واقع می‌شود، تلفظش به "غ" نزدیک‌تر است" (۱۳۵۵b مقدمه). از این تعریف می‌توان نتیجه‌گیری کرد هر دو آوای مذکور به صورت دو واج‌گونه یک واج واحد وجود دارند. تحقیقاتی که نگارنده مقاله حاضر در مورد گویش

۱. این واج در آوانگاری می‌تواند با نویسه‌های متفاوت نشان داده شود، مانند: g̞، γ، gh، q و غیره (در مقاله حاضر برای گویش هراتی g̞ به کار می‌رود).

۲. و.م. تکستون، مؤلف "درآمدی بر دستور زبان فارسی"، ضمن ذکر این نکته که واج مورد بحث در فارسی رسمی معمولاً صامت پسین نرمکامی (back velar) یا انسدادی ملازی پیشین (front uvular stop) است که در میان دو مصوت گرایش به سایشی شدن یعنی تبدیل به [ɣ] دارد، اشاره به "تناوب نسبتاً آزاد این دو واج گونه با یکدیگر" می‌کند (۱۹۷۸b: ۲۷).

هراتی انجام داده، این نتیجه را کاملاً تأیید کرده است. نگاه کنیم به نمونه‌ها در جدول ذیل. بعضی از آن‌ها از متونی گردآوری شده‌اند که براساس مطالعات میدانی به دست نگارنده ضبط شده‌اند و بقیه از "لغات زبان گفتاری هرات" آ. فکر اکتباس شده‌اند. این نمونه‌ها عدم تفاوت واجی بین "ق" [q] و "غ" [ɣ] در گویش هراتی را نشان می‌دهند:

نمونه‌های مطابقت یّ در آوانگاری فونتیک با ادبی و نوشتاری	نمونه‌های مطابقت یّ در آوانگاری فونتیک با حرف "غ" در زبان ادبی و نوشتاری
garib (غریب) "فقیر؛ آواره، سرگردان" (۱۳۵۵b: ۱۲۳؛ ۱۳۶۴a: ۱۲۷)	garib (غریب) "نزدیک؛ تقریباً"
galə (غله) دانه حاصل از زراعت گیاهان تیره گندمیان	galle/gale (قلعه) ^۱ "حصار بلند؛ دژ"
gāri (غاری) صفت نسبی که از gār - "غار، مغاره" مشتق شده است	gāri (قاری) "قرآن خوان" (۱۳۵۵b: ۱۲۰)

در جدول ذیل، نمونه‌های تلفظ بی‌واک‌تر واج مورد بحث در گویش هراتی نمایش داده شده‌اند که در "لغات زبان گفتاری هرات" با حرف "ق" نگاشته شده‌اند؛ درحالی‌که در زبان ادبی و نوشتاری این واژه‌ها با "غ" نوشته می‌شوند و در گویش کابلی با [ɣ] تلفظ می‌شوند. باید اشاره کرد که بیشتر این موارد مربوط به آغاز کلمات‌اند:

تلفظ واژه در گویش کابلی (در آوانگاری فونتیک)	نحوه نوشتن رسمی و ادبی	نحوه نوشتن واژه در "لغات زبان گفتاری هرات"
yalat (۴۱۰: ۱۳۶۴a)	غلط	قلت "اشتباه، به اشتباه" (۱۳۵۵b: ۱۲۴)
yayrat	غیرت	قیرت "ناموس‌پرستی" (۱۳۵۵b: ۱۲۶)
	غلیان	قیلون "جوشیدن آب یا چیز دیگر" (۱۳۵۵b: ۱۲۶)

۱. قس yak galle áste ke ič ni sar dāre, ni kun "یک قلعه‌ای هست که نه ورود دارد نه خروج".

قابل توجه است که در گویش هراتی همانند بقیه‌ی گویش‌های خراسانی، در پایان واژه‌هایی که در فارسی ایرانی رسمی به [-e] و در دری رسمی به [-a] ختم می‌شوند، آواهای [ɛ/ə/ä] در هجای پایانی در تداوم آزاد‌اند. باید تذکر داد که آن‌ها در جایگاه مذکور واجگونه‌های یک واج هستند.

تلفظ واژه در گویش کابلی (در آوانگاری فونتیک)	نحوه نوشتن رسمی و ادبی	نحوه نوشتن واژه در "لغات زبان گفتاری هرات"
γul (۱۳۶۴a: ۴۱۲؛ ۱۳۵۵a: ۲۲۶، ۲۷۵، ۴۶۲: ۱۹۵۵: ۱۱۱)	غول	قول "موجودی افسانه‌ای که هیکل درشت و ترسناک دارد؛ دیوانه" (۱۳۵۵b: ۱۲۶)
γalt zadan (۱۳۶۴a: ۴۱۰)	غلت زدن، غلتیدن	قلت زدن "غلتیدن" (۱۳۵۵b: ۱۲۴)
γôta zadan (۱۳۶۴a: ۴۱۱، ۱۲۹)	غوطه زدن	قوته زدن "قوروفتن در آب" (۱۳۵۵b: ۱۲۵)
γuri (۱۳۶۴a: ۴۱۲)	غوری	قوری "سینی" (۱۳۵۵b: ۱۲۵)
γôra (۱۳۶۴a: ۴۱۲)	غوره	قوره "دانه‌های ترش و نارس انگور" (۱۳۵۵b: ۱۲۵)
nâγa (۱۳۶۴a: ۵۵۵)	ناغه	ناقه "شخصی که از وعده‌ای گریخته باشد" (۱۳۵۵b: ۱۶۴)

الآن می‌پردازیم به بررسی وضع گویش‌های دیگر خراسانی (گویش مشهدی و غیره). در آثار علمی مربوط به گویش‌های مذکور به تداوم آزاد [q] و [γ] در گویش‌های موردبحث اشاره شده است، چنانچه ه. مسسه، یکی از اولین مؤلفان آثار در مورد گویش مشهدی نوشت، "غ" در این گویش گاهی مانند "ق" تلفظ می‌شود^۱ و گاهی متقابلاً "ق" مانند "غ" تلفظ می‌شود.^۲ بعضی کلمات در متونی که ه. مسسه به گویش مشهدی در آوانگاری فونتیک چاپ کرده است به دو صورت آمده‌اند: "otâq/otâg" "طاق" (۱۹۲۵b: ۹۷، ۹۶)، "aqâ/agâ" "آقا" (۱۹۲۵b: ۱۱۲)، "jiq/jig" "جیغ" (۱۹۲۵b: ۷۳، ۹۴). قابل توجه است که واژه "غرق" مرتباً در متون پژوهشگر مذکور

۱. «ق se prononce parfois comme غ» (۱۹۲۵b: ۷۳).

۲. «غ se prononce parfois comme ق Ré ciproquement» (۱۹۲۵b: ۷۳).

۳. در آوانگاری ه. مسسه، نویسه ǧ برای نشان دادن واج‌گونه‌ی نسبتاً واکدارتر واج موردبحث که نزدیک‌تر به ɣ است به کار می‌رود، و عین نویسه برای نشان دادن "غ" در آوانگاری هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به صورت qarg آمده است (b: ۱۹۲۵: ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۱۶) که در آن نمونه واج‌گونه نسبتاً بی‌واک q موافق با حرف "غ" در زبان رسمی و نوشتاری است و واج‌گونه واکدار و ملازی γ با حرف "ق" مطابقت دارد. این واقعیت در تطابق کامل با وضعیت در گویش هراتی است که در آن هم، چنانچه قبلاً ذکر شده است واج‌گونه نسبتاً بی‌واک این واج معمولاً در آغاز کلمات ظاهر می‌شود.

نمونه‌هایی که در فوق ذکر شده است نشان‌دهنده آن است که در گویش مشهدی نیز [q] و [γ] در تناوب آزاد با یکدیگر قرار می‌گیرند و تفاوت میان این دو آوا جنبه واجی ندارد؛ بنابراین باید آن‌ها را جزء یک واج محسوب کرد (به‌عنوان واج‌گونه‌های نسبتاً بی‌واک و واکدار آن).

تحقیقات بعدی در زمینه گویش مشهدی نتیجه‌گیری فوق را مورد تأیید قرار داده است. در مقاله م. ر. پهلوان نژاد و ح. نجاتیان تحت عنوان: "بررسی و توصیف نظام آوایی گویش مشهدی" به یک واج [q] اشاره شده است (۱۳۹۰: ۳۵) که به خط عربی (در زبان رسمی و نوشتاری) با دو حرف یعنی "ق" یا "غ" نگاشته می‌شود. چنین نتیجه حاصل هم از آوانگاری فونتیک واژه‌هایی است که حاوی این واج‌اند: demaq (دمغ) "سرخورده"، demâq (دماغ، بینی) "دماغ" (۱۳۹۰: ۳۹)، šoloq "شلوغ" (۱۳۹۰: ۴۷)، qiz (غیژ) "صدای باز یا بسته شدن در" (۱۳۹۰: ۳۸)، —قس qofl > qolf "قفل" (۱۳۹۰: ۴۴)، câqu "چاقو" (۱۳۹۰: ۳۵) و غیره. این واج در مقاله فوق به صورت "صامت" انسدادی، ملازی، واکدار" توصیف شده است (۱۳۹۰: ۳۵). قابل توجه است که کاربرد نویسه "q" در آوانگاری فونتیک لاتین برای واج مورد بحث در گویش‌های خراسانی و گویش‌های فارسی گروه غربی نباید باعث گمراهی خواننده شود؛ زیرا که برخلاف گویش‌های گروه شرقی (افغانی و تاجیکی) که در آوانگاری فونتیک آن‌ها از عین نویسه برای آوای انسدادی بی‌واک استفاده می‌شود که یک واج مستقل متفاوت با واج مستقل واکدار [γ] است، در گویش‌های خراسانی و غربی "q" برای نشان دادن واج واکدار یا دارای واج‌گونه نسبتاً واکدار به کار می‌رود.

الآن به بررسی دو گویش فارسی رایج در جنوب خراسان پردازیم که عبارت‌اند از گویش بیرجندی و گویش قاینی. در همان اوایل قرن بیستم میلادی، ایران‌شناس برجسته و.آ. ایوانوف که آثار زیادی به لهجه‌های خراسانی اختصاص داده بود به تناوب آزاد آواهای q و gh (=γ) به‌عنوان ویژگی گویش‌های خراسانی اشاره کرد. به گفته او، "q"

(ق) غالباً به جای gh (غ) اصلی تلفظ می‌شود، مانند qam = غم^۱؛ qulâm^۲ = غلام؛ qora = غوره و غیره (۲۴۷: ۱۹۲۵a)^۳.

در اثر و. آ. آیوانوف راجع به گویش بیرجندی واژه‌هایی با اشکال دوتایی نیز ثبت شده‌اند، مثلاً: ghulâm/qulum "غلام" (۳۱۹، ۳۳۴، ۳۳۶: ۱۹۲۸)، ghazâ/qazâ "غذا" (۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۶: ۱۹۲۸) و موارد مطابقت نویسه مرکب gh (=γ) در آوانگاری با "ق" در فارسی رسمی را هم می‌توان دید: ghâlibâf "قالی‌باف" (۲۹۱: ۱۹۲۸)، ferâgh "فراق" (۲۹۷: ۱۹۲۸). همین نشانه (gh) برای صامتی که در فارسی رسمی با "غ" نشان داده می‌شود نیز به کار می‌رود: gharib "غریب" (۳۰۵: ۱۹۲۸)، baghal "بغل" (۲۷۳: ۱۹۲۸)، zâgh "زاغ" (۲۶۶: ۱۹۲۸). مشاهدات و. آ. آیوانوف توسط مطالعه مفصل بعدی در مورد گویش بیرجندی که از طرف ج. رضایی انجام شده است، تأیید شده است. در آن اثر ضمن ذکر صامت‌های گویش مافوق به یک واج [q] (ق) اشاره شده است (۱۳۷۷b: ۵۸، ۵۷، ۳۸، ۳۳) و توضیح داده شد که آن در گویش "مانند" ق" در فارسی رسمی" تلفظ می‌شود (۴۱: ۱۳۷۷b). قابل ذکر است که در این اثر، آواهایی که در زبان رسمی با حروف "ق" یا "غ" نشان داده می‌شوند در آوانگاری با یک نویسه: "ق" (آوانگاری براساس الفبای عربی) یا "q" (آوانگاری لاتین) نگاشته می‌شوند. این واقعیت تأیید می‌کند که آن‌ها در تلفظ تفاوتی با هم ندارند: zeqâl/زقال "زغال"، šalqam/शलقم "شلغم" – qermez/قرمز "قرمز"، qâb/qab "قاب" (۴۹، ۴۶، ۴۱: ۱۳۷۷b) و غیره.

این واقعیت در مورد گویش دیگر خراسان جنوبی - قاینی هم صدق می‌کند. طبق اثر ر. زمردیان، در نظام صامت‌های گویش مذکور یک واج [q] وجود دارد (نه دو واج: [q] و [ɣ]) (۸۷: ۱۹۷۴).

بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که برخلاف گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی (شرقی)، گویش‌های خراسانی (مانند بقیه گویش‌های فارسی رایج در ایران) با عدم تفاوت واجی میان q و γ و داشتن یک واج (با واج‌گونه‌های مختلف) که موافق با "ق" و "غ" در خط فارسی است مشخص می‌شوند.

(۳) یکی از ویژگی‌های فوق‌العاده مهم و تمایزبخش گویش‌های خراسانی از گویش‌های گروه شرقی مربوط به فعل

۱. قس شکل دوتایی این واژه (با اضافه و بدون آن) در گویش سبزوار: gham-e/qam-i... (۲۷۳: ۱۹۲۵a)، gham/qam (۱۹۲۵a: ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۹؛ ۱۹۲۷: ۲۱، ۲۵، ۳۵).

۲. qulum-ât-râ در گویش سبزوار (۱۹۲۷: ۱۳). در این نمونه و چند مثال بعدی آوانگاری اصلی اندکی عوض قس شده است.

۳. قس biqiš = بیغش "خالص، پاک" در گویش سبزوار (۱۹۲۷: ۲۸-۲۹).

(افعال) پیشوندی است. این اصطلاح به فعلی اشاره دارد که در ترکیب خود پیشوندهای "در" (dar-)، "بر" (bar-) و غیره دارند.

در روند تکاملی زبان فارسی و تقسیم آن به سه شکل: فارسی ایرانی، دری افغانستان و تاجیکی آسیای میانه، در افعال پیشوندی، حداقل به سطح لهجه‌های بومی این سه زبان نزدیک، تغییراتی انجام شده است، به طوری که در فارسی ایرانی مانند فارسی کلاسیک پیشوندهای "در"، "بر" و غیره "استقلال خود را" نسبت به بن فعل حفظ کرده جزء بن نشده‌اند به این معنی که با دو حرف پیشین "می"، "ب" و پیشوند نفی "ن" در جمله از بن جدا می‌شوند و جزء صرفی یا پیشوند نفی همیشه در جایگاه میان "در"، "بر" و غیره و بن فعل قرار می‌گیرند.

در تاجیکی و دری افغانستان، در گویش‌های بومی این دو زبان نزدیک، عده محدود افعال پیشوندی وجود دارند که دارای کاربرد وسیع‌اند. تفاوت اصلی آن‌ها با افعال مربوطه در گویش‌های فارسی رایج در ایران این است که پیشوندهای مورد نظر در آن‌ها جزء بن فعل شده‌اند و با -mê، -ba/bi، -na هیچ‌وقت جدا نمی‌شوند؛ به طوری که -mê، -ba/bi، -na در جمله در جایگاه پیش از dar، bar قرار می‌گیرند.^۱ این قاعده شامل افعال مورد استفاده گسترده‌ای در همه گویش‌های دری افغانستان و تاجیکی آسیای میانه است که عبارت‌اند از darâmadan (در گویش‌های تاجیکی: daromadan) "داخل شدن"، darâwordan (darovardan) "داخل کردن"، wardâstan (wardoştan/bardoştan) "برداشتن"، barâmadan (baromadan) "برآمدن"، barâvordan (barovardan) "بیرون آوردن" و چند فعل دیگری که مخصوص بعضی گویش‌های خاص‌اند. الان مثال‌هایی از گویش‌هایی تاجیکی می‌آوریم و از لهجه‌های شمالی شروع می‌کنیم. در جدول ذیل نمونه‌هایی از صرف فعل‌های baromadan و darâmadan در زمان حال (وجه اخباری) در گویش بخارا (بخارائی) آمده‌اند. این نمونه‌ها از کتاب آکریمووا اقتباس شده‌اند (۱۹۵۹: ۳۲، ۳۲):

۱. در زبان رسمی دری افغانستان قاعده‌ای در مورد افعال پیشوندی هنوز تعیین نشده است؛ بنابراین تفاوت‌هایی در کاربرد این نوع افعال که بستگی به ترجیحات و انتخاب‌های شخصی مولفان است در دری رسمی می‌توان مشاهده کرد؛ اما بحث ما در این مقاله پیرامون گویش‌های بومی است، نه زبان رسمی.

Mêburoêm	اول شخص جمع	mêburom	اول شخص مفرد
Mêburoêton	دوم شخص جمع	mêburoi, mêburoêd/mêburoêt	دوم شخص مفرد
Mêburon	سوم شخص جمع	mêburod/mêburot	سوم شخص مفرد

Mêdaroêm	اول شخص جمع	mêdarom	اول شخص مفرد
Mêdaroêton	دوم شخص جمع	mêdaroi, mêdaroêd/mêdaroêt	دوم شخص مفرد
Mêdaron	سوم شخص جمع	mêdaroyad/mêdarot	سوم شخص مفرد

بعضی مثال‌های کاربرد افعال پیشوندی مختلف از گویش‌های دیگر تاجیکی را در زیر می‌آوریم:

لهجه راغی:

bədaroya (۱۸۳:۱۹۵۶a) "در بیاید".

گویش پنجیکندی:

meburori (۲۹۷:۱۹۵۶b) "برمی آوری";

naburomat (۲۹۶:۱۹۵۶b) "برنیآمدند";

nadaromadim (۳۰۸، ۳۰۵:۱۹۵۶b) "درنیامدیم";

medaroyi (۳۰۶:۱۹۵۶b) "درمی آیی";

اشتی:

mebarom (۴۳:۱۹۶۳b) "برمی آیم";

ورزایی:

ná-mebaroyi (۴۳:۱۹۶۳b) "بر نمی آیی";

ná-mebardoram (۴۱:۱۹۶۳b) "بر نمی دارم";

کاسانسائی:

mebürod (۴۴:۱۹۶۳b) "بر می آید";

خجندی (لنین آبادی):

ná-büror (۴۲:۱۹۶۳b) "بر نیآور";

هشتانی:

mebäroräm (۱۹۶۳b: ۴۲) "بر می آورم";

کانی بادامی:

na-medarot (۱۹۶۳b: ۸۱) "در نمی آید";

گویش‌های تاجیکستان جنوبی:

ونج بالایی:

nabaromadī (۱۹۶۴c: ۵۹) "بر نیامدی";

mebroya (۱۹۶۴c: ۶۸) "بر می آید";

دروازی:

mevardoštəm (۱۹۶۲: ۱۲۹) "بر می داشتم";

namebardorim (۱۹۶۲: ۱۴۸) "بر نمی داریم";

mébroya (۱۹۵۶c: ۲۳۱) "بر می آید";

mebrorá (۱۹۵۶c: ۲۳۸) "بر می آورد";

بدخشانی:

médroya (۱۹۷۱: ۴۱) "در می آید"

mébardora (۱۹۷۱: ۴۴) "بر می دارد";

در گویش‌های دری افغانستان (به استثناء گویش‌های رایج در انتهای شمال غرب کشور که جزء گروه خراسانی‌اند)

عین وضعیت وجود دارد: -mê و -na پیش از -dar و -war/-bar قرار می‌گیرند.

این موضوع در کتاب فرهادی به صورت واضحی شرح یافته است؛ بنابراین به نمونه‌های صرف افعال

wardâštan, barâmadan, darâmadan از لهجه شهر کابل به عنوان بیانگر ویژگی‌های زبانی گویش‌های منطقه

اکتفا می‌کنیم که از کتاب فوق‌الذکر با تغییرات جزئی در آوانگاری اقتباس شده‌اند (۱۹۵۵: ۷۶، ۷۷):

medrâyom, mebrâyom, namebrâyom, mêwardârom, namêwardârom

در گویش‌های فارسی خراسان همانند گویش‌های فارسی بقیه ایران وضعیت برعکس وجود دارد، یعنی -mê

-mi/، -na در میان -dar، -war/-bar و -var فعل پیشوندی در جمله قرار می‌گیرند. قابل تذکر است که چون

گویش‌های خراسانی نه فقط در شمال شرق ایران، بلکه در شمال غرب افغانستان هم رایج‌اند، گویش‌های این منطقه افغانستان نیز دارای این ویژگی‌اند که از صرف فعل "برداشتن" در گویش هراتی پیداست:^۱

زمان حال وجه اخباری (ازجمله فرم نفی)

war-midârim/vor-midârim	اول شخص جمع	war-midârom	اول شخص مفرد
	دوم شخص جمع		دوم شخص مفرد
war-midârê/vor-midârê, war-namêdârê	سوم شخص جمع		سوم شخص مفرد

وجه امری با پیشوند نفی: **vor-nadâr**.

زمان ماضی ساده (با پیشوند نفی) و ماضی استمراری

war-midîštim	اول شخص جمع	war-midîštom	اول شخص مفرد
	دوم شخص جمع		دوم شخص مفرد
	سوم شخص جمع	var-midîš, vor-nadîš	سوم شخص مفرد

در گویش‌های خراسانی چه در خاک ایران چه در افغانستان عده زیادی افعال پیشوندی ثبت شده‌اند که در فارسی رسمی و لهجه تهران کاربرد ندارند؛ اما فعلی که در جدول‌های فوق آمده است شاید فعلی باشد که کاربرد گسترده‌تری از همه افعال پیشوندی دارد، زیرا آن با تفاوت‌های آوایی ناچیزی در تمام گویش‌های فارسی و دری افغانستان و تاجیکی استعمال می‌شود؛ بنابراین از آن می‌توان به عنوان مثال بارز نوع افعال مورد بحث استفاده کرد. الان نگاهی بیندازیم به نمونه صرف صیغه‌های فعل مذکور در زمان‌های گوناگون در گویش قاپینی (شهر قاین در جنوب استان خراسان واقع است) که در جدول ذیل آمده است:

۱. به طوری که قبلاً اشاره شد، مثال‌های مربوط به گویش هراتی از متونی جمع‌آوری شده‌اند که نگارنده مقاله حاضر در جریان مطالعات میدانی در افغانستان ضبط و در بعضی آثار علمی خود چاپ کرده است.

زمان حال	زمان ماضی استمراری	زمان مستقبل
اول شخص مفرد ^۱ vär-medärom (۹۳:۱۹۷۴)	vär-medäštom (۹۷:۱۹۷۴)	^۲ va-xom dâš (۹۳:۱۹۷۴)
اول شخص جمع		vär-xä dâšt-em (۹۷:۱۹۷۴)

چند نمونه بارز صرف صیغه‌های همان فعل ("برداشتن") در گویش‌های دیگر برای مقایسه می‌آوریم: (مشهدی) var-mädaröm "بر می‌دارم"، var-nädâš "برنداشت" (۱۹۲۵b: ۱۰۸، ۱۱۵)،^۳ (بیرجندی) var-nadīštä -ye "برنداشته است"، wär-nedâri "برنداری" (۱۹۲۸: ۲۵۶، ۳۲۱). در ذیل چند نمونه صرف افعال پیشوندی دیگر از برخی گویش‌های خراسانی نمایش داده شده‌اند:

هراتی: war-nemiâya - "ور نمی‌آید، بر نمی‌آید"، dar-miâyē - "در می‌آید"؛

بیرجندی: dar-miäd (۱۹۲۸: ۲۵۵)^۴ "در می‌آید"؛

مشهدی: dār-märäftän (۱۹۲۵b: ۱۲۰)^۵ "در می‌رفتند"؛

قاینی: dār rä dā -nābandi (> dār rä dār-nābandi) (۱۹۷۴: ۱۱۱، ۱۱۲) "در را نبند"

مقایسه ضرب‌المثل ذیل (با فعل "برآمدن") به گویش‌های کابلی و هراتی با هم جایگاه متفاوت پیشوند را در این دو گویش نشان می‌دهد:

کابلی: هر چیزیکه ده دیگ اس ده چمچه میبایه (۱۳۶۴b: ۳۲) "هر چیزی که در دیگ است با چمچه بر می‌آید (بیرون می‌آید)" - قس هراتی: هرچه به دیگ باشه به چولی برمیایه.^۵

۱. اینجا و در موارد بعدی آوانویسی اصلی اندکی عوض شده است.

۲. قابل تذکر است که در گویش‌های خراسان جنوبی اشکال زمان مستقبلی کاربرد دارند که شبیه زمان مستقبل در زبان فارسی رسمی (با استفاده از فعل کمکی "خواستن") اند؛ اما تفاوت اول با دوم این است که در گویش‌های مذکور شناسه‌های جمع به بن ماضی فعل اصلی افزوده می‌شوند، نه به فعل کمکی ("خواستن"). به هرحال، در مقاله حاضر برای ما مهم این است که فعل کمکی در میان پیشوند و بن فعل اصلی پیشوندی قرار می‌گیرد که مستقل بودن نسبی پیشوند از بن فعل پیشوندی را تأیید می‌کند.

۳. اینجا و در موارد بعدی آوانویسی اصلی اندکی عوض شده است.

۴. با تغییرات ناچیز در آوانگاری.

۵. ضرب‌المثل به گویش هراتی با ضرب‌المثل‌های دیگر هراتی از طرف یک فرد هراتی به خط عربی برای ما نوشته شده است.

آن‌گونه که از نمونه‌های فوق پیداست، افعال پیشوندی در گویش‌های خراسانی در همان مسیر تحولی رفته‌اند که در بقیه گویش‌های فارسی رایج در ایران و این تحول با وضعیت در گویش‌های تاجیکی آسیای میانه و دری افغانستان (به استثناء گویش‌های شمال غرب آن کشور که جزء گروه خراسانی‌اند) کاملاً متفاوت است. تفاوت بارز میان آن‌ها این است که در گویش‌های مذکور برخلاف گویش‌های خراسانی (و گویش‌های فارسی ایران در مجموع) پیشوندهای dar و war/bar در چند فعل پیشوندی مورد استفاده گسترده‌ای جزء جدائی‌ناپذیر از بن فعل شده‌اند و با -mê (در تاجیکی: -me)، -bā/bi- (در کابلی: -be)، -na- جمله از بن فعل جدا نمی‌شوند.

(۴) از جمله تفاوت‌های مهم مربوط به فعل میان گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی و گروه خراسانی وجود صفت مشتق از فعل که به پسوند -gi(a)- ختم می‌شود در اول و عدم آن صفت در دوم است. در مورد استعمال این صفت در گویش‌های تاجیکی و س. راستورگویا اشاره می‌کند که این صفات یک بخش خاصی از مشتقات نوظهور فعل را تشکیل می‌دهند که تعداد آن‌ها در گویش‌های مختلف متفاوت است - آن‌ها از دو نوع در برخی از گویش‌ها تا سه و حتی چهار نوع در بعضی از آن‌ها متغیر هستند. در صورت اول این نوع صفت‌ها عملی را که یا در زمان گذشته انجام شده است یا در زمان حال انجام می‌شود بیان می‌کنند. به نظر دانشمند نامبرده، ساده‌ترین و قدیمی‌ترین آن‌ها صفت‌هایی هستند که فاعل را در ارتباط با عمل انجام شده توصیف می‌کنند، مانند raftagi "کسی که رفته است"، xondagi "کسی که (کتاب، روزنامه و غیره) خوانده است" (۱۹۶۴b: ۹۷). قابل توجه است که صفت در مورد دوم می‌تواند به عنوان صفت مفعولی به معنی "خوانده شده" نیز به کار برود؛ بنابراین صفت مذکور شامل هر دو معنای مخالف - فاعلی و مفعولی است. در گویش‌های دری افغانستان، اقلاً در کابلی صفت مذکور معمولاً صرف به صورت صفت مفعولی مشتق از افعال متعدی مورد استفاده وسیع قرار می‌گیرد.

به قول فرهادی، در لهجه کابلی پسوند -gi(a)- معنی مفعولیت صفت را افزایش می‌دهد: dādagī "داده شده"، bordagi "برده شده". قس صفت‌های مشتق از افعال مرکب:

poxta kadagi "پخته، پخته شده"، jodā kadagi "جدا/قطع شده" (۱۹۵۵: ۱۰۴). این نوع صفت در جمله به عنوان صفت توصیفی یا مسند به کار می‌رود و جز این دو نقش، نقش دیگری نمی‌پذیرد، مثلاً، i perān "čā-ye kandagi-ra por kadēm" ما چاهی را که کنده بودند [از خاک] پر کردیم، bāftagi "این ژاکت بافتنی است" (۱۹۶۴a: ۵۸). قس نمونه‌ای از شعر عامیانه دری: araxčīn-e sar-et barčēndagi šod "عرقچین سرت برچیده شد" (۱۳۵۵a: ۱۰۱).

تفاوت گویش‌های خراسانی با گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی این است که در گویش‌های اول صفت مفعولی با پسوند *-gi* کاربرد ندارد و در موارد استعمال این نوع صفت در گویش‌های گروه شرقی در گویش‌های خراسانی صفتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در فارسی معیار هم به کار می‌رود و به *-e* ختم می‌شود با این تفاوت ناچیزی که در گویش‌های خراسانی مصوت پایانی آن به صورت *-a/ä/ə/ε/e* تلفظ می‌شود. صفت مورد بحث دارای همان دو نقش دستوری در جمله است که صفت فعلی با پسوند *gi(a)* در گویش‌های دری افغانستان دارد. در مطالعات چاپ شده ذکری از کاربرد صفت فعلی با پسوند *-gi* در گویش‌های خراسانی نشده است ([۱۹۲۵b](#)، ۱۹۷۴، [۱۳۷۷b](#)).

در متون به گویش مشهدی که مسسه منتشر کرده است صفت با پسوند *gi(a)* مشاهده نمی‌شود؛ اما یک مورد کاربرد صفت مفعولی "معمولی" فارسی به عنوان صفت توصیفی در آن متون موجود است:

toxm -morg-ä pōxte ([۱۹۲۵b](#): ۱۰۳) "تخم مرغ پخته" - قس صفت مفعولی مشتق از همان فعل در گویش کابلی: *poxta kadagi* "پخته، پخته شده". رضایی مثال‌های زیادی از صفت مفعولی در گویش بیرجندی می‌آورد که با *-ə* پایان می‌یابد: *šostə, boridə* غیره ([۱۳۷۷b](#): ۱۵۳).

در پایان این بخش مقاله به گویش هراتی پردازیم که در آن نیز صفت فعلی با پسوند *-gi* کاربرد ندارد، اما صفتی که به *-a/ä/ə/ε/e* ختم می‌شود به عنوان صفت توصیفی یا مسند در جمله مورد استفاده گسترده‌ای قرار می‌گیرد:

xat-e säyr dāra – yak xat -e safêdkāšide -ye [سوارکاری] مسیر (خط سیر) دارد، یعنی یک خطی که با رنگ سفید کشیده (مشخص) شده است؛

xub kōfte-yı sorxkade (< sorxkarde) miāye "خوب کوفته سرخ کرده در می‌آید؛

dasmâl-e gardan-i am ba gardan andâxte-ye "شال گردنش هم روی گردن [ش] انداخته شده است؛

rêxte-ye (< hamin towr) nesf-e otâg hama lal be jâ-ye gâlin amitô "در نصف اطاق همه جا به جای قالی لعل همین‌طور ریخته شده است؛

ar du rân-e inâ morkarda-ya (< mohrkarde ast) "هر دوران آن‌ها مهر زده شده‌اند؛

ama pâk pâkize, tamizkade (< tamizkarde), ôpâšikade (< âbpâšikarde) "همه‌اش پاک و پاکیزه و تمیز شده و آب‌پاشی شده است".

در پایان این بحث می‌توان نتیجه‌گیری کرد برخلاف گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی، در گویش‌های خراسانی

(همانند گویش‌های فارسی گروه غربی) صفت فعلی با پسوند *-gi* کاربرد ندارد.^۱ خاصیت مذکور را هم می‌توان یکی از ویژگی‌های تمایزبخش گروه خراسانی از گروه شرقی دانست.

(۵) یکی از تفاوت‌های مهم دیگر میان دو گروه گویش‌های موردبحث مربوط به حروف اضافه و کاربرد حرف اضافه *qati/kati* به معنی "با" (در تاجیکی: *bo*) در گویش‌های افغانی و تاجیکی و عدم آن در گویش‌های خراسانی است. حرف اضافه مذکور با تفاوت‌های ناچیز آوایی در همه گویش‌های تاجیکی و دری افغانستان مورد استفاده وسیعی قرار می‌گیرد، به طوری که در واقع *qati/kati* جایگزین "با" در آن گویش‌ها شده است، درحالی که "با" فقط در زبان رسمی (نوشتاری) تاجیکی به کار می‌رود (*۱۹۶۴b*: ۱۱۶). در گویش تاجیکی ورزایی هر دو حرف اضافه با هم به صورت حرف اضافه مرکب استعمال می‌شوند، مانند *bo katí man* "با من"، *kati* می‌تواند به صورت پی‌بست نیز به کار برود: *bo dástam-kati* "با دستم" (*۱۹۶۴b*: ۱۱۶). به دلیل این که در زمینه گویش‌های تاجیکی مطالعات بیشتری انجام شده است، بنابراین ما زیاد در مورد آن‌ها بحث نمی‌کنیم و مستقیماً به بررسی زبان دری افغانستان و گویش کابلی آن می‌پردازیم.

این حرف اضافه با تفاوت‌های ناچیز آوایی: *qati/qat-e/kat-e/kati* در گویش کابلی و لهجه فراگویشی که در افغانستان بر پایه گویش کابلی شکل گرفته است (کوانیه) کاربرد وسیعی دارد و هم در زندگی روزمره و هم در شعر عامیانه دری به جای "با" مورد استفاده قرار می‌گیرد: *kat-e tukatit/kat-et* = "با تو"، *qati čâqu/kat-e čâqu* "با چاقو" (*۱۹۵۵*: ۶۶). نحوه تلفظ بعضی اشکال آوایی آن در کابلی نشان می‌دهد *-e* در آن اشکال کسره اضافه پنداشته می‌شود. چون بحث پیرامون ریشه‌شناسی فراتر از محدوده این مقاله است، فقط اشاره کنیم که فرهادی حدس زده است که *kat* می‌تواند با واژه *gat* "آمیخته" در کابلی مرتبط باشد (*۱۹۵۵*: ۶۶). به قول دانشمند مذکور، "با" فقط در شعر عامیانه کابلی به کار می‌رود (*۱۹۵۵*: ۶۶)؛ اما در مجموعه شعر عامیانه به گویش‌های دری "ترانه‌های کهسار" موارد استعمال این حرف اضافه مخصوص به زبان رسمی دری خیلی کم به چشم می‌خورند، چنانچه *qati/qat-e/kat-e/kati* کاملاً جانشین آن شده است. الان چند نمونه (سطر) از مجموعه فوق‌الذکر می‌آوریم (*۱۳۵۵a*: ۱۲۷، ۱۸۸، ۲۴۰، ۳۲۲، ۲۴۱):

۱. در گویش‌های گروه غربی صفتی که با *-e* پایان می‌یابد نیز کاربرد دارد، مانند "کارکرده" و "گوشت چرخ کرده" و غیره. برای قضاوت منصفانه به یک استثنائی از این قاعده اشاره کنیم — وجود یک صفت با پسوند *-gi* در لهجه تهرانی: "ساخستگی" به معنای "جعلی".

kati yâr-e jân konom sât-e xod-a têt "با یارجانم خوشگذرانی کنم"؛
 kati yâr âmadom, bê yâr mêrom "با یار آمدم، بدون یار می‌روم"؛
 kat-e ma wâdahâ kardi, gol-e man "تو به (با) من قول‌ها دادی، گل من"؛
 katit âšti konom, ô yâr-e jangi "با تو آشتی کنم، ای یار جنگی"؛
 qati pânzda nafar Kâbol rawân-i "با/همراه پانزده نفر داری (به) کابل می‌روی".

در گویش‌های خراسانی از هراتی گرفته، و در بعضی گویش‌های دیگر رایج در ایران، حرف اضافه‌ای که با qati/qat-e/kat-e/kati گویش‌های گروه شرقی مطابقت دارد ظاهراً مشابه با ضمیر مشترک xod است که اشکال مختلف با تفاوت‌های ناچیز آوایی دارد. این شباهت ظاهری با ضمیر فوق‌الذکر باعث گمراهی و مشکلات در تشخیص آن می‌شد. مثلاً و. آیوانوف که اولین دانشمند اروپایی بوده است که به این حرف اضافه توجه کرد، آن را با ضمیر مشترک اشتباه گرفت (۱۹۲۳: ۳۳). در بین گویش‌های فارسی رایج در ایران این حرف اضافه در گویش‌های سیستانی و کرمانی و برخی دیگر نیز وجود دارد. ما منشأ این حرف اضافه را اینجا مطرح نمی‌کنیم و به اشاره کوتاهی به فرضیه‌ای. م. اورانسکی اکتفا کنیم که آن را با qati/qat-e/kat-e/kati در گویش‌های تاجیکی و دری و حرف اضافه xässä در لهجه دیگری زبان اوستیایی ارتباط داد (۱۹۷۶: ۱۵۴-۱۵۵).

الان به بررسی استعمال حرف اضافه موردبحث در گویش‌های خراسانی می‌پردازیم و از هراتی آغاز می‌کنیم. کاربرد آن به صورت "خود" (xod(-i?)) به معنی "با" در "طبقات الصوفیه" که یکی از متون کهن فارسی (قرن پنجم هجری) به شمار می‌رود، ثبت شده است. اهمیت رساله فوق‌الذکر برای لهجه‌شناسی این است که آن در حوزه هرات به وجود آمده است و حاصل املائی سخنان خواجه عبدالله انصاری در مجالس وعظ است که به دست یکی از شاگردانش نوشته شده است. زبان آن کتاب تحت تأثیر عمیق گویش هراتی آن دوران قرار گرفته بود؛ و. آ. آیوانوف که به ویژگی‌های زبانی "طبقات الصوفیه" مقاله‌ی ارزشی اختصاص داد ضمن اشاره به استعمال "خود" به معنی حرف اضافه "با" در رساله مذکور نمونه‌های متعدد آن را آورده است که به دو مثال از آن‌ها اکتفا کنیم: "و خود هیجکس جون او نکوید" یعنی "و با هیچ کس مثل آن/او صحبت نمی‌کند"؛ "ارنه خود سه بودند" یعنی "اگر نه آن‌ها با هم (با یک شخص دیگری) چهار نفر بودند" (۱۹۲۳: ۳۳).

همان‌طور که مطالعه نگارنده در زمینه گویش هراتی معاصر نشان داده است، این حرف اضافه به صورت‌های آوایی: xod-e/xodê/xod/xəd-e/xədə کاربرد وسیعی در آن گویش دارد. حرف اضافه

فوق‌الذکر دارای عین معنی و نقش‌های دستوری است که "با" در فارسی و دری و تاجیکی رسمی و qati/qat-e/kat-e/kati در گویش‌های دری و تاجیکی دارد. نقش‌های مذکور را می‌توان به دو نقش اصلی محدود کرد یعنی بیان رابطه بستگی و تعلق چیزی یا کسی به کسی یا چیزی دیگر و بیان وسیله‌ای که با آن عمل انجام می‌شود:

فارسی معیار	گویش هراتی
من همین آهو را شکار کردم، الان می‌روم با زن و بچه‌ام آن را می‌بزم	ami âhu-r am šekâr kadam, <u>xod-e</u> zan-o bača xo âli mirom i poxta mikonom
امشب بمان، ما هم جایی نمی‌رویم، صبح با بچه من برو	emšou bəst, mâ jâ ^v am næmirim, sob <u>xod-e</u> bače-ye me borô
او به‌سختی با دندان خود [طنباب را] در پاهای خود باز کرد	pâyâ xo-r bə saxti <u>xod-e</u> dandânâ xo wâ kad
آن‌ها با پا چایی می‌خورند	inâ <u>xod</u> pâ m ^a xorê çây

به‌طوری‌که قبلاً اشاره شد، استعمال این حرف اضافه در گویش‌های خراسان ایرانی به‌صورت: xud/xod/xot/xude توسط آثار ایوانوف تأیید شده بود. به قول او، در شهر سبزوار خراسان می‌توان عبارت xot mu به معنی "با ما" را شنید (۱۹۲۳: ۳۳؛ ۱۹۲۵a: ۲۵۶؛ ۱۹۲۸: ۲۵۴-۲۵۵). الان دو مثال دیگر از استعمال این حرف اضافه در گویش‌های خراسانی می‌آوریم: (گویش سبزواری):

xad-xad-eš harf (gap) meza "با خود حرف می‌زد" (۱۹۷۹: ۲۸)، (بیرجندی): xud ham "با هم" (۱۹۲۸: ۲۶۸). چون بعد از و. ا. ایوانوف در مورد گویش بیرجندی مطالعات مفصل جدیدی از طرف پژوهشگران ایرانی انجام شده است، کمی بیشتر به آن توجه کنیم. ج. رضایی در کتاب خود راجع به گویش مذکور خاطرنشان ساخته است که این "حرف اضافه" "خُد" xod که معنی "با" می‌دهد را نباید با ضمیر اشتباه شود و اگر آن ضمیر در گویش بیرجندی [مانند هراتی] بدون نقش‌نمای اضافه باشد از لحاظ تلفظ با حرف اضافه موردبحث متفاوت و قابل تشخیص است، چنانچه به شکل xō/xo می‌باشد (۱۳۷۷b: ۲۰۹-۲۰۸). مثال‌های کاربرد آن حرف اضافه را از آثار رضایی (۱۳۷۷b: ۲۲۵، ۲۳۵) و عباسی (۱۳۹۴: ۴۹) با تغییرات جزئی در جدول ذیل می‌آوریم:

فارسی معیار	بیرجندی
محمد با اکبر دوست صمیمی‌اند	Mammad xod Agbar dust-e jōnā jōniyan
با ما بیا	xod mā beyā
زمین را با بیل شخم زد	zami -r xod bēl bekulide
علی با ماشین رفت به مشهد	Ali xod māši beraf be Mašad
شوهرش هر روز با او اوقات تلخی داشت	šohær-i ^۱ har ruz xod-i oqât tælxi mekerd

تحلیل فوق‌ما را به این نتیجه می‌رساند که حرف اضافه‌ای که در گویش‌های خراسانی با حرف اضافه "با" در فارسی رسمی و با *qati/qat-e/kat-e/kati* در گویش‌های شرقی موافق است (xod(-e) می‌باشد که دارای اشکال متفاوت آوایی است.

۵. نتیجه‌گیری

ضمن اشاره به اینکه بحث ما شامل تمام ویژگی‌های تمایزبخش گویش‌های خراسانی فارسی از گویش‌های دری افغانستان و تاجیکی آسیای میانه نبوده است^۲ تفاوت‌های بین آن‌ها را که در مقاله حاضر مطرح شده‌اند، در جدول زیر ذکر می‌کنیم:

گروه شرقی: گویش‌های افغانی و تاجیکی	گروه مرکزی: گویش‌های خراسانی
تبدیل [i] و [e] به یای مجهول – [ê] در جایگاه پیش از [h] "ه"، "ح" و [ʔ] "ع"	عدم تبدیل [i] و [e] به یای مجهول – [ê] در جایگاه پیش از [h] "ه"، "ح" و [ʔ] "ع"
وجود دو واج مجزا (مستقل): [q] "ق" و [ɣ] "غ"	وجود یک واج مجزائی که با [q] "ق" و [ɣ] "غ" در گویش‌های دری و تاجیکی موافق است (این واج دارای واج‌گونه‌های متعددی هست که همه آن‌ها جزء یک واج مجزایند)

۱. در گویش‌های فارسی خراسانی و برخی گویش‌های دیگر ضمیر شخصی متصل (پیوسته) برای سوم شخص مفرد است.

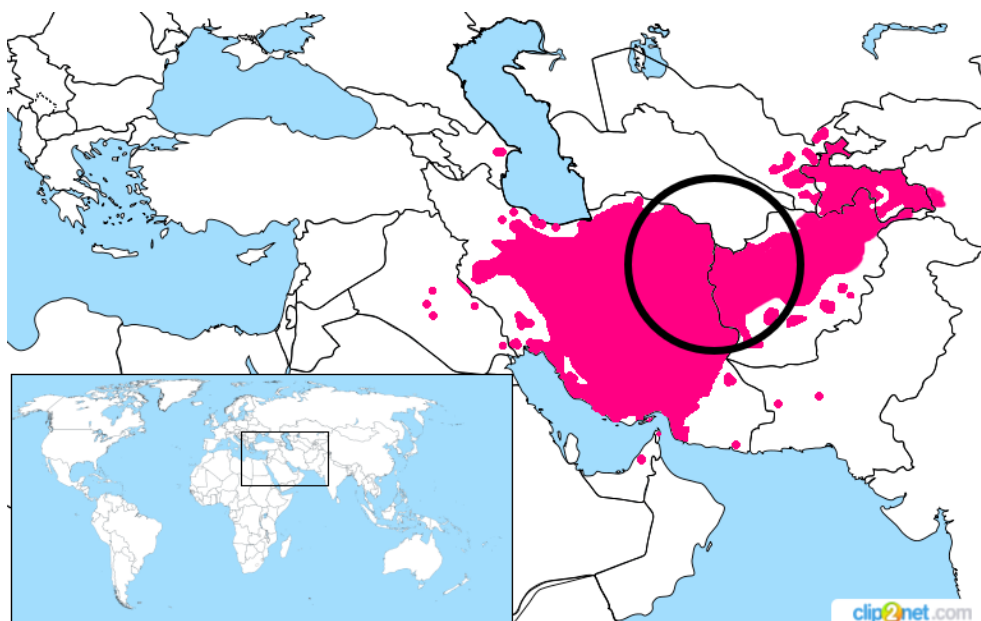
۲. این تفاوت‌ها به‌طور اجمالی در آثار نگارنده که در آغاز مقاله حاضر (پیشینه پژوهش) ذکر شده، مطرح شده‌اند.

گروه مرکزی: گویش‌های خراسانی	گروه شرقی: گویش‌های افغانی و تاجیکی
جدایی‌پذیری پیشوندهای dar- و var-/war-/bar- در افعال پیشوندی از بن فعل، این پیشوندها با mē- /mi- na- از بن جدا می‌شوند	تبدیل پیشوندهای dar و war/bar در چند فعل پیشوندی به جزء جدائی‌ناپذیر از بن فعل که با mē- (در تاجیکی: me-)، bə/bi- (در کابلی: be-)، na- در جمله از بن فعل جدا نمی‌شوند
عدم کاربرد صفت فعلی با پسوند -(a)gi	کاربرد صفت فعلی با پسوند -(a)gi مانند bordagi (در تاجیکی: burdagi)
عدم استعمال حرف اضافه qati/qat-e/kat-e/kati و به جای آن کاربرد xod(-e) که دارای اشکال متفاوت آوایی است	کاربرد حرف اضافه qati/qat-e/kat-e/kati که برابر با "با" در فارسی و دری و تاجیکی رسمی است

قابل‌توجه است که تفاوت‌های فوق گویش‌های خراسانی با گویش‌های گروه شرقی درعین‌حال برخی از ویژگی‌های مشترک آن‌ها با گویش‌های فارسی غربی را تشکیل می‌دهند.^۱ اما بررسی مشترکات میان گویش‌های خراسانی و گویش‌های گروه غربی هدف مقاله حاضر نبوده است.

۱. قابل‌تذکر است که این موضوع در مورد xod(-e) فقط تا حد محدودی صدق می‌کند.

پیوست: حوزه جغرافیایی گویش‌های خراسانی در پیوستار زبانی فارسی - دری - تاجیکی



کتابنامه

- افغانی نويس، عبدالغفور. (۱۳۶۴ا). لغات عامیانه فارسی افغانستان. با تکمله از حسین فرمند؛ مهتم محمد سرور پاکفر. کابل: اکادمی علوم ج.د.ا، مرکز زبان‌ها و ادبیات، دیپارتمنت زبان و ادب دری.
- ایوانسیان، یولی. (۱۳۷۷ا). جایگاه گویش هراتی در میان گویش‌های گروه زبانی فارسی [و] دری. ترجمه حسینعلی مصطفوی گرو. نامه فرهنگستان، ج. ۴، شماره ۴، ص. ۱۴۰-۱۵۹.
- پهلوان نژاد، محمدرضا؛ نجاتیان، حسین. (۱۳۹۰). بررسی و توصیف نظام آوایی گویش مشهدی. فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، شماره ۱، [تهران]، ص. ۳۱-۵۵.
- راین، عزیز احمد (گردآورنده). (۱۳۶۴ب). ضرب المثل‌های عامیانه. کابل: اداره نشراتی.
- رضایی، جمال. (۱۳۷۷ب). بررسی گویش بیرجندی: واجشناسی - دستور. به اهتمام دکتر محمود رفیعی. [تهران]: انتشارات هیرمند.
- شعور، اسد الله. (۱۳۵۵ا). ترانه‌های کهسار. به اهتمام فاروق فقیری. کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، آمریت فولکلور و ادب، مطبعه دولتی.
- عباسی، زهرا. (۱۳۹۴). نمود واژگانی افعال مرکب در گویش بیرجندی. مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۱۳، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد. علمی-پژوهشی، ص. ۳۹-۶۰.
- فکرت، محمد آصف. (۱۳۵۵ب). لغات زبان گفتاری هرات. کابل: وزارت اطلاعات و کلتور.
- Bogorad, Y. (1963a). *Goronskii govor tajikskogo iazyka*. Iranskii Sbornik. K semidesyatiletiiu prof. I. I. Zarubina. Moscow: Vostochnaia Literatura, pp. 44-59.
- Bogorad, Y. (1956a). *Rogskije govory tajikskogo iazyka*. Trudy Instituta Iazykoznanaya, 6: 133-195, Moscow: Akademiia Nauk SSSR.
- Chambers, G. and Trudgill, P. (1980). *Dialectology*. Cambridge: University Press.
- Farhâdi, Abdu'l-Ghafûr. (1955). *Le Persan Parlé en Afghanistan. Grammaire du Kâboli: Accompagnée d'un Recueil de Quatrains Populaire de la Région de Kâbol*. Paris: Centre National de la Recherche Scientifique.
- Ioannesyan, Y. (2000). *Geratskii dialect yazyka dari sovremennogo Afganistana*. Moscow: Vostochnaya literatura.
- Ioannesyan, Y. (1998). *Izucheniye i osnovnyie spetsificheskiie cherty chorasanskoi gruppy dialektogo massiva iazykov persidskogo, dari i tajikskogo*. Strany i Narody Vostoka, 30: 62-82. Pamiati A. L. Gryunberga. SPb: Peterburgskoe Vostokovedeniie.
- Ioannesyan, Y. (1995). *Mesto geratskogo sredi dialektov dari-persidskogo iazykovogo massiva*. SPb: Peterburgskoye vostokovedeniie, 6: 224-242.
- Ioannesyan, Y. (2007). *Situating the Khorasani Dialects within the Persian-Dari-Tajiki Linguistic Continuum*. The Necklace of the Pleiades. Studies in Persian Literature. Presented to H. Moayyad on his 80th birthday. F. Lewis & S. Sharma (editors). Amsterdam & West Lafayette

- (Indiana): Rosenberg Publishers&Purdue University Press, pp. 259-270.
- Ivanow, W. (1928). *Persian as Spoken in Birjand*. Journal and Proceedings, Asiatic Society of Bengal, N.S., XXIV: 235-351. Calcutta: Asiatic Society of Bengal.
- Ivanow, W. (1925a). *Rustic Poetry in the Dialect of Khorasan*. Journal and Proceedings, Asiatic Society of Bengal, N.S., 21: 233-313. Calcutta: Asiatic Society of Bengal.
- Ivanow, W. (1927). *Some Poems in the Sabzawari Dialect*. Journal and Proceedings, Asiatic Society of Bengal. Calcutta: Asiatic Society of Bengal.
- Ivanow, W. (1923). *Tabaqat of Ansari in the Old Language of Herat*. Journal of the Royal Asiatic Society, 55: 337-382. Cambridge.
- Ivanova, S. (1956b). *Materialy po penjikentskomu govoru*. Trudy Instituta Iazykoznanya, 6: 281-342. Moscow: Akademiia Nauk SSSR.
- Kerimova, A. (1959). *Govor tajikov Bukhary*. Moscow: Vostochnaya literatura.
- Lazard, G. (1957). *Grammaire du Persan Contemporain*. Paris: Klincksieck.
- Mahmudov, M. (1978a). *Lahjahoyi tojikoni rayoni Kitob*. Dushanbe: Donish.
- Massé, H. (1925b). *Contes en Persan Populaire*. Journal Asiatique. Recueil de Memoire et de notice relatifs aux études publiés par la Societe Asiatique. T. CCVI, Paris.
- Murvatov, Ch. (1982a). *Шеваи чанубии забони тоҷики*. Part. 5. Dushanbe.
- Opyt istoriko-typologicheskogo issledovaniya iranskikh iazykov*. (1975). Edited by V. S. Rastorguieva and J. I. Edelman. Vol. 1: phonology, an evolution of the morphological type. Moscow: Nauka.
- Oranskii, I. (1976). *Taj. kati/gati – Osset. (Digor.) Khässä*. Iranskoie iazykoznaniie. Istoriia, etimologiya, tipologiya (on the occasion of the 75th anniversary of prof. V. I. Abaiev). Moscow: Nauka, pp. 148-159.
- Osnovy iranskogo iazykoznaniia*. Novoiranskiie iazyky: zapadnaia gruppa. (1982b). Edited by V. S. Rastorguieva. Moscow: Nauka.
- Pakhalina, T. (1964a). *K kharakteristike kabul'skogo prostorechia*. Indiiskaya i Iranskaya filologiya. Moscow: Nauka.
- Rastorguieva, V. (1963b). *Ocherki po tajikskoi dialktologii*. Vol. 5. Moscow: Akademiia Nauk SSSR.
- Rastorguieva, V. (1964b). *Opyt sravnitel'nogo izucheniia tajikskikh govorov*. Moscow: Nauka.
- Rozenfeld, A. (1971). *Badakhshanskiie govory tajikskogo iazyka*. Leningrad: Leningrad University.
- Rozenfeld, A. (1956c) *Darvazskiie govory tajikskogo iazyka*. Trudy Instituta Iazykoznanya, 6: 196-272. Moscow: Akademiia Nauk SSSR.
- Rozenfeld, A. (1960). *Govory Karategina*. Trudy Instituta iazyka i literatury AN Taj.SSR. Vol. XCIII. Stalinabad.
- Rozenfeld, A. (1962). *Namunahoi folklori Darvoz*. Vol. 2. Dushanbe.
- Rozenfeld, A. (1982c). *Tajiksko-Russkii dialectnyi slovar*. Leningrad: Leningrad University.
- Rozenfeld, A. (1964c). *Vanjskiie govory tajikskogo iazyka*. Leningrad: Leningrad University.
- Shafai, A. (1979). O nekotorykh foneticheskikh, leksicheskikh i morfologicheskikh osobennostyakh sabzevar'skogo dialecta. Vsesoyuznaya Nauchnaya konferentsia "Problemy iranskoi filologii". Baku.
- Sokolova, V. (1944). *Fonetika tajikskogo iazyka*. Moscow-Leningrad: Akademiia Nauk.

- Svod tajikskogo folklora*. (1981). Composed by I. Levin, J. Rabiev, M. Iavitch. Moscow: Vostochnaia literature.
- Thackston, W. (1978b). *An Introduction to Persian*. Tehran: The Soroush Press.
- Uspenskaia, L. (1956d). *Karatagskii govor tajikskogo iazyka*. Trudy Instituta Iazyka i literatury Taj.SSR. Vol. XLVI. [Dushanbe].
- Zomorrodian, Reza. (1974). *Le Système verbal du Persan parlé à Qâyen*. Studia Iranica. T. 3, 1: 87-112.

A Corpus-Based Study on the Preposition /az/ (From) in Textbooks of Grades 1 to 6 :

A Cognitive Approach*

Azam Alijani¹

PhD Candidate in Cognitive Science-Linguistics, Institute for Cognitive Science Studies, Tehran, Iran

Masood Ghayoomi²

*Associate Professor Computational Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
(Corresponding author)*

Maryam Mesgar Khoyi³

PhD in General Linguistics, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran

Houriye Ahadi⁴

Associate Professor in General Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

Yalda Delgoshaei⁵

Assistant Professor in Educational Management, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran

Received: February 3, 2024

Accepted: June 27, 2024

Abstract

The present study aimed to study the preposition /az/ (i.e., from) in primary school textbooks. Polysemy of prepositions is one of the sources of many students' perception. A text corpus developed for this study from *Farsi, Practical Science, Heavenly Gifts, and Social Studies* of elementary school textbooks grades 1 to 6. To analyze the data, Rosch's (1975) prototype theory and Tyler and Evans' (2003) systematic prepositions polysemy approaches in the cognitive semantics framework were used. At first, the sample sentences which contained the preposition /az/ (from) were extracted to form the sub-corpus. The set of senses that are obtained from the sub-corpus are "Type", "Whole Part", "Tense, Source", "Comparison", "with the help of, By, With", "About", "Orientation", "Motion", "Metaphor", and "Complement". Statistical distribution of meanings in the whole sub-corpus (general domain) was "Whole Part". The senses of the proposition among lessons and grades (domain

* The paper is an extract of doctoral dissertation.

1. Email: azamaliyani96@gmail.com

2. Email: m.ghayoomi@ihcs.ac.ir

3. Email: m.mesgar62@gmail.com

4. Email: hourahdi@gmail.com

5. Email: y.delgoshaei@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

restricted) are not similar to the prototype sense. This research showed that the sense “Complement” is the prototype for grades 1 to 3, and the sense “Whole Part” is more frequent in grade 4 to 6. Different forms of this preposition are used at the beginning, middle, and end of sentence. Furthermore, the findings showed that the sense “Metaphor” is the prototype for the book *Farsi*, the sense “Whole Part” is the prototype sense for *Practical Science and Social Studies*, and the sense “Tense” is the prototype sense for *Heavenly Gifts*.

Keywords: Cognitive Semantics, Prototype Theory, Polysemy, Textbook Corpus



تحلیل پیکره‌ای بر حرف اضافه «از» در کتب درسی پایه‌های اول تا ششم:

رویکرد شناختی

اعظم علیجانی، دانشجوی دکتری، مؤسسه علوم شناختی، تهران، ایران^۱
مسعود قیومی، دکترای تخصصی، دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)^۲
مریم مسگر خویی، دکترای تخصصی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران^۳
حوریه احدی، دکترای تخصصی، دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران^۴
یلدا دلگشایی، دکترای تخصصی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران^۵
صص ۳۱-۵۳

چکیده

هدف از مطالعه حاضر، بررسی حرف اضافه «از» در کتاب‌های درسی است. چندمعنایی حرف اضافه موجب اشکالاتی در دریافت و درک بسیاری از دانش‌آموزان می‌شود. در این پژوهش از پیکره متنی کتب درسی فارسی، علوم، هدیه‌های آسمانی و مطالعات اجتماعی از پایه اول تا ششم ابتدایی بهره گرفته‌ایم. در تحلیل داده‌ها از رویکردهای پیش‌نمونه راش (Rosch) (۱۹۷۵) و چندمعنایی نظام‌مند تایلر و ایوانز (Tyler & Evans) (۲۰۰۳) در چارچوب معنی‌شناسی شناختی استفاده شده است. ابتدا جملات شاهد حاوی حرف اضافه «از» از پیکره جداسازی شدند. مجموعه معانی به‌دست آمده از مطالعه این زیرپیکره عبارتند از: «نوع»، «جزء کل»، «منشأ»، «زمان»، «قیاس»، «به‌وسیله»، «به‌کمک»، «با»، «درباره»، «جهت»، «حرکت»، «مجاز» و «متمم». توزیع آماری معانی در کل زیرپیکره (دامنه عام) به معنی «جزء کل» تعلق دارد. معانی این حرف اضافه در میان درس‌ها و پایه‌های تحصیلی (دامنه خاص) یکسان به‌دست نیامد. در میان سه پایه اول تا سوم تحصیلی معنی «متمم» و سه پایه چهارم تا ششم تحصیلی معنی «جزء کل» سرنمون شد. این یافته‌ها نشان داد که معنای سرنمون دروس فارسی و هدیه‌های آسمانی «مجاز» و دروس علوم و مطالعات اجتماعی «جزء کل» است.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، نظریه پیش‌نمونه، چندمعنایی، پیکره کتب درسی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۷

پست الکترونیکی:

1. azamalijani96@gmail.com

2. m.ghayoomi@ihcs.ac.ir

4. hourahdi@gmail.com

3. m.mesgar62@gmail.com

5. y.delgoshaei@gmail.com

۱ مقدمه

تفکر و استدلال‌ورزی سطوح بالایی زبانی است که به درک جملات می‌انجامد. یک تفکر کامل در قالب جمله بیان می‌شود. هر جمله مشکل از قرارگرفتن گروهی از واژه‌ها کنار یکدیگر است (سیتون^۱، ۲۰۰۷) که به تعبیر سوسور^۲ (۱۹۱۶) این واژه‌ها در محور همنشینی کنار یکدیگر قرار می‌گیرد. در ساخت هر جمله به حداقل یک فاعل، فعل و مفعول اجباری یا اختیاری نیاز است تا بیان تفکر تحقق پذیرد (هوگو^۳، ۲۰۰۸: ص ۱۰). فعل به عنوان محمول جمله نقش اساسی در تعبیر معنایی جمله و همچنین تعیین تعداد و نوع موضوع‌های مربوط به فعل را دارد. انتخاب این موضوع‌ها با معنای فعل و نیازهای ذاتی واژگانی فعل مرتبط است که ممکن است این نیازها به رابطه باهم‌آیی نیز تعبیر شود. تمامی این اطلاعات مربوط به ساختار موضوعی فعل جزء دانش انتزاعی زبان محسوب می‌شود. در فرایند آموزش رسمی در مدارس تلاش می‌شود دانش آموزان از این دانش آگاه شوند و این دانش را تعمیق بخشند. ارتباط زبان با تعلیم و تربیت از دیرباز مورد بحث و نظر بوده است؛ طبق سند تحول بنیادین آموزش و پرورش مصوب ۱۳۹۰ در کشورمان ایران^۴، قرار است که نگاه یکپارچه‌ای به فرایند تعلیم و تربیت وجود داشته باشد و عدالت آموزشی برای تمام کودکان رعایت شود.

بازنمایی شناختی دستور با کاربرد زبان شکل می‌گیرد و بی‌شک رمزگشایی معنایی از طریق سازماندهی دستوری با بسامد واژه‌های شرکت‌کننده در جمله و ساختارهای نحوی به کار رفته محقق می‌شود. براساس مطالعات پیکره‌بنیان و تجربیات روان‌شناسی زبان، مشخص شده است که چطور رویکردهای کاربردی زبان در سه سطح کلی افعال، ساختارها و تناوب ساختار موضوعی خلاصه می‌شود (پرک^۵، ۲۰۱۵) و ساختارهای موضوعی افعال، جزئی از دستور شناخته شده و حروف اضافه از جمله این ساختارهای موضوعی به حساب می‌آیند. حروف اضافه واژه‌هایی هستند که با اسم‌ها در عبارات همایند شده و اطلاعاتی درباره زمان (in the morning)، مکان (on the table) و روابط دیگر (with a knife) را به مخاطب انتقال می‌دهند؛ به طوری که انتقال این معانی مستلزم وجود کنش‌ها و چیزهاست (یول^۶، ۲۰۰۶).

1. Seaton
2. de Saussure
3. Hogue
4. <https://sccr.ir/Files/6609.pdf>
5. Perek
6. Yule

از آنجاکه ممکن است در نظام زبان واژه‌ها بیش از یک معنا داشته باشند، این پدیده در مورد حروف اضافه نیز صادق است، بنابراین پدیده چندمعنایی در مورد حروف اضافه، به‌عنوان یک واژه نقشی و نه یک واژه محتوایی، نیز مطرح می‌شود. شواهد یادگیری حروف اضافه در برخی دانش‌آموزان نشان داده است که عدم درک معانی و محتوای آن معانی، به داشتن معناهای متعدّد آن در زبان برمی‌گردد؛ زیرا نظام این مقوله زبانی مملو از روابط ظریف و درهم‌پیچیده کاربردی است (اعجمی، ۲۰۲۲). دشواری یادگیری حرف اضافه به ضعف در شکل‌گیری بازنمایی معنایی نیز ربط داده شده است (ایسنبرگ^۱، ۲۰۰۵). علاوه بر این، کاونتری و گارود^۳ (۲۰۰۴) ضرورت به‌کاربردن حروف اضافه و درک آن را برای برقراری ارتباط مؤثر مطرح کرده و افزوده‌اند که حرف اضافه قسمت اعظم مهارت‌های ارتباطی را به خود اختصاص می‌دهد.

هدف از انجام این پژوهش بررسی حرف اضافه «از» در همایندی با افعال، در کتب درسی دوره ابتدایی است. در راستای این هدف، یک پیکره زبانی از کتاب‌های فارسی، علوم، هدیه‌های آسمانی و مطالعات اجتماعی، از پایه اول تا ششم ابتدایی تهیه می‌گردد تا امکان مطالعه مقایسه داده‌های زبانی متنوع فراهم شود.

پرسش‌هایی که در این پژوهش مطرح می‌شود این است که حرف اضافه «از» دارای چه شبکه معنایی در هر یک از درس‌های چهارگانه و شش پایه تحصیلی است و پیش‌نمونه این معناها در هر یک از درس‌ها و پایه‌ها کدامست. این مطالعه از این جهت اهمیت دارد که بتوان با آگاهی بیشتر در جهت اهداف سند تحول آموزش گام برداشت تا در رسیدن به اهداف موفقیت‌آمیز آن، برنامه‌های آموزشی را با آگاهی بیشتر تدوین نمود.

۲ پیشینه پژوهش

منصوری‌هره‌دشت و همکاران (۱۳۸۴) در یک بررسی پیکره‌بنیان، معانی مختلف سه حرف اضافه «در»، «با» و «به» را بررسی کردند و به ترتیب سه معنا، چهار معنا و هفت معنا را به این حروف اضافه تخصیص دادند. در فرهنگ واژگانی سخن (۱۳۸۶) فهرستی ۲۵ معنایی برای حرف اضافه «از» ذکر شده و معانی محدودتری نیز از این حرف در فرهنگ فارسی معاصر آمده است؛ البته معنای حرکت از این حرف در فرهنگ واژگانی صدری افشار و همکاران (۱۳۹۶) اضافه شده است.

1. Aajami
2. Eisenbeis
3. Coventry & Garrod

گلفام و یوسفی‌راد (۱۳۸۱) حروف اضافه مکانی را منبعی غنی در حوزه معنی‌شناسی شناختی دانستند و استفاده از برخی مفاهیم مانند: طرحواره تصویری، شکل^۱ و زمینه^۲ را تبیین‌گویایی برای حروف اضافه مطرح کردند. یوسفی‌راد (۱۳۸۷) در بررسی «حالت» حروف اضافه «در»، «از» و «روی» به پیش‌نمونه و کاربرد استعاری این حروف اضافه فضایی و ذهنی توجه کرده است. راسخ‌مهند و ضرابی رنجبر (۱۳۹۲) در شبکه معنایی حروف اضافه «در» و «سر» به رابطه زمان و مکان بین این مقولات در درک مفاهیم انتزاعی آن‌ها پرداختند.

گلفام و همکاران (۱۳۸۸) با رویکرد معناشناختی حرف اضافه مکانی «از» را در زبان فارسی بررسی کردند. آن‌ها معتقدند که معانی و کاربردهای «از» با هم شباهت خانوادگی دارند و یک شبکه معنایی را می‌سازند. زاهدی و محمدی زیارتی (۱۳۹۰) مفهوم پیش‌نمونه حرف اضافه «از» را تعیین نموده و خوشه‌های معنایی آن را در یک شبکه معنایی ترسیم کردند. در هر دو این مطالعات، مبدأ مکانی (منشأ) معنای اصلی این حرف مطرح شده است. چنگیزی و عبدالکریمی (۱۳۹۶) صورت و کارکرد حرف اضافه «از» را از نظر نقش و تحول معنایی مطالعه کردند. وحیدی فردوسی و همکاران (۱۳۹۶) معتقدند استفاده از طرحواره‌های تصویری در روش‌های شناختی، در آموزش حرف «از» به غیرفارسی‌زبانان اثربخش است.

شواهد مطالعات قیومی و همکاران (۱۴۰۳) نشان داده است که معنی غالب حروف اضافه مکانی در دروس مختلف کتاب‌های درسی پایه‌های اول تا ششم ابتدایی یکسان نیست. نقی‌زاده و همکاران (۱۳۹۰) با بررسی داده‌های زبانی حاوی حرف اضافه مکانی و افعال حرکتی به این نتیجه رسیدند که گوینده جایگاه اشیاء را با توجه به موقعیت خود توصیف می‌کند. حبیبی و فتاحی‌زاده (۱۴۰۰) به همانندی حرف اضافه «الی» با فعل «رفتن» در آیات قرآنی پرداخته و با مطالعه هماندها به تبیین دقیق‌تری از این حرف اضافه رسیدند.

در زبان‌شناسی شناختی اساساً پدیده‌های مفهومی متنوعی همچون پیش‌نمونه، استعاره، کنایه، جاندارپنداری، زاویه دید، فضای ذهنی و غیره، مفهوم را تشخیص می‌دهند (گریترز و کوکنز^۳، ۲۰۱۲: صص ۱۲۲-۱۲۷). مولر^۴ (۲۰۱۶) بیان می‌کند: تحلیل‌های رویکرد زبان‌شناسی شناختی را که براساس صحنه‌های فضایی، روابط بین آن‌ها و معانی استعاری است، دستیابی دانش‌آموزان به شبکه معنایی حروف اضافه را ساده‌سازی می‌کند. وی توزیع دانشی از

1. Figure
2. Ground
3. Geeraerts & Cuyckens
4. Mueller

همایندها را عامل رفع این اشکالات دانسته است.

مطالعه موری^۱ (۲۰۱۹) بر روی حرف اضافه over نشان داد که استفاده از طرحواره‌های تصویری برای جسم^۲ متحرک، زمینه^۳ و ساختار سه‌بعدی اساساً معانی این حرف را ساده می‌کند و در این صورت دانش افراد و درک آزمودنی‌ها افزایش می‌یابد. راسل^۴ (۲۰۱۲) در پژوهش خود بر روی همین حرف اضافه پیشنهاد داده است که موضوع محاسبه پیشرفت ادراکی افراد به روابط نظری و اصول زمانی حرف اضافه over برمی‌گردد. نتایج وی نشان داد ادراک این حرف با خویشتن^۵ و ارزیابی فضای اطراف یا موارد دیگری مانند جسم و زمان مرتبط است. هوریچی^۶ (۲۰۱۷) نیز در بررسی حروف اضافه انگلیسی رابطه بین بدنمندی و شناخت را دلیلی برای پویایی کاربردی حروف اضافه دانسته است.

۳ مبانی نظری

زبان‌شناسی شناختی یکی از گرایش‌های زبان‌شناسی است که به تفکر و فرایندهای آن با ظرافت توجه می‌کند و از دهه ۱۹۷۰ با ظهور صاحب‌نظرانی مانند: فیلمور^۷ (۱۹۷۵)، لیکاف و تامپسون^۸ (۱۹۷۵)، راش (۱۹۷۵) به وجود آمده است. این گرایش یک نگاه فلسفی به زبان‌شناسی دارد و از تئوری‌ها و یافته‌های سایر علوم شناختی به‌خصوص روان‌شناسی شناختی الهام می‌گیرد (ایوانز و گرین^۹، ۲۰۰۶: ص ۸۷). زمینه بسیاری از مطالعات زبانی در زبان‌شناسی شناختی به کاربرد زبان سوگیری دارد. زبان‌شناسی پیکره‌ای و پیکره‌های زبانی می‌توانند سرچشمه داده‌های کاربردی برای برطرف کردن بسیاری از دشواری‌ها باشند (آرپه^{۱۰} و همکاران، ۲۰۱۰) و دانش زبانی از این الگوهای ساختاری خلق می‌شوند (توماسلو^{۱۱}، ۲۰۰۳: ۵).

ایوانز رکن اساسی این رویکرد در مطالعات زبانی را، جداناپذیری صورت و معنی معرفی شده توسط سوسور

1. Mori
2. Trajector
3. Landmark
4. Russell
5. ego
6. Horiuchi
7. Fillmore
8. Lakoff & Thompson
9. Evans & Green
10. Arppe et al.
11. Tomasello

(۱۹۱۶) می‌داند، بدین صورت که در معنی‌شناسی شناختی ساختار مفهومی زبان از صورت‌های آن توصیف می‌شود (ایوانز، ۲۰۰۱). یکی از ساختارهای شناختی که در ذهن ما رخ می‌دهد، شکل‌گیری مقولات است که به آن ساختار مقوله‌بندی^۱ گویند. طبقه‌بندی و مقوله‌بندی، اشیاء و واقعیت‌های خارجی را در ذهن سازماندهی کرده و ماهیت ساختار واژگان را در زبان تعیین می‌کند (راش، ۱۹۷۵؛ ۱۹۷۷؛ راش و مرویز^۲، ۱۹۷۵). راش نظریه پیش‌نمونه را مطرح کرده است معتقد است که از طریق مجموعه‌ای از ویژگی‌ها اشیاء به مقولات نسبت داده نمی‌شود؛ بلکه این کار از طریق مقایسه آن چیز با نمونه اولیه مورد نظر صورت می‌گیرد. پیش‌نمونه یا سرنمون یا نمونه اعلی بهترین نمونه‌ای است که غالباً یک مقوله را با آن می‌شناسیم (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: صص ۲۹-۳۳). ایوانز (۲۰۰۴)، تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) با استفاده از تعدادی اصول عینی، تحلیل شبکه چندمعنایی را معتبر کرده‌اند. آن‌ها بیان می‌کنند که چندمعنایی حروف اضافه از این جهت اهمیت دارد که آن‌ها به موارد انتزاعی بسط پیدا می‌کنند، بازنمایی کارکردی و طرحواره‌ای حروف اضافه براساس پیکربندی بین دو مدخل یا بیشتر مشخص می‌شود.

تحلیل حروف اضافه با رویکرد معنی‌شناسی شناختی نیز انجام پذیرفته است. در بافت جمله یا گفته‌ای مانند The kitchen is in the box تمامی عناصر این زنجیره با یکدیگر مربوط‌اند و این مثال یک صحنه فضایی را نشان می‌دهد حرف اضافه in رابطه بین صورت و جسم ارجاعی را منعکس می‌کند که این موارد برجسته در بافت تفسیر می‌شوند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۱۱۲-۱۱۳)؛ بنابراین، مفهوم‌سازی معنی از طریق دانش زمینه‌ای طی فرایندهای شناختی فراهم می‌شود (ایوانز، برگن و زینکن^۳، ۲۰۰۷). در معنی‌شناسی شناختی معنی واژه نمی‌تواند از دانش دایرةالمعارفی مجزا باشد، این دانش در تعامل انسان با دیگران (تجربه اجتماعی) و دنیای اطراف ما (تجربه فیزیکی) زمینه‌سازی شده است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۲۰۶). این تجربیات شناخت بدنمند را موجب شده و رابطه بین شناخت بدنمند و معنی زبانی، از طریق دریافت محتوای زبانی محقق می‌شود. مقولات واژگانی که در بافت جمله وجود دارند ماهیت رویدادهای ارتباطی را تشکیل می‌دهند (تایلر و ایوانز، ۲۰۰۳).

در این پژوهش تلاش می‌شود در چارچوب نظری راش (۱۹۷۵) و تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) از جنبه شناختی معانی حرف اضافه «از» در کتاب‌های درسی مقطع ابتدایی بررسی گردد.

1. Categorization
2. Rosch & Mervis
3. Evans, Bergen & Zinken

۴ داده‌های پژوهش

در انجام این پژوهش ابتدا یک پیکره زبانی از متون درسی فارسی، علوم، هدیه‌های آسمانی و مطالعات اجتماعی پایه‌های اول تا ششم تهیه کردیم. سپس، جملات شاهد حاوی حرف اضافه «از» را از این پیکره استخراج کرده و کار نشانه‌گذاری بر روی جملات شاهد را انجام دادیم. به این مجموعه جملات به‌دست آمده از پیکره اصلی، زیرپیکره می‌گوییم. در جدول ۱ توزیع آماری تعداد جملات، تعداد واژه‌ها، تعداد واژه‌های یکتا، تنوع واژگانی و میانگین طول جمله که از جملات شاهد زیرپیکره استخراج شده است، به تفکیک هر درس و هر پایه تحصیلی گزارش شده است.

جدول ۱. توزیع آماری جملات شاهد حرف اضافه «از» در زیرپیکره کتاب‌های درسی

ردیف	درس	تعداد جملات	تعداد واژه‌ها	تعداد واژه‌های یکتا	تنوع واژگانی	میانگین طول جمله
۱	فارسی	۶۳	۷۱۷	۳۰۹	۰.۴۳	۱۱
	علوم	۱۱۶	۱۵۶۵	۵۴۹	۰.۳۴	۱۳
	هدیه‌های آسمانی	۰	۰	۰	۰	۰
	مطالعات اجتماعی	۰	۰	۰	۰	۰
۲	فارسی	۱۷۱	۳۱۷۸	۱۱۰۵	۰.۳۴	۱۸
	علوم	۱۸۶	۲۷۴۹	۷۹۹	۰.۲۹	۱۴
	هدیه‌های آسمانی	۶۷	۸۳۸	۳۷۲	۰.۴۴	۱۲
	مطالعات اجتماعی	۰	۰	۰	۰	۰
۳	فارسی	۱۷۳	۲۹۰۱	۱۰۵۲	۰.۲۰	۱۶
	علوم	۱۱۵	۱۶۸۵	۶۰۳	۰.۴۶	۱۴
	هدیه‌های آسمانی	۱۲۹	۲۲۳۶	۷۹۱	۱	۱۷
	مطالعات اجتماعی	۱۰۲	۱۶۱۶	۶۰۹	۰.۳۷	۱۵
۴	فارسی	۲۲۹	۴۳۵۸	۱۳۸۸	۰.۳۱	۱۹
	علوم	۳۴۴	۵۱۶۵	۱۱۶۲	۰.۱۹	۱۵
	هدیه‌های آسمانی	۱۵۹	۲۹۰۳	۹۹۱	۱	۱۸
	مطالعات اجتماعی	۱۷۹	۳۲۹۸	۱۰۷۴	۰.۳۲	۱۸
۵	فارسی	۲۲۸	۵۰۴۴	۱۷۰۰	۰.۳۳	۲۲
	علوم	۲۴۶	۳۶۷۳	۹۹۱	۰.۲۶	۱۴
	هدیه‌های آسمانی	۱۷۵	۴۰۵۰	۱۳۸۱	۰.۳۴	۲۳
	مطالعات اجتماعی	۳۳۸	۶۵۷۰	۱۸۴۹	۰.۲۸	۱۹

ردیف	درس	تعداد جملات	تعداد واژه‌ها	تعداد واژه‌های یکتا	تفویع واژه‌ای	تعداد جمله بزرگین طول
سوم	فارسی	۱۹۸	۴۵۷۵	۱۵۷۲	۰.۳۴	۲۳
	علوم	۲۰۸	۳۸۱۴	۱۱۵۰	۰.۳۰	۱۸
	هدیه‌های آسمانی	۲۱۷	۴۱۸۹	۱۲۹۰	۰.۳۰	۱۹
	مطالعات اجتماعی	۳۷۴	۷۶۸۶	۲۰۲۰	۰.۲۶	۲۰
اول تا ششم	فارسی	۱۰۸۹	۲۰۷۷۳	۴۴۳۲	۰.۲۱	۲۰
	علوم	۱۲۱۵	۱۸۶۵۱	۲۸۶۰	۰.۱۵	۱۵
	هدیه‌های آسمانی	۷۴۷	۱۴۲۱۶	۲۹۲۲	۰.۲۰	۱۹
	مطالعات اجتماعی	۹۹۳	۱۹۱۷۰	۳۶۹۵	۰.۱۹	۱۹

زیرپیکره به‌دست‌آمده حاوی ۴۰۴۴ جمله است که حاوی ۷۲۸۱۰ واژه می‌باشد. درس علوم بیشترین تعداد جمله و درس هدیه‌های آسمانی کمترین تعداد جملات پیکره را شامل شده است ولی از نظر تعداد واژه‌های این پیکره، درس فارسی و هدیه‌های آسمانی، به ترتیب، بیشترین و کمترین واژه‌های پیکره را شامل شده است. طول متوسط جملات این پیکره ۲۰ واژه و متعلق به درس فارسی است و کمترین طول متوسط جملات مربوط به درس علوم است. از آنجاکه این درس بیشترین تعداد جملات را داشت به این مفهوم است که در درس علوم به دلیل ماهیت علمی خود تلاش می‌شود مفاهیم در قالب جملات کوتاه‌تر به مخاطب منتقل شود.

۵ تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش به تجزیه و تحلیل داده‌ها براساس شواهد به‌دست‌آمده از زیرپیکره زبانی حاصل از کتاب‌های درسی از پایه‌های اول تا ششم می‌پردازیم. پیوستاری از معانی «نوع» و «جزء کل» در ابتدای مسیر در این زیرپیکره ملاحظه می‌شد که با کنش کلی جمله در ارتباط بود. در این پژوهش «نوع» بیشتر متناظر با بافت زبانی و جزئی‌تر بود و کلیدواژه‌هایی چون «این، آن، در، همین، همان، از میان، از بین، صفت عالی» در بیان این معنا شناسایی شدند. معنی «جزء کل» کلی‌تر از معنی «نوع» مشاهده شد و کلیدواژه‌هایی مانند «از قبیل، از جمله، هیچ‌یک از، از همه، چندتایی از، تعداد زیادی از، خیلی از، غیر از، از بقیه، قسمت‌هایی از، بخش‌هایی از» در این معنا نشانه‌گذاری شدند. در این زیرپیکره مبدأ مکانی با معنی «منشأ» و مبدأ زمانی با معنی «زمان» نشانه‌گذاری شد. با توجه به طرحواره

«مبدأ، مسیر، هدف» در حرف اضافه «از»، به معنی فعل اصلی در نشانه‌گذاری جملات شاهد توجه شد و فرایندهای شناختی مسیر در بازنمایی انواع این حرف لحاظ شد. مجموعه‌ای از معانی مانند: «این از آنی، اثر، تعلق داشتن و علت» در معنای «منشأ» ادغام شد تا مفهوم کلی‌تری از این واژه به دست آید. مزایای این ادغام موجب شد تا بتوان معانی حاصل در میان درس‌ها و پایه‌های تحصیلی را با یکدیگر مقایسه کرد. خوشه‌های از / به و از / تا با معنی «زمان» برچسب خورده‌اند. «قیاس» از معانی کم‌پسامد در این زیرپیکره است که [افراشی \(۱۳۹۵: ۵۵\)](#) از آن به‌عنوان طرحواره «میزان» یاد کرده است.

سه معنی «به‌وسیله، با، به‌کمک» که در یک شکل معنایی در [فرهنگ سخن \(۱۳۸۶\)](#) قید شده است نیز در این زیرپیکره موجود است. از معناهای یافت‌شده کم‌پسامد دیگر در این زیرپیکره «درباره، در مورد» و همچنین «از سوی» در فرهنگ سخن ذکر شده است. از آنجایی که به افعال هر جمله در هر برچسب‌گذاری توجه شده است، افعال عمودی مانند «آویزان کردن از جایی، نگاه کردن از / به، یا غلتاندن از / به» علاوه بر حروف اضافه دارای معنای جهت مانند «از این سو، از روبرو، از دور، دور از، از نزدیک، از وسط و غیره» به‌صورت «جهت» برچسب خورده است. در این فرایند به بدنمندی جسم، مشاهده‌گر یا کنش‌پذیر به یک جهت توجه شده است.

«حرکت» یکی دیگر از معناهای حرف اضافه «از» است که در فرهنگ معاصر اضافه شده است. [طیب‌زاده \(۱۳۹۳\)](#) در این زمینه معتقد است که متمم در افعال حرکتی با دو گروه حرف اضافه «ازی» و «به‌ای» به‌کار می‌روند. در این پژوهش گاهی پیوستاری از معانی «زمان، جهت و حرکت» ملاحظه شده که نیاز است در پژوهش آتی به موضوع مقوله «حرکت» و رابطه بین مقولات حرف اضافه و حرکت پرداخته شود.

در فرهنگ معاصر آمده است: حرف اضافه «از» می‌تواند «پیشوند» برخی افعال واقع شود. این افعال مانند: «از دست دادن، از پا افتادن یا از دست رفتن» به یک معنای کلی کاربردی و متعارف دلالت می‌کنند. در این پژوهش افعال پیشوندی و مفاهیم انتزاعی، کنایه، استعاره، ضرب‌المثل و جاندارپنداری با معنای «مجاز» نشانه‌گذاری شده‌اند. در فرهنگ سخن نیز برخی از افعال با متمم حرف اضافه «از» مانند «ترسیدن از، لذت بردن از» ذکر شده‌اند. در این پژوهش اسامی زیادی با متمم حرف اضافه «از» مشاهده شد، مانند: «محافظت از، ترس از، پیروی از»، بدین ترتیب این محتواهای زبانی را که شامل گروه فعلی و گروه اسمی بودند «متمم» برچسب زده شده است.

۶ یافته‌های پژوهش

توزیع آماری جملات شاهد استخراج‌شده حاوی حرف اضافه «از» به تفکیک دروس و پایه تحصیلی در جدول ۲

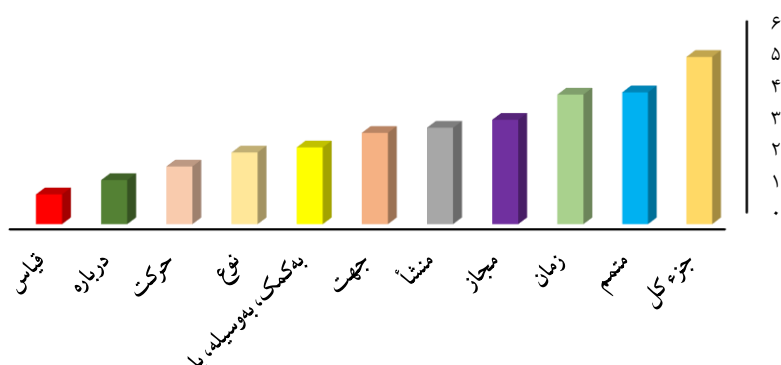
جدول ۲ توزیع آماری معانی حرف اضافه «از» در کتاب‌های درسی

ردیف	درس	رتبه	موضوع	زبان	فصل	پهوسيله، يا، په کيکي	دوره	نومبر	لړلیک	مجاز	موضوع
۱	فارسی	۱۳	۱۲	۹	۸	۰	۱	۴	۲	۴	۱۷
	علوم	۱۵	۲۲	۷	۱۴	۰	۳	۹	۷	۲	۲۷
	هدیه‌های آسمانی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
	مطالعات اجتماعی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲	فارسی	۱۴	۱۹	۲۳	۱۴	۷	۵	۱۰	۱۵	۳۰	۲۳
	علوم	۲۷	۳۲	۱۸	۲۳	۴	۳۹	۸	۱۱	۸	۴۲
	هدیه‌های آسمانی	۱	۳	۱۰	۱۴	۱	۲	۲	۱۲	۸	۱۵
	مطالعات اجتماعی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳	فارسی	۱۴	۲۴	۱۵	۲۱	۸	۳	۷	۲۷	۲۲	۱۷
	علوم	۳۱	۳۱	۷	۱۰	۲	۱۰	۵	۸	۶	۱۶
	هدیه‌های آسمانی	۴	۱۰	۱۹	۲۹	۶	۳	۲	۲۱	۱۰	۳۰
	مطالعات اجتماعی	۱۳	۲۰	۱۰	۸	۱	۲۱	۳	۱۱	۹	۱۴
۴	فارسی	۱۳	۳۳	۲۷	۲۴	۱۷	۱۴	۹	۳۱	۲۸	۵۲
	علوم	۳۹	۵۷	۴۲	۴۸	۶	۴۸	۱۴	۲۹	۱۷	۷۷
	هدیه‌های آسمانی	۶	۳۰	۳۲	۲۴	۳	۵	۶	۳۶	۱۷	۱۵
	مطالعات اجتماعی	۳	۵۹	۳۶	۲۶	۸	۱۶	۹	۱۴	۴	۲۲
۵	فارسی	۱۲	۳۷	۲۶	۴۰	۱۰	۶	۱۵	۳۷	۱۰	۵۱
	علوم	۲۷	۴۵	۱۶	۲۹	۸	۲۴	۲۷	۳۲	۱۷	۴۴
	هدیه‌های آسمانی	۱۲	۳۲	۲۷	۲۹	۴	۶	۱۳	۱۷	۱۱	۱۶
	مطالعات اجتماعی	۲۰	۱۰۴	۳۸	۶۳	۱۳	۳۷	۱۴	۲۴	۱۰	۳۲

پایه	درس	رفع	نزه کل	منشأ	زمان	قلم	پهوسيله، يا، په گمک	درباره	هېڅ	لړکړن	مجاز	مضم
ششم	فارسی	۱۰	۳۰	۳۰	۲۷	۱۰	۶	۲۴	۳۴	۱۴	۳۶	۲۰
	علوم	۲۹	۳۹	۲۰	۳۱	۷	۲۶	۷	۲۹	۱۶	۷	۳۲
	هدیه‌های آسمانی	۱۰	۳۹	۹	۷۰	۱۰	۴	۱۱	۲۰	۱۳	۷۶	۹
	مطالعات اجتماعی	۲۹	۱۱۷	۳۹	۶۵	۱۷	۵۵	۲۰	۱۴	۱۶	۷۱	۲۴
اول تا ششم	فارسی	۷۶	۱۵۵	۱۳۰	۱۳۴	۵۲	۳۶	۶۶	۱۴۸	۱۰۶	۱۸۳	۲۱۲
	علوم	۱۶۸	۲۲۶	۱۱۰	۱۵۵	۲۷	۱۸۱	۶۴	۱۱۸	۷۱	۱۷	۲۳۸
	هدیه‌های آسمانی	۳۳	۱۱۴	۹۷	۱۶۶	۲۴	۲۰	۳۴	۱۰۶	۵۹	۱۷۱	۸۵
	مطالعات اجتماعی	۶۵	۳۰۰	۱۲۳	۱۶۲	۳۹	۱۲۹	۴۶	۶۳	۳۹	۱۲۷	۹۲

معانی سرنمون حرف اضافه «از» براساس کل زیرپیکره

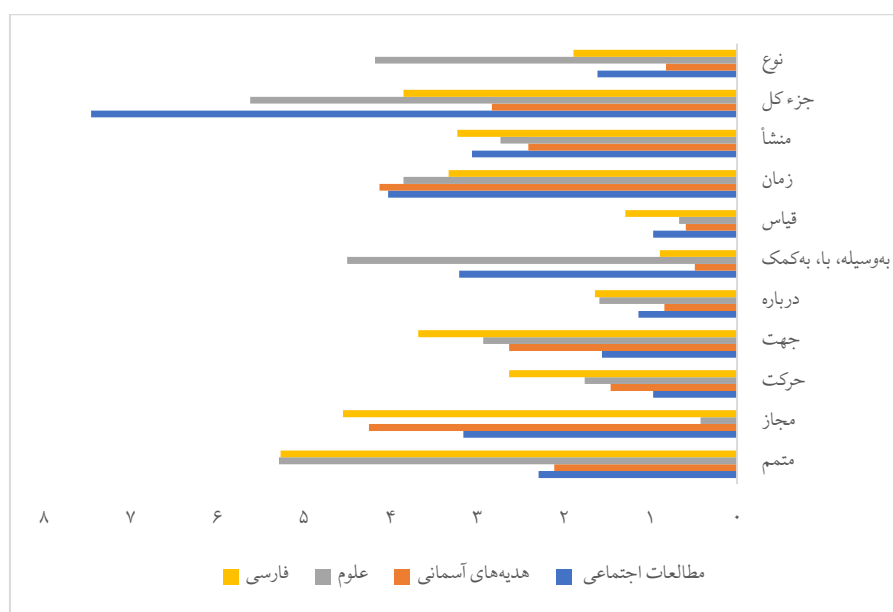
با توجه به بسامد معانی به‌دست آمده در کل زیرپیکره از این حرف اضافه در نمودار ۱، کاربرد حرف اضافه «از» با معنای «جزء کل» پرکاربردترین معنا از میان معانی مربوط به این واژه است. می‌توان گفت به دلیل کاربرد بیشتر و برجستگی این معنا نسبت به سایر معانی، این مفهوم به‌عنوان سرنمون در نظر گرفته می‌شود. همانندی «متمم» و همچنین معانی «زمان»، «مجاز»، «منشاء»، «جهت»، «به کمک»، «به وسیله»، «با»، «نوع»، «حرکت»، «درباره» و «قیاس» در مراتب بعدی معنایی قرار دارند. معانی «درباره» و «قیاس» نیز از کمترین بسامد در این نمودار برخوردار است.



نمودار ۱. نمودار کلی از معانی و سرنمون حرف اضافه «از» از پایه اول تا ششم

معانی سرنمون حرف اضافه «از» براساس درس

براساس مفاهیم ارائه شده در نمودار ۲، مفاهیم «مجاز»، «منشأ»، «جهت» و «حرکت» با بیشترین بسامد و مفاهیم «درباره» و «قیاس» با کمترین بسامد در درس فارسی موجود است و معانی «جزء کل و نوع» با بیشترین بسامد در درس علوم یافت شده است؛ درحالی که معانی «مجاز» و «زمان» در درس هدیه‌های آسمانی بسامد بیشتری را به دست آورده است. در درس مطالعات اجتماعی نیز با تفاوت آشکاری نسبت به دروس دیگر معنای «جزء کل» تعیین شده است؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که به دلیل کاربرد بیشتر این معانی در میان درس‌های چهارگانه، سرنمون در دروس مختلف متفاوت است.

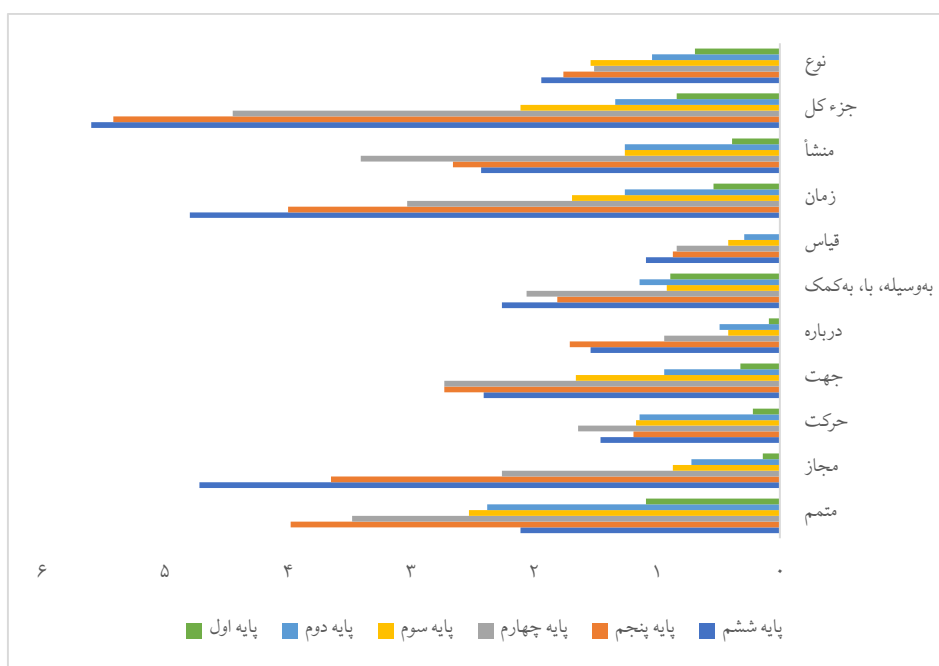


نمودار ۲. نمودار معانی و سرنمون حرف اضافه «از» براساس درس

معانی سرنمون حرف اضافه «از» براساس پایه تحصیلی

براساس معانی ارائه شده در نمودار ۳، با مقایسه پایه‌های مختلف با یکدیگر، معنی «متمم» در پایه‌های اول تا سوم دوره ابتدایی بیشترین بسامد را دارد؛ درحالی که در پایه‌های چهارم تا ششم معنای «جزء کل» بیشترین بسامد را دارد؛

بنابراین در سه پایه نخست سرنمون از باهم‌آیی گروه فعلی یا اسمی حاصل آمده است و در سه پایه دوم نیز معنای «جزء کل» سرنمون است. با مقایسه معانی در هر پایه تحصیلی این نتیجه به دست آمد که معانی «حرکت»، «جهت» و «منشأ» بیشترین بسامد را در پایه چهارم به دست آورده‌اند. در حالی که در پایه پنجم بسامد بالاتری از معانی «جهت» و «درباره» دیده می‌شود. به علاوه از معانی «جزء کل»، «زمان»، «به وسیله، با، به کمک»، «مجاز»، «نوع» و «قیاس» در پایه ششم بسامد بالاتری وجود دارد. لذا می‌توان گفت به دلیل کاربردهای متفاوت این معانی در پایه‌های مختلف، سرنمون معانی حرف اضافه «از» در میان پایه‌های تحصیلی نیز متغیر است.



نمودار ۳. نمودار معانی و سرنمون حرف اضافه «از» براساس پایه تحصیلی

۷ بحث و بررسی

در این پژوهش به فهرستی از جملات شاهد با همایندی فعل و حرف اضافه که شامل افعال پیشوندی، افعال حرکتی، حرکتی خیالی و حرکت استعاری؛ همایندی اسم و حرف اضافه «از» و کلیدواژه‌های «ازی» رسیده‌ایم که می‌تواند در خواندن و نوشتن دانش‌آموزان مفید واقع شود. پربسامدترین معانی هم از نظر تعداد و هم از نظر بسامد در درس فارسی به دست آمده است. به علاوه، این درس به‌طور کلی دارای بیشترین تعداد واژه‌ها، واژه‌های یکتا، تنوع واژگانی و میانگین

طول جمله در قیاس بین دروس ملاحظه شده است. در این قسمت برخی نمونه‌های شاهد مستخرج از پیکره درس فارسی آورده می‌شود. اولین معنای پرسامد در درس فارسی «مجاز» است.

۱ یکی از آن‌ها از سرخشم بر چهره دیگری سیلی زد.

۲ آهویی از پیش او گذشت و ملک از شدت خوشحالی به دنبال او تاخت و آه‌ها را نیافت و از همراهان جدا افتاد.

۳ شاه جام آب را بر لب نهاد و اشک از چشم بارید.

در جمله ۱ به نظام پیچیده انتزاعی بدن اشاره می‌شود. برای فهم «خشم» از حوزه مبدأ عضو بدن استفاده شده و یک فرایند کنایی از حوزه مبدأ عینی به حوزه هدف انتزاعی عواطف انسانی ناشی می‌شود. مدل شناختی کنش در جمله ۲ گزاره‌ای را بیان کرده است که گویی جسمی درگیر کنش بوده و نتیجه آن مقصد «جدا افتاد» به وجود آمده است. در جمله ۳ اشک، کنایه از باران است که در این کنش جابجایی «بارید» و «آمد» صورت گرفته است. دانش‌آموزان برای ادراک چنین جملاتی باید به سطح شناختی بالاتری از عینیت رسیده باشند تا متوجه معنای این جملات شوند.

دومین معنای پرسامد در درس فارسی «منشأ» بود که از زیر مجموعه‌های تلفیق‌شده در این معنا غالباً «مبدأ مکانی» و «علت» در این درس مشاهده می‌شد. به نمونه‌های شاهد از این معنا توجه کنید:

۴ من از این حرکت نامناسب پشیمان گشته‌ام وقتی که پشیمانی سودی ندارد.

۵ پهلوان برای نبرد با دشمن سوار بر رخس از زابلستان راهی مازندران می‌شود.

۶ او که از کار برکه بسیار ناراحت شده بود مثل همیشه با غرور به سمت علفزار به پرواز درآمد.

در جملات ۴ تا ۶ یک مبدأ و یک حوزه هدف به صورت رابطه علت و معلولی به هم مربوط می‌شوند. جملات دارای مفهوم علیت معمولاً دو شقی بوده و دارای جملات پایه و پیرو است. در این درس جملات مملو از روابط احساسی در مکالمات بین گوینده و شنونده یافت شد که به همین خاطر این مضامین را «علیت احساسی» نامیده‌ایم. در جمله ۵ «از زابلستان» به مبدأ مکانی اشاره می‌کند که مکان می‌تواند منبع غنی در این فرایند شناختی در این درس باشد؛ زیرا به طور استعاری مکان دارای مفاهیم جابجایی و حرکت و انتقال از جایی به جای دیگر است.

معنای دیگر پرسامد در این درس «جهت» یافت شده است. در این معنا تنابویی از روابط فضایی یا فعل و حرف اضافه «از» و یا ضمایی که به این معنا اشاره می‌کردند برخورداریم. در این قسمت جملات شاهد از این معنا آورده می‌شود:

۷ پروانه‌های دیگر به جای اینکه دورش حلقه بزنند و از زیبایی او تعریف کنند از او فاصله می‌گرفتند.

۸ در میان این همه شکوه و جلال ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر آغاز گشت.

۹ سپس فرمان داد تا سربازانش سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغلتانند.

در جمله ۷ حرف اضافه «از» به فعل «فاصله گرفتن» جهت داده است. در جملات ۸ و ۹ نیز تناوبی از روابط فضایی «از سوی» و «از بالا به پایین» دیده می‌شود.

۱۰ گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند و از سپاهیان خود به سپاه عظیم دشمن یورش برد.

۱۱ از پشت شیشه کتاب‌ها را که خیلی منظم و خوش نما چیده شده بودند تماشا کردیم.

در جمله ۱۰ نیز همانندی «یورش بردن از / به» به جمله‌ای که بین سپاهیان صورت گرفته است جهت داده است. در این پژوهش متوجه شدیم همانندی از / به الزاماً معنای زمانی را نمی‌رساند؛ بلکه معنای آن به بافت و فعل جمله ربط دارد. فعل «تماشا کردن» نیز در جمله ۱۱ با ترکیب مکانی فضایی «از پشت» معنای خود را تکمیل می‌کند.

معنای «حرکت» نیز از معناهای پربسامد دیگری است که در درس فارسی با بسامد بالایی دیده می‌شد. البته جملات دارای حرکت گاهی به معانی دیگری همچون «منشأ»، «جهت» یا «زمان» نیز دلالت می‌کردند. به جملات زیر توجه کنید.

۱۲ ایستگاهی که هر روز از آنجا سوار اتوبوس می‌شدیم کمی پایین‌تر از کوچه مدرسه‌مان بود.

۱۳ سربازان دشمن بعضی به صورتی غافلگیرکننده از رودخانه بهمن شیر گذشته‌اند.

۱۴ ناگهان از کنار جاده خرگوشی بیرون دوید.

جمله ۱۲ عبارت «از آنجا سوار شدن» حاوی معانی هم مبدأ مکانی و هم حرکت است. جمله ۱۳ فعل حرکتی «گذشتن» به متمم حرف اضافه «ازی» نیاز دارد. به‌علاوه جمله ۱۴ «از کنار جاده» به مکان حرکت خرگوش اشاره می‌کند که از آن بیرون دویده است.

از معانی کم‌بسامد در کل زیرپیکره «درباره» و «قیاس» بود که البته در درس فارسی نسبت به درس‌های دیگر پربسامدتر مشاهده شدند. معنای «درباره» در درس فارسی بیشتر با «قصدمندی، خبردار شدن، صحبت کردن، خواندن و نوشتن، پرسیدن، تعریف کردن، بیان کردن، فهمیدن و یادگرفتن» هم‌وقوع دیده شده است. به برخی از جملات حاوی این مفهوم توجه کنید:

۱۵ چون بیدار شد موبدان را نزد خود خواند و از خواب خویش و خبر کاروانیان با آنان سخن گفت.

۱۶ در این راه پیش می‌رفتم و از همه کس از همه جا و همه چیز می‌آموختم.

۱۷ بدان که قصه خواندن و شنیدن فایده بسیار دارد: اول آنکه از احوال گذشتگان خبردار شود.

جملات ۱۲، ۱۸ و ۱۹ حاوی مفهوم مقایسه و نسبت بین دو چیز هستند. در این پژوهش متوجه شدیم بسیاری از مفاهیم مانند اندازه، فاصله، زمان، تعیین مکان دقیق، حدگذاری بین دو مفهوم و حتی بسیاری از فضایل اخلاقی و مفاهیم انتزاعی مانند جمله ۱۸ با این مفهوم دقیق‌تر بیان می‌شوند.

۱۸ از تورنجی به من نرسید ولیکن برای من از این بدتر چیست که جاهلی مرا بستاید.

۱۹ خانه ما یک کوچه بالاتر از خانه شماست.

در ادامه این قسمت با ذکر نمونه‌های شاهد در میان درس‌ها به مقایسه بین معانی می‌پردازیم.

۲۰ آتش‌فشان‌ها از نظر فعالیت ممکن است فعال نیمه‌فعال و یا خاموش باشند. (درس علوم پایه ششم)

۲۱ برای این کار از قرقه استفاده می‌کنیم. (درس علوم پایه پنجم)

۲۲ کدام کشورها از طریق دریا با ما همسایه هستند؟ (درس مطالعات اجتماعی پایه ششم)

۲۳ این کشور از راه گردشگری درآمد زیادی به دست می‌آورد. (درس مطالعات اجتماعی پایه ششم)

۲۴ شما به کمک چشم و از راه دیدن با آن آشنا می‌شوید. (درس فارسی پایه ششم)

۲۵ در این لحظه عنکبوت از راه رسید. (درس فارسی پایه سوم)

در این پیکره «از نظر» مانند جمله ۲۰ غالباً در جملاتی به کار می‌رود که به جنس یک جسم اشاره می‌کند. این معنای «ازی» در میان درس‌ها بسیار کم‌بسامد بود؛ با این حال، در درس علوم به موارد بیشتری از این معنا برخوردیم که آن را با معنای «نوع» تلفیق کردیم. پربسامدترین معنای دیگری که در درس علوم مشاهده شده است «به‌وسیله» در همایندی با «استفاده از» مانند جمله ۱۹ بود؛ درحالی‌که «از طریق» در درس مطالعات اجتماعی به معنای «به‌وسیله» مانند جمله ۲۲ به کار رفته است و البته گاهی با صورت «از راه» به معنای «به کمک» مانند جمله ۲۳ دیده شده است. نمونه دیگری با همین معنی در درس فارسی در جمله ۲۴ آورده شده است. در صورتی‌که در جمله ۲۵ «از راه» در همایندی با فعل حرکتی به معنای «حرکت» به کار رفته است.

۲۶ آنگاه برای رکوع خم می‌شوم و سه مرتبه می‌گویم: «سبحان‌الله» بعد از رکوع می‌ایستم. (درس هدیه‌های آسمانی پایه دوم)

۲۷ اعیاد نوروز یکی از کهن‌ترین جشن‌های به جا مانده از دوران ایران باستان است. (درس مطالعات اجتماعی پایه ششم)

۲۸ پدر بزرگم از شجاعت او حرف می‌زد و می‌گفت او و دوستانش شجاعانه جنگیدند تا خرمشهر آزاد شد. (درس فارسی پایه سوم)

۲۹ از این فعالیت چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ (درس علوم پایه پنجم)

معنای «زمان» در پیکره مورد مطالعه در کلیدواژه‌هایی همچون «بعد از، پس از» در جمله ۲۶ دیده شده است که این ترکیبات بین دو رویداد پیوند برقرار می‌کنند و گاهی این مفهوم را می‌توان در عبارات دیگری مانند «از دوران ایران باستان» در جمله ۲۷ ملاحظه نمود. همان‌طور که پیشتر ذکر شد، مفهوم «درباره» در جملات فارسی به کاربرد افعالی مربوط به بیان و درک یا خواندن و نوشتن سوگیری دارد؛ درحالی‌که این معنا در درس علوم مانند جمله ۲۹ با افزایش اطلاعات و آگاه شدن از مطلبی، نتیجه گرفتن از چیزی و فعالیت کردن در رابطه با موضوعی دیده می‌شود.

۸ نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از انجام این پژوهش که با هدف مطالعه شبکه معنایی حرف اضافه «از» در زیرپیکره متشکل از جملات حاوی این حرف اضافه انجام شد نشان داد که کلیدواژه‌ها جزئیات بیشتری از مفاهیم کاربردی را ارائه می‌کنند. صورت‌های متنوع خوشه‌های «از»ی در تمام طول مسیر از ابتدا تا انتهای آن معنا خلق می‌کنند و توجه به معنی فعل در هر بافت برای کدگشایی معنای حرف اضافه «از» تسهیل‌کننده است. تفاوت معناهای حاصل در میان درس‌ها و پایه‌های تحصیلی می‌تواند بر نیازهای ارتباطی و کاربردی دانش‌آموزان در بافت محتوای مختلف درسی دلالت کند.

بررسی‌های آماری نمونه‌های شاهد نشان داده است بیشترین تعداد واژه‌ها، واژه‌های یکتا، تنوع واژگانی و میانگین طول جمله در کل زیرپیکره در درس فارسی وجود دارد، به‌علاوه سرنمون بیشترین معنای در درس فارسی یافت شد؛ لذا این درس یک درس پایه‌ای و اساسی در آموزش دانش‌آموزان است که می‌تواند در اولویت آموزشی قرار بگیرد. درحالی‌که بیشترین تعداد جملات در کل زیرپیکره علاوه بر معنای «جزء کل» و «نوع» در درس علوم ملاحظه شد. سرنمون درس هدیه‌های آسمانی «مجاز» و «زمان» و مطالعات اجتماعی «جزء کل» است. مطالعه پیکره حاوی جملات حرف اضافه‌ای «از» در میان کتب درسی نشان داد معنای «جزء کل» سرنمون است. درحالی‌که در مطالعات پیشین پژوهشگران معتقدند معنای «منشأ» سرنمون است. نتیجه کلی این پژوهش نشان می‌دهد درس فارسی و هدیه‌های آسمانی بیشتر به مفاهیم انتزاعی در معنای «مجاز» تأکید دارد. معنای «جزء کل» نیز در درس‌های علوم و مطالعات اجتماعی با جسم (مانند یکی از مقواها) و روابط اجتماعی (مانند چند تن از نویسندگان) در ارتباط هست. درنتیجه این معنی در درس علوم بیشتر به خویشتن و در درس مطالعات اجتماعی به خویشتن اجتماعی مربوط است.

۹ پیشنهادها

در زبان‌شناسی شناختی از ویژگی‌های حرف اضافه مواردی چون فیزیکی فضایی، طرحواره‌ای، پیش مفهومی و بدنمند ذکر شده است. با استناد به این ویژگی‌ها بهتر است از معناهای یافت‌شده در غالب بازی‌های حسی حرکتی دوران قبل از دبستان بهره گرفته شود تا دانش‌آموزان با آمادگی بیشتری جهت یادگیری صورت‌های نوشتاری متنوع و چندمعنایی این مقولهٔ پرکاربرد وارد دبستان شوند. به‌علاوه، نتایج به‌دست آمده از صورت‌های متنوع ساختارهای حرف اضافه‌ای می‌تواند تا حدود زیادی نیازهای دانش‌آموزان در دسترسی به معانی مختلف این ساخت‌ها را مرتفع کند و در پیش‌بینی‌پذیری و قضاوت‌های دستوری آن‌ها اثربخش باشد. عبارات حرف اضافه‌ای با کنش‌های موجود در بافت‌ها و موقعیت‌های زبانی مرتبطند که می‌توانند معنای هدف را زمینه‌سازی کنند. لذا پیشنهاد می‌شود از همپندگی‌های حاصل به‌عنوان مبنایی برای خلق پرسش‌گری و استدلال‌ورزی که از ارکان شناخت و اهداف عمده در تعلیم و تربیت است، بهره برد و از آن‌ها برای ارزشیابی، آموزش‌های مفهومی و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان استفاده کرد.

کتابنامه

الف - فارسی

- افراشی، آزیتا. (۱۳۹۵). مبانی معناشناسی شناختی. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۶). فرهنگ بزرگ سخن. چاپ پنجم. چاپخانه مهارت. جلد اول.
- چنگیزی، احسان. (۱۳۹۷). نقش‌های معنایی حرف اضافه «از» در زبان فارسی. مطالعات ایرانی. سال هفدهم بهار و تابستان. شماره ۳۳. ۷۵-۹۵.
- چنگیزی، احسان؛ عبدالکریمی، سپیده. (۱۳۹۶). روند دستوری شدگی حرف اضافه «از» در زبان فارسی. پژوهش‌های زبانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۸(۲)، ۲۱-۳۸.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹)، درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- زاهدی، کیوان؛ محمدی، زیارتی عاطفه. (۱۳۹۰). شبکه معنایی حرف اضافه فارسی «از» در چهارچوب معنی‌شناسی شناختی. تازه‌های علوم شناختی. ۱۳ (۱ مسلسل ۴۹). ۶۷-۸۰.
- صدری‌افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسترن؛ حکمی، نسرين. (۱۳۹۶). فرهنگ فارسی. تهران. فرهنگ معاصر.
- ضرابی رنجبر، نفیسه؛ راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۹۲). بررسی شبکه معنایی حرف اضافه «در، سر». نشریه پژوهش‌های زبانشناسی تطبیقی، سال سوم، شماره ۵، بهار و تابستان.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳). ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین آن در فارسی امروز. تهران. مرکز.
- قیومی، مسعود؛ صالحی، الهام؛ علیجانی، اعظم. (۱۴۰۳). بررسی پیکره‌بنیان حروف اضافه در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی: رویکرد شناختی. زبان و زبان‌شناسی. (در دست چاپ)
- گلفام، ارسلان؛ یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۱). زبان‌شناسی شناختی و استعاره. تازه‌های علوم شناختی، سال (۴)، شماره (۳).
- گلفام، ارسلان؛ عاصی، مصطفی؛ آقاگل‌زاده، فردوس؛ یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۸). بررسی حرف اضافه «از» در چارچوب معناشناسی شناختی و مقایسه آن با رویکرد سنتی. زبان و زبان‌شناسی. دوره ۵، شماره ۱۰.
- منصورى هره دشت، نیلوفر؛ قیومی، مسعود؛ ابواحسنى چیمه، زهرا (۱۳۸۴). بازنمایی معنایی حروف اضافه زبان فارسی با استفاده از نمودارهای مفهومی. مجموعه مقاله‌های نخستین همایش انجمن زبانشناسی ایران.
- وحیدی فردوسی، طاهره؛ علیزاده، علی؛ بادامداری، زهرا (۱۳۹۷). درس‌نامه آموزش حروف اضافه با رویکرد معنی‌شناسی شناختی برای آموزش به غیرفارسی‌زبانان (مطالعه موردی: حرف اضافه «از»). زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان. دوره ۹، شماره ۱۷. ۱۷۵-۲۰۲.

یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۷). بررسی حروف اضافه زبان فارسی در چهارچوب معناشناسی شناختی با نگاه ویژه به حروف اضافه مکانی. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تربیت مدرس.

حبیبی، فاطمه؛ فتاحی‌زاده، فتحیه. (۱۴۰۰). شبکه معنایی حروف اضافه رویداد حرکتی «رفتن» در قرآن کریم: مطالعه موردی حرف «الی». علم زبان. دوره ۸، شماره ۱۴. ۸۹-۱۱۷.

نقی‌زاده، محمود؛ توانگر، منوچهر؛ عموزاده، محمد. (۱۳۹۰). بررسی فرایند ساختاری شدن مفهوم فضا در زبان فارسی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی. زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد. دوره ۳. شماره ۴. شماره پیاپی ۴.

ب- انگلیسی

- Aajami, R.F. (2022). A cognitive linguistic study of the English prepositions above, on, and over. *Journal of Language and Linguistic studies*, 18(1), 738-751.
- Arppe, A., Gilquin, G., Glynn, D., Hilpert, M., & Zeschel, A. (2010). Cognitive corpus linguistics: Five points of debate on current theory and methodology. *Corpora*, 5(1), 1-27. <https://doi.org/10.3366/cor.2010.0001>
- Coventry, K.R., & Garrod, S.C. (2004). Saying, Seeing and Acting: The Psychological Semantics of Spatial Prepositions (1st ed.). Psychology Press. <https://doi.org/10.4324/9780203641521>
- De Saussure, F. (1916). *Cours de linguistique générale*, C. Bally, A. Sechehaye, and A. Riedlinger, Eds. Lausanne, Paris: Payot.
- Eisenbeiss, S., (2005). Documenting child language. *Language Documentation and Description* 3, 106-140. doi: <https://doi.org/10.25894/ldd278>
- Eka DyahPuspita Sari. (2019). An Analysis Of Students Mastery In Using Prepositions At The Information Technology Study Program OF State Polytechnic Of Cilacap. *Inovish Jurnal*. Vol 4, No. 1.
- Evans, V (2004). How we conceptualise time: Language, meaning and temporal cognition. *Essays in Arts and Sciences*, 33(2), 13-44.
- Evans, V., Bergen, B., & Zinken, J. (2007). The Cognitive linguistics enterprise: An overview. In V. Evans, B. Bergen, & J. Zinken (Eds.), *The Cognitive Linguistics Reader*, pp. 2-36. Equinox Publishing Ltd.
- Evans V. & Tyler A. (2005). *Applying Cognitive Linguistics to Pedagogical Grammar: The English Prepositions of Verticality*. *Revista Brasileira de linguística aplicada*, 5(2), 11-42.
- Evans, V. (2012). Cognitive Linguistics. *WIREs Cogn Sci*. (7).
- Evans, V. & Green, M. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh University Press.
- Evans, v. Tyler, A. (2001). Reconsidering prepositional polysemy networks: The case of over. *Language*, 724-765.
- Fillmore, C. (1975). An alternative to checklist theories of meaning. In *Proceedings of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Amsterdam: North Holland, pp. 123-131.
- Geeraerts, D, & Cuyckens, H. (2012). *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*. Oxford University Press.
- Herdi, H., & Andriana, N. (2017). A Study On The Students Ability In Using Preposition Of

- Direction. *ELT-Lectura*, 4(2), 70-77.
- Horiuchi, F. (2017). English Prepositions as an Interface between Embodied Cognition and Dynamic Usage: Proposal of a Dynamic View of Grammar, *A Dissertation Submitted to The Graduate School of Letters Keio University*.
- Houge, A. (2008). *First Steps in Academic Writing*. Second Edition. New York: Pearson Education, Inc.
- Lakoff G, (ed.) (1987). *Women, Fire and Dangerous Thing: What Categoriess Reveal About the Mind*. University of Chicago Press. Translate by: Mirzabeigi, 2016. Tehran, Aghah.
- Lakoff, G., & Thompson, H. (1975). Introducing cognitive grammar. In *Proceedings of the Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, 1. pp 295-313. <https://escholarship.org/uc/item/5p01d40r>
- Landau B, Jackendoff R. "What" and "Where" in spatial cognition (1993). *Behavioral and Brain Sciences*. 16 (2): 217-238.
- Mori, S. (2019). A cognitive analysis of the preposition OVER: Image-schema transformations and metaphorical extensions. *Canadian Journal of Linguistics/Revue canadienne de linguistique*, 64(3):444-474. doi:10.1017/cnj.2018.43
- Mueller, C. (2016). A semantic account of the English preposition FOR based on a cognitive linguistics framework. *The Bulletin of the Faculty of Humanities*, 53, 1- 24.
- Nicholas, K., Alt, M., & Hauwiller, E. (2019). Variability of input in preposition learning by preschoolers with developmental language disorder and typically-developing language. *Child Language Teaching and Therapy*, 35(1), 55-74.
- Perek, F. (2015). *Argument Structure in Usage-Based Construction Grammar*. Amsterdam: John Benjamins.
- Rosch, E. (1975). Cognitive representations of semantic categories. *Journal of Experimental Psychology: General*, 104(3), 192–233. <https://doi.org/10.1037/0096-3445.104.3.192>
- Rosch, E (1977). Human categorization. In N. Warren (ed.), *Studies in Cross-Linguistic Psychology*. London: Academic Press, pp. 1-49.
- Roussel, E. (2012). The viewpoint of the preposition over. *Open Edition Journals, Corela Cognition, Representation, Language* 10(1), 1-10. <https://doi.org/10.4000/corela.2683>
- Rosch, E., & Mervis, C. B. (1975). Family resemblances: Studies in the internal structure of categories. *Cognitive Psychology*, 7(4), 573–605. [https://doi.org/10.1016/0010-0285\(75\)90024-9](https://doi.org/10.1016/0010-0285(75)90024-9).
- Seaton, A. (2007). *Basic English Grammar for English Language Learner*. New York: Saddleback Educational Publishing.
- Stefanowitsch, Anatol. 2020. *Corpus linguistics: A guide to the methodology*. (Textbooks in Language Sciences 7). Berlin: *Language Science Press*.
- Taliancich-Klinger CL, Bedore LM, Peña ED. Preposition accuracy on a sentence repetition task in school age Spanish-English bilinguals. *J Child Lang*. 2018 Jan;45(1):97-119.
- Tomasello, M (2003). *Constructing a Language: A usage-based Account of Language Acquisition*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Tyler, Andrea & Evans, Vyvyan. (2003). *The Semantics of English Prepositions: Spatial Scenes, Embodied Meaning, and Cognition*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Yule, G. (2006). *The Study of Language* (Third Edition). New York: Cambridge University Press.

A Review and Investigation on Cappelen and Lepore's Semantic Minimalism using Persian Language Data

Mohammadreza Pahlavannezhad¹

Associate Professor in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: May 16, 2024

Accepted: July 9, 2024

Abstract

The present study reviewed Herman Cappelen and Ernest Lepore's theory of Semantic Minimalism. This theory was proposed as a universal semantic theory in linguistics in 2005. In this article, the Semantic Minimalism theory was examined in Persian language and on the data of this language. By examining the criticisms raised by some experts, it can be seen that considering the nature of the theory that follows logical and mathematical languages, it is inefficient and unacceptable in the analysis of meaning in languages that are natural. In this article, the opinions of different experts regarding the Semantic Minimalism theory of Cappelen and Lepore were reviewed. Moreover, this study evaluated the strengths and weaknesses of the viewpoints of experts in this field of study. There are important objections to this theory. Some of the objections context displacement, incompleteness, and unchangeability of truth conditions.

Keywords: Semantic Minimalism, Cappelen and Lepore, Pluralism of Speech Act, Truth Conditions, Proposition

1. Email: pahlavan@um.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

بررسی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور بر اساس داده‌های زبان فارسی

محمدرضا پهلوان‌نژاد،

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.^۱

صص ۵۵-۷۳

چکیده

پژوهش حاضر به نقد و بررسی نظریه کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور می‌پردازد که در سال ۲۰۰۵ به‌عنوان یک نظریه معنایی همگانی در زبان‌شناسی مطرح شد. در مقاله حاضر همچنین، این نظریه در زبان فارسی و بر روی داده‌های این زبان بررسی خواهد شد. با بررسی انتقادات مطرح شده توسط برخی از صاحب‌نظران، ملاحظه می‌شود با توجه به ماهیت نظریه که از زبان‌های منطقی و ریاضی تبعیت می‌کند، در تحلیل معنا در زبان‌های طبیعی از جهت‌های مختلف ناکارآمد و غیرقابل قبول می‌باشد. در این مقاله، آرا صاحب‌نظران مختلف در خصوص این نظریه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. همچنین مقاله حاضر، به ارزیابی نقاط ضعف و قدرت این آرا نیز پرداخته است. ایرادهای مهمی به این نظریه وارد است که از جمله آن می‌توان به مباحثی همچون جابجایی بافتی، ناتمام بودن و تغییرناپذیری شرایط صدق اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: کمینه‌گرایی معنایی، کاپلن و لپور، کثرت‌گرایی کنش گفتاری، شرایط صدق، گزاره.

۱. مقدمه

رویکرد شرایط-صدقی به معنا از موضوعاتی است که فلاسفه زبان و اکثر زبان‌شناسان بافت گرا آن را مورد تردید قرار می‌دهند. طبق نظر آنان، نمی‌توان ارجاع و صدق را در تجرید و جدا از کاربرد آن‌ها به عبارات زبانی نسبت داد. در خلا، واژگان به شرایط صدق ارجاع ندارند و جملات نیز فاقد شرایط صدق هستند. روابط بین واژگان و جهان از طریق کاربرد زبان بوده و از آن جدااناشدنی است. بنابراین، این که استنباط شود معنی یک واژه عبارت از موجودیتی مادی است که واژه نمود آن است، یا به صورت عام‌تر، این که گفته شود معنی یک واژه تخصیص شرایط صدق آن می‌باشد، گمراه کننده است. اگر قرار باشد معنی یک واژه را معادل چیز دیگری بدانیم، شاید بهتر باشد آن را با کاربرد بالقوه یا شرایط کاربرد آن بسنجیم. در هر صورت، آنچه در اولویت مطالعه قرار دارد، گفتار است و تنها در این صورت، قادر به درک زبان، به عنوان ابزاری برای استفاده در گفتار خواهیم بود.

چنانچه می‌دانیم، سه وجه مختلف معنایی وجود دارد که عبارتند از: ۱. معنای جمله ۲. آنچه گفته می‌شود ۳. آنچه تلویح می‌شود.

اولاً، بین معنای زبان‌شناختی یک نوع-جمله (Sentence-type)، و آنچه توسط پاره گفتاری از آن جمله گفته می‌شود (یا به عبارتی، گزاره‌ای که بیان شده است) تمایز وجود دارد. به عنوان مثال، جمله «من چند تا پیراهن از شما بیشتر پاره کرده‌ام» معنای خاصی دارد («گوینده چند تا پیراهن نسبت به شنونده/گان بیشتر پاره کرده است») که همان معنای نوع-جمله است و متأثر از تغییر در بافت پاره گفتاری نخواهد بود؛ اما، در خصوص آنچه گفته می‌شود، در صورتی که جمله «من چند تا پیراهن از شما بیشتر پاره کرده‌ام» توسط نگارنده گفته شود، گزاره‌ای را بیان می‌کند که نگارنده (نسبت به مخاطب خود) پیراهن‌های بیشتری را پاره کرده است؛ و در صورتی که شخص دیگری (فرضاً علی) این پاره‌گفتار را ادا کند، گرچه معنای زبان‌شناختی آن در بافت‌های مختلف کاربردی یکسان باقی می‌ماند، این جمله گزاره متفاوتی (علی [نسبت به مخاطب خود] پیراهن‌های بیشتری را پاره کرده است) را بیان خواهد کرد.

ثانیاً، بین آنچه به صورت بالفعل گفته می‌شود و آنچه توسط آن پاره‌گفتار «رسانده (یا به مخاطب منتقل)» می‌شود، تمایز دیگری نیز وجود دارد که به لحاظ اهمیت به هیچ وجه کمتر از تمایز نخست نیست. پاره‌گفتار «من چند تا پیراهن از شما بیشتر پاره کرده‌ام» که توسط یک فرد ادا می‌شود، گزاره‌ای را بیان می‌کند که او نسبت به مخاطب خود چند تا پیراهن بیشتر پاره کرده است، اما بافت‌هایی وجود دارند که در آن‌ها این پاره‌گفتار مطالب زیاد دیگری را به مخاطب منتقل می‌کند. فرض کنید علیرغم رهنمودها و تلاش زیاد یک پدر مبنی بر متقاعد کردن فرزند خود به عدم انجام

کاری، فرزند وی همچنان اصرار به انجام آن کار داشته باشد. قطعاً پاره‌گفتار ادا شده توسط پدر، حامل اطلاعات بیشتری برای آن فرزند مبنی بر تجربه ناموفق پدر (توسط خود یا دیگری) از انجام آن کار است که در نتیجه تمایل ندارد او نیز آن تجربه را بیازماید. در چنین مواردی، معنای پاره‌گفتار شامل محتوای بیشتری و رای آنچه لفظاً ادا می‌شود، می‌باشد؛ این معنا، حتی آنچه را توسط یک پاره‌گفتار تلویح می‌شود، نیز شامل می‌شود.

ویژگی متمایزکننده معنای جمله (یعنی معنای زبان‌شناختی نوع-جمله) این است که قراردادی و مستقل از بافت است. به علاوه، حداقل به طور عام، از بیان یک گزاره کامل، به طوری که قابلیت تعیین ارزش صدق را داشته باشد، قاصر است. در مقابل، وجوه دیگر معنایی، یعنی «آنچه گفته می‌شود» و «آنچه تلویح می‌شود»، هر دو بافت وابسته و گزاره‌ای هستند. تفاوت بین «آنچه گفته می‌شود» و «آنچه تلویح می‌شود» در این است که اولی به نحوی محدود و مقید به معنای جمله است، در حالی که دومی چنین نیست.

متناظر با دو تعبیر (یا خوانش) و چگونگی قرار دادن دو وجه از این سه وجه معنایی در یک گروه، دو راه وجود دارد.

الف) تعبیر (یا خوانش) «کمینه»، که بر رابطه نزدیک بین معنای جمله و آنچه گفته می‌شود، تأکید دارد؛ به عبارت دیگر، معنای جمله و آنچه که گفته می‌شود، توأمان معنای لفظی یک پاره‌گفتار را تشکیل می‌دهند و با معنای مورد نظر سخنگو در تقابل است.

ب) تعبیر (یا خوانش) «غیر کمینه»، که بر اشتراک بین آنچه گفته می‌شود و آنچه تلویح می‌شود تأکید دارد. در این خوانش، دو وجه فوق هر دو به صورت کاربرد شناختی تعیین می‌شوند.

اشکالی که در این میان وجود دارد، این است که طرفداران نظریه‌های کمینه‌گرایی معنایی برای فرار و پرهیز از تعدد معنایی (یا بافت‌گرایی) از یک سو و قابلیت بیان گزاره (با توجه به رویکرد شرایط صدقی به معنا) از سوی دیگر، به ناچار دو وجه معنایی معنای جمله و آنچه را گفته می‌شود با هم تلفیق می‌کنند و آن را جزء معنای جمله در نظر می‌گیرند. حال آنکه، کاملاً واضح است که برخلاف ادعای کمینه‌گرایی، چنین خوانشی از معنا (یا به عبارت دیگر، گزاره‌گرایی و رویکرد شرایط صدقی به معنا) تعدی به حوزه کاربردشناسی و درواقع، تلفیق معناشناسی و کاربردشناسی است. لذا، در این پژوهش به دنبال پاسخگویی به سؤالات زیر هستیم:

۱. آیا اصولاً نظریه‌های معنایی صوری (مبته بر اصول حاکم بر ریاضی و منطق) قادر به تحلیل معنا در زبان‌های طبیعی هستند، یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا دانش زبان‌شناختی ما مستقل از سایر توانایی‌های عالی انسانی (از جمله شناخت و دانش مشترک اجتماعی) است؟ به علاوه، آیا می‌توان تأثیر عوامل محیطی و بافتی را بر دانش زبان‌شناختی انکار نمود؟

۲. آیا ادعاهای عمده مطرح در این نظریه (از جمله تغییرناپذیری شرایط صدق جملات در پاره‌گفتارهای مختلف) قابل دفاع هستند؟

۳. با فرض صحت نظریه و کاربردی بودن آن در زبان انگلیسی، آیا نظریه موردبررسی قابل تعمیم به سایر زبان‌ها از جمله زبان فارسی هست یا خیر؟

۲. پیشینه تحقیق

[پری \(۱۹۹۸: ۹\)](#) در مقاله «نمایه‌ها، بافت و سازه‌های بیان نشده» عنوان می‌کند از آنجاکه جمله «باران می‌بارد» فاقد سازه‌ای است که مکان وقوع آن را نشان دهد، نمی‌توان آن را به‌عنوان گزاره در نظر گرفته و ارزش صدق آن را تعیین کرد و در واقع معتقد است سازه‌های بیان نشده صرفاً در بافت مشخص می‌شوند.

[گلانزبرگ \(۲۰۰۱\)](#) بر خلاف کاپلن و لپور که معتقدند هر پاره‌گفتاری از یک جمله (خبری) بیانگر یک گزاره کامل است، به پدیده عدم توفیق در بیان (Phenomenon of Expression Failure) - یعنی ناتوانی یک پاره‌گفتار در بیان یک گزاره کامل - می‌پردازد و تلاش می‌کند درک عمیق‌تری از آنچه در پس این ناکامی قرار دارد، ارائه دهد. پاسخ وی این است که این امر در نتیجه نوع خاصی از ناکامی در پیش‌فرض روی می‌دهد. نکته کلیدی در تحقیق او، طبیعی بودن تلاش وی در جهت رفع عیب این مشکل است.

[استیلی \(۲۰۰۰: ۱\)](#)، از نگرشی سخن گفته و از آن دفاع می‌کند که درک یک فرد از «شرایط صدق اشرافی/شهودی» از یک پاره‌گفتار، منوط به درک وی از ترکیب‌پذیری معنای اصطلاحات و عباراتی است که در آن پاره‌گفتار دخیل هستند. به عبارت دیگر، موضع این دیدگاه تا حدی موافق با کمینه‌گرایی معنایی است، هرچند نسخه مورد نظر وی نسبت به نسخه پیشنهادی توسط کاپلن و لپور، در خصوص بافت-وابستگی نسخه‌ای متعادل‌تر می‌باشد و موضوعی خلاف این ادعا که معتقد است «شرایط صدق اشرافی/شهودی» با بافت-وابستگی معنایی ناسازگار است، اتخاذ می‌کند.

[شفلر \(۲۰۰۵: ۱۵\)](#) در مقاله «حذف، گفتار کمتر از جمله و بافت گرای»، دیدگاه مخالف نظریه موردبحث را اتخاذ کرده و مدعی است در این موارد چاره‌ای جز ارجاع به بافت در مفهوم گفتمان پیشین چه در معنا و چه در نحو وجود ندارد.

[پیتروسکی \(۲۰۰۵\)](#) کمتر با مسئله بافت-وابستگی درگیر است. پیتروسکی نقطه شروع مقاله خود را فرضیه‌ای قرار می‌دهد که در آن یک نظریه معنایی در مورد زبان‌های طبیعی، بایستی نظریه‌ای از درک و تفاهم (A theory of

understanding) باشد، نه این که آنچنان که داویدسون یا سایرین می‌گویند، «نظریه صدق» باشد؛ به عبارت دیگر، ادعای وی نه تنها در برگیرنده چیزهایی نظیر ارتباط واژگان-جهان^۱ می‌باشد، که چگونگی برقراری ارتباط گوینده-شنونده با یکدیگر را نیز شامل می‌شود.

ترکیب‌پذیری و رابطه آن با وابستگی بافتی در نسخه پیتر پاگین (Peter Pagin) نیز کانون توجه قرار می‌گیرد. [پاگین \(۲۰۰۶\)](#) نیز مثل استتلی ادعا می‌کند هیچ‌گونه ناسازگاری بین «شرایط صدق اشراقی/شهودی» با بافت-وابستگی معنایی وجود ندارد. لذا در مقاله «محتوی، بافت و ترکیب» نوشته [پ. پاگین و ج. پلتیر \(۲۰۰۶: ۳۳-۳۴\)](#) رویکرد صرفاً صوری کاپلن و لپور از یک سو و رویکرد بافت گرایانه افراطی رکانتی از سوی دیگر مورد نقد قرار گرفته و رویکرد بافت گرایی میانه‌رو (Moderate Contextualism) پیشنهاد شده است.

[گراس \(۲۰۰۶: ۱\)](#) در مقاله «آیا یک فرد می‌تواند چیزی را [با قطعیت] اظهار کند که به آن اعتقاد ندارد؟» با توجه به دامنه نامحدود تلویحات گزاره‌ای که کاپلن و لپور از آن‌ها با عنوان کثرت‌گرایی (Pluralism) یاد می‌کنند و همچنین با توجه به آنچه این نظریه‌پردازان به آن عنوان جنبه‌های مباحثه آمیز اطلاق می‌کنند، معتقد است از آنجاکه آن‌ها توجه کافی به تمایز بین محتوای معنایی و محتوای کنش گفتاری نداشته‌اند، ادعای آنان محکوم به شکست است.

بالاخره، [کرازا \(۲۰۰۷: ۱۲۶-۱۲۷\)](#) در مقاله خود تحت عنوان «بافت گرایی، کمینه‌گرایی و موقعیت گرایی (Situationalism)» که در کتاب «کاربردشناسی و شناخت» به چاپ رسیده است، موضع محافظه‌کارانه‌ای را اتخاذ نموده و بدون آن که کمینه‌گرایی را نفی کند، با ارائه نظریه موقعیت گرایی سعی دارد ضمن پایبندی به اصول کمینه‌گرایی، تعبیرهای متفاوت پاره‌گفتار را به جای ارجاع به بافت، به موقعیت ارجاع دهد و معتقد است برای دستیابی درست به محتوای یک پاره‌گفتار، نیازی به گسترش و تکمیل آن نیست؛ بلکه ارزش صدق این گزاره‌ها بر اساس موقعیتی که در آن بیان می‌شوند تعیین می‌شود. [کرازا \(۲۰۰۷: ۱۷۱-۱۷۲\)](#) همچنین در مقاله «مفهوم و عدم حساسیت [یا وابستگی بافتی]» سعی در تبیین نقطه تلاقی کمینه‌گرایی و بافت گرایی دارد و به برخی از نمایه‌ها که ماهیت مفهوم می‌آنها بافت گرایی است، می‌پردازد.

۳. معرفی کمینه‌گرایی معنایی

در مقدمه گفتیم که در تعبیر (یا خوانش) «کمینه» یا به عبارتی در دیدگاه کمینه‌گرایی، با توجه به رویکرد شرایط صدقی

^۱ منظور از ارتباط واژگان-جهان (words-world)، ارتباط دال-مدلول یا همان ارجاع است.

به معنا و لزوم بیان گزاره توسط جملات به‌منظور تعیین ارزش صدق جملات، بر رابطه نزدیک بین معنای جمله و آنچه گفته می‌شود، تأکید می‌شود و به عبارت دیگر، معنای جمله و آنچه که گفته می‌شود، توأمان معنای لفظی یک پاره‌گفتار را تشکیل می‌دهند که با معنای مورد نظر سخنگو در تقابل هستند.

به نظر می‌رسد در این میان اشکالی وجود دارد: طرفداران نظریه‌های کمینه‌گرایی معنایی برای فرار و پرهیز از تعدد معنایی (یا بافت‌گرایی) از یک سو و قابلیت بیان گزاره (با توجه به رویکرد شرایط صدقی به معنا) از سوی دیگر، به‌ناچار دو وجه معنایی معنای جمله و آنچه را گفته می‌شود با هم تلفیق می‌کنند و آن را جزء معنای جمله در نظر می‌گیرند. حال آنکه، واضح و مبهرن است که بر خلاف ادعای کمینه‌گرایی، چنین خوانشی از معنا (یا به عبارت دیگر، گزاره‌گرایی و رویکرد شرایط صدقی به معنا) در واقع، خروج از حوزه معناشناسی و تعدی به حوزه کاربردشناسی است.

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۴۴) یک عبارت را در صورتی بافت-وابسته (Context-sensitive) می‌نامند که ارزش معنایی آن از یک بافت پاره‌گفتاری به بافت دیگر تغییر کند. طبق این نسخه از کمینه‌گرایی که توسط آنان مطرح شده است، عبارات بافت-وابسته اندکی وجود دارند. مجموعه چنین عباراتی، که کاپلن و لپور آن‌ها را مجموعه (یا دسته) اصلی (The Basic Set) می‌نامند و ظاهراً صرفاً برای زبان انگلیسی تدوین شده است، شامل عبارات زیر هستند: «ضمایر شخصی I, you, he, she, it در حالات دستوری و شمار مختلف (مثلاً در صورت‌های مفرد/جمع یا فاعلی/مفعولی/اضافی (یا ملکی))»، «ضمایر اشاره that, this, there در حالات دستوری و شمار مختلف»، «قیدهای مکان و زمان here, there, now, yesterday, tomorrow, ago (همچون He left در جمله henceforth, (here two days ago) و «صفات present و actual».

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۲) عنوان می‌دارند که ویژگی عبارات دسته اصلی این است که این عبارات به‌وضوح بافت-وابسته هستند. کاپلن و لپور در خصوص بافت-وابستگی سایر عبارات و واژگان که توسط دیگران ذکر شده است، به مخالفت پرداخته و معتقدند عباراتی نظیر «آماده»، «بلند» و «ثروتمند» بافت-وابسته نیستند و بنابراین از نظر آن‌ها جمله علی آماده است در تمام بافت‌ها شرایط صدق یکسانی دارد: علی آماده است صادق است؛ اگر و فقط اگر علی آماده است.

از نظر کاپلن و لپور کلیه اشکال بافت‌گرایی (اعم از میانه‌رو یا افراطی) غیرقابل قبول می‌باشد. لذا آنان با توسل به کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری سعی می‌کنند تعابیر متفاوت از یک پاره‌گفتار را توجیه نمایند. آنان برای رد بافت‌گرایی میانه‌رو، که ادعا می‌کند عبارات دیگری به‌جز عبارات دسته اصلی نیز بافت-وابسته هستند، با استفاده از سه آزمون

تلاش می‌کنند که نشان دهند عبارات دیگر بافت-وابسته نیستند. زیرا، به اعتقاد آن‌ها بافت گرای میانه‌رو ماهیتاً به‌گونه‌ای است که به بافت گرای افراطی منجر می‌گردد.

در این نظریه ادعا می‌شود که با دانستن معنی واژگان و قواعد ترکیبی حاکم بر آن‌ها می‌توان محتوای و ارزش معنایی تمام جملات را تعیین نمود. همچنین، گفته می‌شود که بافت هیچ تأثیری بر محتوا و ارزش جملات فاقد نمایه نداشته و ارزش جملات ثابت و محدود به تثبیت ارزش معنایی عناصر تشکیل دهنده آن‌ها می‌باشد. از جمله مباحث عمده مطرح در نظریه کمینه‌گرایی معنایی، مخصوصاً در نسخه کاپلن و لپور، اعتقاد به استقلال بافتی پاره‌گفتارهای مختلف یک جمله و تغییرناپذیری شرایط صدق جملات می‌باشد. دیگر اینکه از نظر آن‌ها هر جمله خبری بدون نمایه الزاماً بیانگر یک گزاره (ولو گزاره کمینه) است که الزامات هر گزاره‌ای را داراست: شرایط صدق دارد و قابلیت تعیین ارزش صدق را داراست.

۴. نقد و بررسی کمینه‌گرایی معنایی بر پایه داده‌های زبان فارسی

[کاپلن و لپور \(۲۰۰۵\)](#) در سرتاسر کتابشان به کرات بر این نکته اصرار می‌ورزند که: «جمله‌ای مثل جمله S شرایط صدق نامتغیر دارد، اگر و فقط اگر محتوای معنایی S بافت-وابسته نباشد.» اما، بسیاری از صاحب‌نظران بافت‌گرا و غیر بافت‌گرا این گزاره دو شرطی را نمی‌پذیرند. به‌عنوان مثال، [باخ \(۱۹۹۴\)](#)، که کاپلن و لپور وی را در دسته بافت‌گرایان میانه‌رو قرار می‌دهند، در این که محتوای معنایی جمله‌ای همچون: «[علی آماده است](#)» مستقل از بافت است، با آن‌ها موافق است؛ اما، درعین حال معتقد است جمله فوق شرایط صدق نامتغیری ندارد، زیرا این جمله از نظر معنایی ناتمام است. به اعتقاد وی، برای تولید و بیان یک گزاره کامل و قابلیت تعیین ارزش صدق، باید به معنای قراردادی (و دائمی) جمله چیزی افزوده شود. [باخ \(۱۹۹۴: ۱۲۷\)](#) در مورد جملاتی نظیر «[فولاد به اندازه کافی قوی نیست](#)» و جمله فوق معتقد است: «در این موارد، معنی قراردادی جمله نه یک گزاره کامل، که یک رادیکال گزاره‌ای را مشخص می‌کند؛ تنها در صورتی یک گزاره کامل بیان می‌گردد و می‌توان شرایط صدق آن را تعیین نمود که جمله به‌نوعی توضیح داده شود؛» اما باخ عنوان می‌کند این جملات محتوای معنایی مستقل از بافت ندارند.

بنابراین، چنانچه محتوای معنایی یک جمله، مستقل از بافت باشد، نمی‌توان چنین استنباط کرد که لزوماً شرایط صدق نامتغیری نیز دارد. بر خلاف افرادی همچون داویدسون و کاپلن و لپور، [تراویس \(۱۹۹۷: ۸۷\)](#) از نوعی نگرش کاربرد شناختی دفاع می‌کند که در آن معناشناسی دارای ارتباط اندک یا فاقد هرگونه ارتباطی با شرایط صدق می‌باشد،

و معتقد است که معناشناسی با معنی سر و کار دارد و معنای جملات هیچ‌گونه شرایطی را برای صدق خود مشخص نمی‌کنند، زیرا شرایط صدق اصولاً بستگی به شرایط و حالاتی دارد که واژگان در آن مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بنابراین به نظر او، تعیین شرایط صدق به کاربردشناسی، که علم مطالعه نحوه کاربرد واژگان است، مربوط می‌شود. [کارستون \(۱۹۹۸\)](#) نگرش تراویس را تصدیق نموده و بر مشارکت/مداخله کاربرد شناختی در خصوص شرایط صدق پافشاری می‌کند؛ وی معتقد است محتوای معنایی، تقریباً هیچ‌گاه کاملاً گزاره‌ای نیست، و برای تولید گزاره مورد نظر سخنگو نیازمند استنباط کاربرد شناختی هستیم. وی از تر نامشخص بودن معنایی (Semantic Underdeterminacy) مطرح شده توسط باخ که معتقد است اکثر جملات به لحاظ معناشناختی ناتمام هستند، دفاع کرده، و حتی آن را تقریباً به تمام جملات بسط می‌دهد. [کارستون \(۱۹۹۸: ۱۰۵\)](#) محتوای معنایی را با «معنی یا اطلاعاتی که به‌صورت زبان‌شناختی کدگذاری می‌شوند»، معادل می‌داند و معتقد است «زبان‌های طبیعی گزاره‌های کامل را کدگذاری نمی‌کنند، بلکه صرفاً طرح‌هایی (Schemes) را برای ساخت صورت‌های گزاره‌ای (دارای قابلیت تعیین ارزش صدق) کدگذاری می‌نمایند». [رکاناتی \(۲۰۰۴: ۵۸\)](#) نیز تر نامشخص بودن معنایی را در شکل افراطی آن تصدیق می‌نماید و عنوان می‌دارد: «اکثر جملات، و شاید تمام آن‌ها، به لحاظ معناشناختی نامشخص هستند». سرل نیز نگرش مشابهی به محتوای معنایی دارد. به نظر وی، لازمه تعیین شرایط صدق (تقریباً) تمام جملات خبری، مفروضات پس زمینه‌ای است، و این مفروضات به‌عنوان بخشی از محتوای معنایی جمله مورد نظر قابل تعیین و تخصیص نیستند.

بنابراین، نه تنها اکثر صاحب‌نظرانی که کاپلن و لپور آن‌ها را «بافت گرا» می‌نامند، منکر معناشناسی مستقل از بافت نیستند، که بعضی از آن‌ها حتی نگرش‌های سختگیرانه‌تری را اتخاذ می‌کنند. لذا، اساس اختلاف بین کاپلن و لپور و بافت‌گرایان در تغییرناپذیری شرایط صدق است؛ اما، متأسفانه کاپلن و لپور تمایل و اصرار به آمیزش محتوای معنایی با شرایط صدق نامتغیر دارند. ملاحظه می‌شود که از نظر آنان هر ادعایی علیه تغییرناپذیری شرایط صدق به‌صورت خودکار به‌عنوان ادعایی علیه معناشناسی مستقل از بافت تلقی می‌شود، و بالعکس.

در بخش زیر قصد داریم با استفاده از داده‌های زبان فارسی، نگاهی عمیق‌تر به برخی از مباحث و ادعاهای مطرح شده در نظریه داشته باشیم و اشکالات و انتقادات مربوطه را ذکر کنیم.

۴-۱. استقلال بافتی و ارتباط آن با تغییرناپذیری شرایط صدق

در ابتدای همین بخش گفتیم که کاپلن و لپور استقلال بافتی و شرایط صدق نامتغیر را لازم و ملزوم یکدیگر می‌دانند؛ اما، به نظر نمی‌رسد که چنین ادعایی از اعتبار کافی برخوردار باشد؛ چراکه در معنی‌شناسی مستقل از بافت، لازم

نیست محتوای معنایی جمله S الزاماً یک گزاره کامل باشد. بنابراین، معنی‌شناسی مستقل از بافت مستلزم تغییرناپذیری شرایط صدق نیست؛ یعنی، درعین حال که ممکن است یک جمله برای روشن شدن محتوای خود، بی‌نیاز از بافت باشد، گزاره کاملی را بیان ننماید.

اجازه بدهید با ذکر یک مثال نشان دهیم دارا بودن شرایط صدق نامتغیر غیرقابل قبول است. با توجه به نگرش کاپلن و لپور، جمله‌ای نظیر «علی آماده است» در تمام بافت‌ها شرایط صدق یکسانی دارد: علی آماده است صادق است؛ اگر و فقط اگر علی (برای یک عمل یا عمل دیگری) آماده باشد؛ اما، به نظر می‌رسد در این میان اشکالی وجود داشته باشد. به عنوان مثال، فرض کنید در یک کلاس درس نشسته‌ایم. با توجه به این که می‌دانیم علی دانش‌آموزی کوشا و درس‌خوان است، چنانچه فردی در خصوص شرکت علی در یک آزمون کلاسی پاره‌گفتار «علی آماده است» را ادا کند، این گزاره، گزاره صادقی در نظر گرفته می‌شود. حال، اگر همان شخص پاره‌گفتار فوق را در مورد آمادگی علی جهت شرکت در مسابقه فوتسال دانش‌آموزی ادا کند، جمله او کاذب ارزیابی می‌گردد. لذا چنین نتیجه می‌گیریم که این‌گونه گزاره‌ها ارزش صدق نامتغیر ندارند.

بر همین اساس، [موتتمینی \(۲۰۰۶: ۲-۳\)](#) ضمن قائل شدن تمایز بین دو مؤلفه کمینه‌گرایی معنایی معتقد است تمایز عمده‌ای بین دو مؤلفه کمینه‌گرایی معنایی وجود دارد که کاپلن و لپور به‌روشنی آن را درک نکرده‌اند. در نتیجه، بسیاری از ادعاهای آنان فاقد ارزش لازم است.

وی مؤلفه اول کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور را به‌صورت زیر بیان می‌کند:

تغییرناپذیری شرایط صدق: هر جمله انگلیسی S شرایط صدق نامتغیری دارد، مگر آن که در S عبارت [یا عباراتی] از دسته اصلی وجود داشته باشد.

مؤلفه دوم کمینه‌گرایی کاپلن و لپور از نظر موتتمینی به‌صورت زیر است:

معنی‌شناسی مستقل از بافت: محتوای معنایی هر جمله انگلیسی S مستقل از بافت است، مگر این که در S یکی از عبارات دسته اصلی وجود داشته باشد.

لذا، از نظر موتتمینی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور را می‌توان به‌عنوان اجتماع دو مؤلفه تغییرناپذیری شرایط صدق و معنی‌شناسی مستقل از بافت توصیف نمود.

نکته دیگری در اینجا مطرح می‌گردد که لازم است به آن توجه شود: جمله‌ای همچون جمله S حداقل به سه دلیل نمی‌تواند شرایط صدق نامتغیر داشته باشد:

(۱) بر اساس نگرش نمایه‌ای (Indexical View): طبق این نگرش برخی از عبارات موجود در یک جمله، نمایه‌ای بوده و ارزش آن‌ها از یک بافت به بافت دیگر تغییر می‌کند. لذا این‌گونه جملات دارای شرایط صدق نامتغیر نمی‌باشند. به‌عنوان مثال، ارزش معنایی ضمیر «من» در جمله‌ای نظیر «**من دانشجو هستم**» بافت-وابسته بوده و بنابراین جمله فوق بسته به گونه‌ای آن می‌تواند صادق یا کاذب باشد.^۱

(۲) بر اساس نگرش نمایه‌ای مستتر (Hidden Indexical View): طبق این نگرش، عدم دارا بودن شرایط صدق نامتغیر به وجود یک جایگاه ساختاری (Structural Position) در صورت منطقی جمله برمی‌گردد، چراکه این جایگاه توسط یک نمایه مستتر، یا یک متغیر بارز پُر می‌شود. بسیاری از فلاسفه و زبان‌شناسان معتقدند صفات مقایسه‌ای همچون «بلند» یا «سرد» با متغیرهای تحقق نیافته‌ای همراه و مرتبطند که به طبقه‌های مختلف مقایسه ارجاع دارند. لذا، صورت منطقی جمله «**احمد ثروتمند است**» چیزی شبیه به «احمد به‌عنوان یک X ثروتمند است» می‌باشد که ارزش «X» در آن از بافتی به بافت دیگر تغییر می‌کند.

(۳) بر اساس نگرش سازه بیان نشده (Unarticulated Constituent View): طبق این نگرش، معنی قراردادی (یا دائمی) یک جمله از تعیین یک گزاره کامل قاصر است، و پاره‌گفتاری از این جمله گزاره‌ای را به مخاطب القا می‌کند که شامل سازه‌های بیان نشده می‌باشد. این سازه‌ها، سازه‌های گزاره‌ای می‌باشند که به ارزش هیچ یک از عبارات بارز یا مستتر در آن جمله بر نمی‌گردد. به عبارت دیگر، معنای مورد نظر سخنگو، یک گزاره است، اما سخنگو آن را به‌طور کامل تولید نمی‌کند، زیرا جمله‌ای که ادا می‌کند، به لحاظ معناشناختی ناتمام است. به‌عنوان مثال، پاره‌گفتاری از جمله «**هو! ابری است**»، مادامی که مکان مورد بحث به‌صورت قطعی اظهار نشود، نمی‌تواند دارای ارزش صدق باشد. طرفداران این نگرش معتقدند برای آن که جمله فوق قابلیت تعیین ارزش صدق را داشته باشد، باید موقعیت مکانی (location) مربوطه ذکر گردد؛ اما، همان‌طور که آنان می‌گویند، این موقعیت مکانی ارزش هیچ یک از عبارات موجود در جمله نیست.

۲-۴. کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری

کاپلن و لپور خاطر نشان می‌کنند که یک پاره‌گفتار از جمله S ممکن است گزاره‌هایی را به مخاطب منتقل کند که نسبت به معنای قراردادی (یا دائمی) S متفاوت هستند. لذا، آنان برای پوشش این مطلب، سعی می‌کنند با توسل به آنچه آن‌ها آن را کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری می‌خوانند، کمینه‌گرایی خود را تکمیل کنند؛ بدین معنی که، یک پاره‌گفتار

۱. این همان چیزی است که کاپلن و لپور از آن به‌عنوان عبارات دسته اصلی یاد می‌کنند و جزء تنها عباراتی هستند که از نظر آنان بافت-وابسته است.

از یک جمله خاص، می‌تواند گزاره‌های بسیار زیادی را القا و به مخاطب منتقل کند. لذا، آنان برای تخصیص مجموعه گزاره‌هایی که توسط یک پاره‌گفتار در یک بافت خاص به مخاطب منتقل می‌شوند، اصطلاح یا عبارت «محتوای کنش گفتاری (Speech Act Content)» را مورد استفاده قرار می‌دهند.

کاپلن و لپور می‌گویند محتوای کنش گفتاری توسط عوامل متعددی همچون نیت و اعتقادات گوینده، و ویژگی‌های بافت محاوره‌ای تحت تأثیر بوده و نه تنها محتوای عبارت پاره‌گفتار (که به عنوان شرکت‌کنندگان در مکالمه تأویل خواهند شد)، را در بر می‌گیرد، که شامل آنچه که به صورت مکالمه‌ای توسط آن پاره‌گفتار تلوین خواهد شد، نیز می‌گردد.

باخ (۲۰۰۶: ۱-۲) که خود از طرفداران کمینه‌گرایی معنایی - و بلکه سرسخت‌تر از خود کاپلن و لپور - می‌باشد، به دنبال رفع ایرادات مطرح شده توسط منتقدین نظریه (مخصوصاً به منظور رفع مسئله اخیر)، کمینه‌گرایی مطلق یا چنانچه بخواهیم از اصطلاح خود او استفاده کنیم، کمینه‌گرایی معنایی افراطی را مطرح و ارائه نموده است. وی موضعی خلاف موضع کاپلن و لپور اتخاذ می‌کند و این ادعای آنان را که جملاتی نظیر «علی آماده است» در کلیه بافت‌هایی که این پاره‌گفتار ادا می‌شود، دارای معنی گزاره‌ای ثابت می‌دانند و معتقدند محتوای حقیقی پاره‌گفتار (مطابق با نیت و منظور گوینده در یک بافت خاص) مربوط به کاربرد شناختی زبان و متافیزیک می‌باشد را رد می‌کند.

باخ (همان منبع) دلیل اشکال مطرح شده در جملاتی همچون مثال فوق را این‌گونه توجیه می‌کند:

در واقع از آنجاکه کاپلن و لپور بحث ناتمام بودن معنایی (Semantic incompleteness) (یعنی عدم بیان یک گزاره کامل) را با بحث حساسیت بافتی (Contextual sensitivity) (یعنی دارا بودن محتوای معنایی متغیر در بافت‌های متفاوت) تلفیق کرده‌اند، چنین تعبیهایی را مطرح می‌نمایند و در نتیجه، نسخه کمینه‌گرایی آن‌ها با گزاره‌گرایی (Propositionalism) درهم‌تنیده و تفکیک‌ناپذیر است؛ زیرا آنان معتقدند هر جمله خبری بدون نمایه (Free-indexical indicative sentence) الزاماً بیانگر یک گزاره است.

وی (همان منبع) دلیل عدم تفاهم بین خود و کاپلن و لپور را، تمام یا ناتمام بودن جمله به لحاظ معنایی برشمرده و می‌گوید دلیل آنان برای رد ناتمام بودن معنایی، ترس از رویارویی و رسیدن به بافت‌گرایی است؛ چراکه ممکن است بپذیریم که تمام یا تقریباً تمام جملات ناتمام هستند.

۳-۴. عبارات بافت وابسته

از نظر کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۹)، عبارات بافت-وابسته به لحاظ دستوری عبارات بارز، شامل نمایه‌ها و ضمائر اشاره

هستند. بافت وابستگی نیاز به یک عنصر واژ-نحوی بارز در یک جمله دارد. «گزاره‌ای که توسط یک پاره‌گفتار از آن جمله به لحاظ معنایی بیان شده است»، به لحاظ بافتی به چیزی بیش از ارزش‌های معنایی نمایه‌ها و ضمائر اشاره بارز در بافت پاره‌گفتار وابسته نیست. جملات به اندازه ارزش‌های متغیرهای نمایه‌ای و اشاره‌ای، محتوای معنایی دارند. آن‌ها ادعا می‌کنند بافت‌گرایی افراطی بی‌معنی و مهمل است و نیز چنین تصور می‌کنند که پذیرش هر ادعایی در بافت‌گرایی میانه‌رو، به بافت‌گرایی افراطی منتهی می‌شود. لذا از پذیرش اشکال مختلف بافت‌گرایی میانه‌رو امتناع می‌کنند. بر خلاف ادعای کاپلن و لپور که عبارات بافت-وابسته را محدود به عبارات دسته اصلی می‌دانند، نگارنده معتقد است با توجه به اینکه بافت‌گرایی افراطی به لحاظ اصولی خروج از محدوده معنانشناسی محسوب می‌گردد، حداقل باید بپذیریم که عبارات بافت-وابسته زیاد دیگری علاوه بر عبارات دسته اصلی وجود دارند. به عنوان مثال، در مورد جملاتی که صورت آن‌ها به صورت «الف x است» می‌باشد و «X» در آن‌ها یکی از صفات مقایسه‌ای (یا درجه‌پذیر) مثل «بلند»، «ثروتمند» یا «سرد» است، بحث استقلال بافتی و تغییرناپذیری شرایط صدق، صادق نیست. به عنوان مثال، فرض کنید در یک کلاس درس نشسته‌ایم. با توجه به این که می‌دانیم علی دانش‌آموزی کوشا و درس‌خوان است، چنانچه فردی در خصوص شرکت وی در یک آزمون کلاسی پاره‌گفتار «علی آماده است» را ادا کند، این گزاره، گزاره صادقی در نظر گرفته می‌شود. حال، اگر همان شخص پاره‌گفتار فوق را در مورد آمادگی علی جهت شرکت در مسابقه فوتسال دانش‌آموزی ادا کند، جمله او کاذب ارزیابی می‌گردد. لذا چنین نتیجه می‌گیریم که ارزش صدق این‌گونه گزاره‌ها متأثر از بافت و نامتغیر است.

۴-۴. رابطه کمینه‌گرایی و گزاره‌گرایی

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۸۱) معتقدند: اولاً، «نوعی محتوای معنایی کمینه یا نوعی گزاره وجود دارد که به لحاظ معنایی (تقریباً) توسط تمام پاره‌گفتارهای یک جمله انگلیسی خوش‌ساخت بیان می‌شود... این گزاره، یک گزاره اصیل است که شرایط صدق و یک ارزش صدق دارد. این یک تعارض حقیقی (ماهوی) درباره عالم ماوراءطبیعی نسبت به محتوا است.» ثانیاً، آن‌ها ادعا می‌کنند که «محتوای معنایی کمینه در زندگی شناختی پیام‌دهندگان نقش دارد؛ به طوری که هیچ محتوای دیگری نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند.» ثالثاً، آن‌ها فکر می‌کنند که «محتوای معنایی کمینه یک نقش روان‌شناختی دارد که هیچ «سطح محتوایی» دیگری نمی‌تواند داشته باشد.» رابعاً، آن‌ها تصور می‌کنند که «نظریه‌هایی که محتوای معنایی کمینه را بازشناسی نمی‌کنند، به لحاظ تجربی نابسند (Inadequate) و از درون ناسازگار (Inconsistent) یا متباین هستند.»

بنابراین، کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۸۴-۱۸۵) عنوان می‌دارند که اگر یک سخنگو بگوید فولاد به اندازه کافی قوی نیست، پاره‌گفتار این سخنگو را می‌توان در یک گفتمان غیرمستقیم، بدون این که احساس شود که این گفتمان غیرمستقیم محذوف یا ناتمام است، از طریق جملاتی نظیر *علی گفت که فولاد به اندازه کافی قوی نیست* گزارش کرد. بعلاوه، اگر دو نفر پاره‌گفتار واحد فولاد به اندازه کافی قوی نیست را در دو موقعیت گوناگون ادا کرده باشند، می‌توان آن را با یک جمله گفتمانی غیرمستقیم، به‌عنوان مثال، به‌صورت: *علی و حسن گفتند که فولاد به اندازه کافی قوی نیست* گزارش کرد.

مفعول افعال گفتمانی غیرمستقیم عباراتی هستند که به محتوای آنچه سخنگو گفته است- یا به عبارتی با توجه به تذکر قبلی کاپلن و لپور، به گزاره‌ها- ارجاع دارند. در دیدگاه آن‌ها، گزاره *لباس علی قرمز است*. گزاره‌ای است که به لحاظ معنایی توسط همه پاره‌گفتارهای جمله لباس علی قرمز است بیان شده است؛ بنابراین، از نظر کاپلن و لپور، یک گزاره همچون لباس علی قرمز است وجود دارد. این گزاره، خصوصیات هر گزاره قابل قبولی را داراست؛ شرایط صدق دارد؛ ارزش صدق نیز دارد: گزاره لباس علی قرمز است صادق است، اگر و فقط اگر لباس علی قرمز باشد.

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۸۵-۱۸۶) به‌صورت قابل ملاحظه‌ای اظهار می‌کنند که «وقوف بر این گزاره که به لحاظ معنایی بیان شده است، با احتساب دانش محدودی که آن‌ها از سخنگو دارند، بهترین دسترسی ممکن به ذهن آن سخنگو را برای مخاطبان فراهم می‌آورد... با وقوف بر آنچه سخنگو به لحاظ معنایی بیان کرده است، مخاطب می‌تواند استنباط کند که برای رسیدن به تصویری دقیق از آنچه سخنگو در ذهن داشته است و قصد داشته است که آن را پیام‌رسانی (یا به مخاطب منتقل) کند، کارهایی وجود دارند که بایستی انجام شوند». این امر همچنین مکانیسمی برای تفکر یک مخاطب محسوب می‌شود که سخنگو سعی دارد به‌صورت مکالمه‌ای چیزی را تلویح کند.

از سوی دیگر، کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری **کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۹۷)** این تلویح را در بر دارد که به تعداد محتواهای قابل قبول، که گزارش‌های گفتمانی غیرمستقیم و «به لحاظ ادراکی دقیق» هستند، گزاره‌هایی وجود دارند که توسط یک پاره‌گفتار گفته شده است.

حقیقت این است که با توجه به کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری، هیچ‌کس «در شکل عام و کلی آن» همیشه قادر نیست بفهمد چه چیزی گفته می‌شود. به همین دلیل، کاپلن و لپور خود را به معنای جمله محدود کرده و معتقدند که نباید خودمان را با کلیات به‌زحمت بیندازیم. به نظر می‌رسد این نگرش بیانگر موضعی ساده‌انگارانه است که نتیجه آن این است که برقراری ارتباط امری ناممکن است. با این وجود و بر خلاف نظر آن‌ها، می‌بینیم که برقراری ارتباط در زندگی

روزمره انسان‌ها در اکثر موارد امری عادی است و به‌خوبی صورت می‌پذیرد. نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت، این است که: در زمینه کثرت‌گرایی کنش گفتاری، محدودیتی وجود دارد که کاپلن و لپور موفق به تشخیص و تعیین آن نشده‌اند.

۴-۵. مباحث جابجایی بافتی

اساس طرح مباحث جابجایی بافتی اتکا بر این حقیقت است که شرایط صدق جملات با توجه به بافتی که در آن ادا می‌شوند، متغیر است. به‌عنوان مثال، جمله: همه با معلومات هستند. ممکن است در یک بافت به این معنی که همه اساتید یک دانشگاه/دانشکده با معلومات هستند، به کار برده شود؛ اما، همین جمله ممکن است برای القای این مفهوم که همه شرکت‌کنندگان در یک آزمون با معلومات هستند، یا این که همه کسانی که در یک جمع خاص حضور دارند با معلومات هستند و... به کار برده شود. از این مسئله، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: اولاً، جمله «همه با معلومات هستند» فاقد شرایط صدق نامتغیر است. ثانیاً، محتوای معنایی این جمله بافت-وابسته است.

کاپلن و لپور بر این عقیده‌اند که با نبوغ کافی می‌توان برای هر جمله‌ای بحث جابجایی بافتی را مطرح کرد و بدین ترتیب، چنانچه یک بافت گرای میانه‌رو به این مباحث استناد کند، ناچار به تصدیق بافت گرای افراطی است. لذا، آنان به مخاطبان خود در این خصوص که برای هر جمله‌ای می‌توان سناریوهایی را تصور کرد که می‌توان پاره‌گفتارهای مختلف از آن جمله را برای رساندن و القای چیزهای مختلف به کار برد، هشدار می‌دهند و به‌کلی مباحث جابجایی بافتی را نفی می‌کنند.

در همین خصوص، [موتیمینی \(۲۰۰۶: ۹\)](#) عنوان می‌کند، گونه‌ای از مباحث جابجایی بافتی وجود دارد که وی آن را مباحث جابجایی بافتی دربرگیرنده تکذیب (Context Shifting Arguments Involving Denials) خوانده است و تنها در زیر مجموعه‌ای از جملات کاربرد دارد. طبق این مباحث، گفته می‌شود که یک شاخص خوب در مورد فقدان شرایط صدق نامتغیر توسط یک جمله، این است که اظهار و تأیید چنین جمله‌ای در بعضی از بافت‌های مکالمه‌ای، صحیح است، درحالی که در سایر بافت‌ها، تکذیب آن صحیح است. برای روشن شدن مطلب به مثال زیر توجه فرمایید:

با توجه به نگرش کاپلن و لپور، جمله‌ای مثل جمله: **اکرم آماده است.** تنها در صورتی صادق است که اکرم برای یک عمل یا عمل دیگری آماده باشد. لذا، طبق این نگرش، «اکرم آماده نیست» تنها در صورتی صادق است که اکرم برای هیچ عملی آماده نباشد؛ اما، به نظر می‌رسد این شرایط صدق با کاربرد واژه‌هایی مثل واژه «آماده» توسط

سخنگویان مطابقت ندارد. فرض کنید خانواده اکرم از تصمیم وی مبنی بر شرکت در مهمانی جشن تولد یکی از دوستان او که امشب برگزار خواهد شد، مطلع هستند؛ از طرفی، خانواده اکرم می‌دانند که خواهر یکی از همکلاسی‌های دانشگاهی او دو روز قبل پیشنهاد ازدواج برادر خود با اکرم را مطرح کرده و او با این وصلت موافق نیست. حال، در یک مکالمه خانوادگی در مورد رفتن به مهمانی فوق، پاره‌گفتاری از «اکرم آماده است» جمله صادقی به نظر می‌رسد، درحالی‌که در مکالمه‌ای راجع به آمادگی پذیرش پیشنهاد ازدواج، پاره‌گفتار «اکرم آماده نیست» گزاره صادق تلقی خواهد شد.

مباحث جابجایی بافتی دربرگیرنده تکذیب مدافع نگرشی است که جملائی همچون «اکرم آماده است»، فاقد شرایط صدق نامتغیر هستند و برای آن که گزاره کاملی را بیان کنند، نیازمند بافت هستند.

۴-۶. بحث ناتمام بودن (Incompleteness)

ممکن است برای دفاع از عدم وجود شرایط صدق نامتغیر به مبحث ناتمام بودن، که با مباحث جابجایی بافتی دربرگیرنده تکذیب بسیار مرتبط است، استناد شود. جمله: «آرش بلند است» را در نظر بگیرید. فارغ از میزان بلندی و قد آرش، نمی‌توان جمله فوق را به‌عنوان یک جمله صادق یا کاذب ارزیابی کرد؛ چراکه برای دارا بودن قابلیت تعیین ارزش صدق، بایستی یک گروه یا یک معیار جهت مقایسه مشخص شده باشد. بنابراین، معنی قراردادی تمام اجزاء جمله فوق یک گزاره ناتمام، یا همان‌طور که باخ (۱:۲۰۰۶) می‌گوید، یک رادیکال گزاره‌ای را مشخص می‌کند.^۱

متأسفانه، همان‌طور که موتتمینی (۱۳:۲۰۰۶) نیز بدان توجه داشته است، کاپلن و لپور در برخورد با بحث ناتمام بودن، عدم مشخص‌شدگی کامل (Lack of Full Specificity) را با ناتمام بودن تلفیق می‌کنند. آنان مواردی را که یک جمله حاوی اطلاعات کامل راجع به موقعیت گزارش شده نیست با مواردی که معنی قراردادی یک جمله یک گزاره کامل، با قابلیت تعیین ارزش صدق را مشخص نمی‌کند، در هم می‌آمیزند. شاید در برخی از بافت‌ها، پاره‌گفتاری از یک جمله خاص مثل جمله: حامد از استخر برگشت. برای هدفی خاص به اندازه کافی آگاهی‌بخش نباشد. مثلاً ممکن است پاره‌گفتار فوق چگونگی برگشتن حامد از استخر را مشخص نکرده باشد؛ اما، این مسئله نشانگر آن نیست که پاره‌گفتار این سخنگو فاقد شرایط صدق نامتغیر است؛ بلکه نشان می‌دهد به اندازه کافی خاص نشده است.

۱. البته، باید توجه داشت که باخ این ادعا را برای نشان دادن بافت-وابستگی جملائی نظیر جمله فوق مطرح نمی‌کند. بلکه، قصد دارد از این طریق نشان دهد جمله‌ای همچون جمله فوق شرایط صدق نامتغیری ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

به‌طورکلی، ماهیت عمومی نظریه‌های معنایی، بحث‌برانگیز است. همان‌طور که پیتروسکی اشاره می‌کند یک نظریه معنایی در زبان‌های طبیعی، باید نظریه‌ای از درک و تفاهم باشد و به عبارت دیگر، به چگونگی برقراری ارتباط گوینده-شنونده نیز پردازد.

ضمناً لازم است درک درستی از پیش فرض‌های گوینده داشته باشیم و در اکثر قریب به اتفاق موارد، تنها از طریق لحاظ کردن هر چه بیشتر «ترکیب کاربرد شناختی»، و با اتکا بر «مفروضات پس زمینه‌ای و دانش عمومی»، یک نمونه-جمله قادر به بیان یک گزاره کامل خواهد بود.

دیگر اینکه، بدیهی است که عوامل زبان‌شناختی، منطقی، روان‌شناختی و ادراکی به‌وضوح فعال و دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر هستند که همچون یک بردار عمل می‌کنند، و بیان بزرگی یا جهت یا مفاهیم بردارهای مختلف، در حال حاضر ناممکن است. فرد ممکن است به درک پایدار و مستحکمی از آواشناسی، ساخت‌واژه، نحو و معناشناسی در یک زبان خاص، و در نتیجه به دانش کاملی از آن زبان، نائل آید، اما درعین حال ممکن است قادر به درک آنچه توسط آن زبان گفته (یا به مخاطب منتقل) می‌شود نباشد.

علاوه بر مسائل مطرح شده، ذکر چند نکته در خصوص این نظریه ضروری به نظر می‌رسد:

۱. ملاحظه می‌شود از دیدگاه این نظریه، واحد تحلیل زبان‌شناختی جمله است؛ لذا در زبان فارسی ساختارهای زبانی زیادی که کوچک‌تر از جمله هستند و کاربرد زیادی دارند مانند: منادا (هی تو!، حسن!، آه، آخر، به به و ...) جملات معترضه، دعایی و سوگند (به جان مادرم) سلام، خداحافظ، وقت بخیر، ممنون، تشکر و ... و تمثیلات (جگر زلیخا) استعارات و اصطلاحاتی نظیر (عجب! شکر خدا) حروف ربطی (انگاری، علیرغم این که، اما، بنابراین و ...) و ... در این نظریه جایگاهی ندارند؛ به عبارت دیگر، چنین کلمات و اصطلاحاتی اصولاً فاقد معنا هستند و یا حداقل در این نظریه قابل توجیه نیستند، که در هر صورت قابل قبول نیست. به علاوه، ساختارهایی وجود دارند که یک جمله واحد کفایت در برگیری مفهوم مورد نظر سخنگو را ندارد (علیرغم این که، ...)

۲. چطور می‌توان در باب زبان طبیعی سخن راند و درعین حال زبان را به صورت طبیعی و آن‌گونه که افراد آن جامعه زبانی از آن استفاده می‌کنند، مورد بررسی و تحلیل قرار نداد و صرفاً در خلأ و در شرایط آزمایشگاهی به بررسی یک سری جملات ساده و منطبق با نظریه زبانی خاص پرداخت و درعین حال ادعا داشت که نظریه قابلیت تحلیل زبان‌های طبیعی را دارد.

۳. در این نظریه چنین متصور است که محتوای جمله‌ای همچون جمله S صرفاً به صورت گزاره‌ای است و بر اساس ارزش

صدق آن بایستی سنجیده شود. حال آنکه شرایط و ارزش صدق صرفاً در مورد جملات خبری، بسیط، معلوم و زمان حال ساده قابل طرح است؛ اما آیا در زبان‌های طبیعی جملات صرفاً به صورت خبری، ساده و با زمان حال ساده بیان می‌شوند. در مورد سایر زمان‌ها، سایر افعال و وجوه، جملات مرکب و انواع دیگر جملات از جمله پرسشی، التزامی و غیره چطور؟ و آیا تعیین ارزش صدق وظیفه معناشناسی است یا کاربردشناسی؟

با توجه به مسائل فوق، به نظر می‌رسد این رویکرد معنایی، حداقل در خصوص زبان‌های طبیعی قابلیت کاربرد نداشته و قابل دفاع نیست. لذا توصیه می‌گردد به جهت نیل به محتوای اصلی پیام‌های گفتاری، نظریه‌های معنایی در مسیر منظور گرایی و توجه هرچه بیشتر به دانش شناختی، موقعیتی و بافتی مشترک و قابل درک توسط شرکت‌کنندگان در گفتار، که البته بخشی از این دانش مشترک همان تحلیل‌های نحوی و معنایی صوری از پاره‌گفتارهاست، گام بردارند.

کتابنامه

- Bach, K. (1994). "Conversational Implicature", *Mind and Language* 9: 124-162.
- Bach, K. (2006). "The Excluded Middle: Semantic Minimalism without Minimal Propositions", *Philosophy and Phenomenological Research* 73: 435-442.
- Bach, K. (2006). "Minimalism for Dummies: Reply to Cappelen and Lepore".
- Cappelen, H. and E. Lepore (2005). "Insensitive semantics. A defence of semantic minimalism and speech act pluralism", Oxford, Blackwell.
- Carston, R. (1998). *Pragmatics and the Explicit/Implicit Distinction*. PhD thesis, University of London.
- Corazza, E. (2007). "Contextualism Minimalism and Situationalism PRAGMATICS and COGNITION".
- Corazza, E. (2007). "Sense and Insensibility".
- Davidson, Donald. (1967). "Truth and meaning", *Synthese* 17, 304-23.
- Glanzberg, Michael. (2001). "Minimalism and Paradoxes".
- Grice, P. (1989). "Studies in the Way of Words", Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- Gross, S. (2006). "Can one sincerely say what one doesn't believe?", *Mind and Language* 21(1), 11-20.
- Montminy, M. (2006). "Semantic content, truth conditions and context", *Linguistics and Philosophy* 29: 1-26.
- Pagin, Peter & Pelletier, Jeff. (2006). "Content, Context and Composition".
- Perry, J. (1998). "Indexicals, Contexts and Unarticulated Constituents".
- Pietroski, Paul. (2005a). "Meaning before truth", in Gerhard Preyer & Georg Peters (eds.), *Contextualism in Philosophy: Knowledge, Meaning, and Truth*, 253-300. Oxford: Oxford University Press.
- Recanati, F. (2004). "Literal Meaning", Cambridge: Cambridge University Press.
- Scheffler, Tatjana. (2005). "Ellipsis, Subsentential Speech, and the Contextualism Discussion".
- Searle, J. (1978). "Literal Meaning", *Erkenntnis*, 13: 207-24.
- Stanley, J. (2000). "Context and Logical Form", *Linguistics and Philosophy* 23: 391-434.
- Travis, C. (1997). "Pragmatics", in B. Hale and C. Wright (eds.), *A Companion to the Philosophy of Language*, pp. 87-107, Blackwell, Oxford.

Narrative Complexity in Monolingual and Bilingual 4-6 Year Old Children: A Case Study of Tehran and Juybar

Atoosa Rostambeik Tafreshi¹

Associate Professor in Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies

Received: November 18, 2023

Accepted: June 18, 2024

Abstract

Assessing the development of narrative skills is one of the practical and frequently used methods in research related to bilingualism, language acquisition, and language impairment. Tools designed based on the story grammar which focus on both cognitive and linguistic skills have attracted a lot of attention. This comparative study tried to investigate the complexity of Persian narrative structure of monolingual and Persian-Mazandarani bilingual children. The sample includes 16 bilingual boys and girls aged 4 to 6, and 16 monolinguals matched in age and gender. The independent and control variables are bilingualism, gender, and age. The picture story, 'Frog, where are you?' (Mayer, 1969) was used to extract data. The framework introduced in the test of narrative language (TNL-Pr) (Gillam & Gillam, 2009) was used to analyze the narrative complexity. The results showed that the complexity of narrative structure increases in both groups in older children, especially regarding the use of adverbs, conjunctions, mental verbs, and referring to consequence. Monolinguals generally recorded higher points in all groups especially in younger children. At macrostructure level, differences between monolingual and bilingual children in referring to initiating event, and internal response are significant. Monolinguals significantly produced longer narratives comparing to bilinguals and the difference is significant among children aged 4-4/5. Gender does not show any significant impact on the complexity of the narratives. Among monolinguals, WC and MLU were higher in narratives produced by girls, but among bilinguals it was the opposite. However, gender does not have a significant impact on the length of narratives.

Keywords: Narrative, Children, Mazandarani, Bilingualism, Gender

1. Email: a.rostambeik@ihcs.sc.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).



پیچیدگی روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبانه و دوزبانه ۴-۶ ساله (مطالعه موردی: تهران و جویبار)

آتوسا رستم بیک تفرشی، دانشیار پژوهشکده زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران^۱

صص ۷۵-۱۰۷

چکیده

بررسی رشد روایی یکی از ابزارهای کارآمد و پرکاربرد در مطالعات رشد زبان، دوزبانگی و اختلال‌های زبانی است. به‌ویژه آزمون‌های مرتبط با دستور داستان که ساختار روایت را در دو سطح کلان (شناختی) و خرد (زبانی) تحلیل می‌کنند، در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه زبان‌شناسان بوده‌اند. در این پژوهش، پیچیدگی ساختار روایت‌های داستانی فارسی ۱۶ کودک ۴ تا ۶ ساله دوزبانه مازندرانی-فارسی ساکن جویبار با ۱۶ کودک تک‌زبان فارسی زبان همتای سنی و جنسی آن‌ها در تهران مقایسه و تحلیل می‌شوند. متغیرهای مستقل و کنترل در این پژوهش دوزبانگی، جنسیت و سن هستند. ابزار گردآوری داده، بازگویی داستان مصور بی‌کلام و چارچوب تحلیل، شاخص تی‌ان‌ال-پی آر (TNL-Pr) (گیلام و گیلام، ۲۰۰۹) برای سنجش پیچیدگی ساختار روایت است. بر مبنای یافته‌ها در هر دو گروه با بالا رفتن سن پیچیدگی ساختار روایت به‌ویژه در سطح ساختار خرد در کاربرد قید، حروف ربط و افعال ذهنی و در ساختار کلان در اشاره به پیامد، بیشتر می‌شود. میانگین نمره کودکان تک‌زبان در همه گروه‌ها، به‌ویژه در سنین پایین‌تر بیشتر از دوزبانه و تفاوت دو گروه در اشاره به رخداد آغازین و پاسخ درونی معنادار است. تعداد واژه در روایت‌های تک‌زبان‌ها بیشتر از دوزبانه و این تفاوت در گروه سنی ۴ تا ۴/۵ ساله معنادار است. پیچیدگی ساختار روایت در دختران و پسران تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد، اما تفاوت‌ها به لحاظ آماری معنادار نیستند. در گروه تک‌زبان‌ها تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار در دختران بیشتر از پسران و در گروه دوزبانه در پسران بیشتر از دختران است. با وجود این، جنسیت تأثیر معناداری بر طول روایت ندارد.

کلیدواژه‌ها: روایت داستانی، کودکان، مازندرانی، دوزبانگی، جنسیت.

۱ - مقدمه

فراگیری و رشد زبان در کودک آن‌قدر شگفت‌انگیز و پر رمز و راز است که از دیرباز مورد توجه فلاسفه نیز بوده است و چامسکی^۱ (۱۹۸۶) از این مباحث با عناوینی چون مسأله هومبولت، مسأله افلاطون و مسأله دکارت یاد می‌کند. از سوی دیگر، برنامه‌ریزی زبانی در ارتباط با آموزش و پرورش کودکان نیز که از اولویت‌های سیاست‌های آموزشی کشور است، با حوزه آموزش و یادگیری زبان پیوند نزدیک دارد و شناخت فرایندهای فراگیری و یادگیری زبان و آگاهی از توانایی‌ها و ظرفیت‌های زبانی کودکان در موفقیت برنامه‌ریزی آموزشی تأثیر به‌سزایی دارد. یکی از عوامل تأثیرگذار بر توانش زبانی دانش‌آموزان و در نتیجه عملکرد زبانی و موفقیت تحصیلی آن‌ها دوزبانگی یا چندزبانگی است که همواره هم از منظر روان‌شناسی و هم از منظر جامعه‌شناسی مورد توجه زبان‌شناسان بوده است و به‌ویژه در سال‌های اخیر که تأکید و گرایش روزافزونی به انجام مطالعات شناختی در مباحث علوم انسانی نیز دیده می‌شود، بررسی جنبه‌های مختلف آن اهمیت بیشتری یافته است. در ایران که بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی زبان آموزش فارسی است، اهمیت مقایسه توانایی‌های زبانی کودکان فارسی‌زبان و دوزبانه بیشتر نیز می‌شود. از بعد روان‌شناسی مطالعاتی که به دوزبانگی پرداخته‌اند، غالباً به رشد زبان و تأثیرپذیری یک زبان از زبان دیگر، مانند مداخله واژگانی یا دستوری و جنبه‌های شناختی مانند بررسی توانایی‌های فرازبانی یا فراشناختی کودکان یا افراد دوزبانه و همچنین بر تأثیر متقابل زبان و تفکر توجه دارند. در سال‌های اخیر به‌ویژه در پژوهش‌های غیرایرانی بررسی رشد زبانی از طریق تحلیل ساخت روایی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. با وجود این، تحلیل پیشچیدگی ساختار روایت در گروه‌های سنی مختلف از یکسو و در گروه‌های زبانی مختلف و به‌ویژه در موضوع دوزبانگی در ایران بسیار محدود بوده است و خلا این دست پژوهش‌ها در مقایسه با نمونه‌های فراوان در پژوهش‌های خارجی احساس می‌شود. روایت (داستان) به‌عنوان یکی از نخستین صورت‌های زبانی که کودک در معرض آن قرار می‌گیرد و در قالب آن به تولید گفتار می‌پردازد، شناخته می‌شود و به باور گیمینز^۲ (۲۰۱۰: ۱۹۸) در ۴۰ سال گذشته در مرکز توجه پژوهش‌های زبان‌شناختی، جامعه‌شناختی و تحلیل گفتمان قرار داشته است. تحلیل ساختار روایت‌های داستانی می‌تواند اطلاعات ارزشمند و واقعی از دانش و مهارت زبانی گروه موردبررسی به دست دهد. همچنین از منظر شناختی نیز بسیار حائز اهمیت است زیرا نوع نگاه و تفسیر روایت‌کننده از مجموعه‌ای از رویدادها به هم مرتبط و عناصر برجسته یک روایت را

1. N. Chomsky

2. J. C. Gimenez

نمایش می‌دهد. تعاریف متفاوتی برای دوزبانگی ارائه شده است و این مفهوم موقعیت‌های گوناگونی را شامل می‌شود. می‌توان بین دوزبانگی هم‌زمان^۱ و متوالی^۲ تمایز قائل شد. دوزبانگی ممکن است ناشی از حضور فرد در جامعه دوزبانه یا در خانواده دوزبانه باشد (کرول، ۱۳۹۱: ۴۷۷). مدرسی (۱۳۹۱: ۴۸) در تعریف دوزبانگی به این نکته اشاره می‌کند که دوزبانگی با دو مفهوم فردی و اجتماعی به کار می‌رود. اگر در سطح فرد مطرح باشد، در این حالت با فرد دوزبانه^۳ سر و کار داریم و اگر در سطح جامعه طرح شود، جامعه دوزبانه^۴ مورد نظر است. وی ضمن اشاره به اینکه دوزبانگی فردی پدیده‌ای پیچیده است و انواع و درجات مختلف دارد، مطابق نظر واین رایش دوزبانه را فردی می‌داند که به دو زبان در حدی تسلط دارد که می‌تواند بر حسب ضرورت هر یک از دو زبان را به تناوب و به جای دیگری در عمل به کار گیرد (همان: ۵۴). در پژوهش حاضر نیز همین تعریف مبنا قرار گرفته است. این پژوهش بر بررسی پیچیدگی روایت‌های داستانی کودکان ۴-۶ ساله دوزبانه مازندرانی-فارسی و مقایسه آن‌ها با کودکان تک‌زبانه فارسی‌زبان همتای سنی و جنسی آن‌ها متمرکز است. حجم نمونه با توجه به جامعه آماری پژوهش شامل کودکان دوزبانه مازندرانی-فارسی مهدکودک‌های شهر جویبار تعیین شده است. پرسش‌های پژوهش به این شرح‌اند: ۱- پیچیدگی ساختاری و طول روایت‌های داستانی کودکان دوزبانه و تک‌زبانه مورد بررسی در گروه‌های سنی مختلف چه تفاوت‌هایی را نشان می‌دهند؟ ۲- چه تفاوت‌هایی در پیچیدگی ساختاری و طول روایت‌های داستانی دختران و پسران دوزبانه و تک‌زبانه دیده می‌شود؟

۲- چارچوب نظری

روایت در واقع جهان‌شمول و بسیار گوناگون است و آن را می‌توان بازنمایی رویدادها و موقعیت‌های واقعی یا تخیلی در یک گستره زمانی معین دانست. روایت‌ها در بافت‌ها، فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف وجود داشته‌اند، از سر میز شام گرفته تا در کتب مذهبی و متون قدیمی. کودکان نیز از حدود سه‌سالگی مفهوم قصه و داستان را می‌شناسند. با توجه به بسامد وقوع روایت که تقریباً هر روز است، ساخت روایتی ابزار خوبی برای ارزیابی زبان است و تغییرات

-
1. simultaneous
 2. sequential/consecutive
 3. bilingual individual
 4. bilingual society

ساختاری و تمایزدهنده کودکی و بزرگسالی را نشان می‌دهند (نگاه کنید به [ریلی^۱، لاش^۲، بلوگی^۳ و ولفک^۴](#)، [۲۰۰۴](#)). ذخیره واژگان کودک قبل از ورود به دبستان از ۵ هزار تا ۱۴ هزار واژه تخمین زده می‌شود ([زندلی](#)، ۱۳۸۵: ۵۸). یک کودک طبیعی تا حدود چهارسالگی واژه‌های اساسی، نحو و تلفظ زبان را فرامی‌گیرد. این کودکان هرچند که ساخت‌های مجهول و دیگر ساخت‌های نحوی پیچیده را بعداً فرامی‌گیرند، در این سن از بیشترین موانع سر راه زبان‌آموزی خود گذشته‌اند ([استاینبرگ](#)، ۱۳۸۱: ۵). [کرول](#) (۱۳۹۱: ۴۵۹-۴۶۳) مهارت‌های گفتمان کودک را به‌طورکلی به دو دسته تقسیم‌بندی نموده است: الف- مهارت‌های محاوره‌ای^۵، ب- مهارت‌های روایتی^۶. گفتمان محاوره‌ای شامل تعدادی قواعد تلویحی است که مرتبط با نوبت گرفتن، مشارکت در موضوعات محاوره‌ای، توجه به نیازهای مخاطب و صورت‌بندی درخواست‌ها به روشی مناسب از نظر اجتماعی می‌باشد. مهارت ساخت یک روایت توانایی توضیح دادن یک شی یا یک واقعه و یا تعریف یک داستان است. در حینی که کودکان در انجام گفتگو مهارت پیدا می‌کنند، توانایی داستان‌گویی خود را نیز افزایش می‌دهند، در واقع، روایت‌ها از دل گفتگوها بیرون می‌آیند. مطالعاتی که در حوزه فراگیری زبان و رشد زبان انجام شده است، توجهی روزافزون به جنبه‌های ساختاری گفتمان روایی داشته‌اند (مانند، [پیترسون^۷، ۱۹۹۰؛ ریلی](#)، ۱۹۹۲). یادگیری مهارت‌های روایت داستان به‌ویژه برای کودکان دوزبانه بسیار پیچیده است زیرا ممکن است که طرحواره‌ها^۸ (سازمان‌بندی دانش) که چارچوب فرهنگی رخداده‌ها و کنش‌ها را فراهم می‌کنند و رمزگذاری^۹ و بازیابی^{۱۰} حافظه را تحت تأثیر قرار می‌دهند، در زبان‌های مختلف با یکدیگر تفاوت داشته باشند. [بمبگ^{۱۱} \(۲۰۰۹\)](#) به تعریف اسلایین^{۱۲} از فراگیری زبان، یعنی یادگیری ایجاد ارتباط بین دو جنبه زبان: جنبه محتوا و جنبه رابطه‌ای اشاره کرده است. جنبه محتوا شامل توانایی ارجاع به موضوعات و رخدادهای تجربه است؛ درحالی که جنبه رابطه‌ای، ارتباط این موضوعات و رخداده‌ها با یکدیگر را برجسته می‌کند. اولی به‌طور معمول در شکل اقلام واژگانی یا واژه‌های محتوایی (قاموسی) رخ می‌دهند، درحالی که دومی با نقش‌های

-
1. J. Reily
 2. M. Losh
 3. U. Bellugi
 4. B. Wulfeck
 5. conversational skill
 6. narrative skill
 7. C. Peterson
 8. schema
 9. encoding
 10. retrieval
 11. M. Bamberg
 12. D.I. Slobin

دستوری حاصل می‌شود. هر دو به‌گونه‌ای متفاوت در زبان‌های گوناگون به‌ویژه در زبان‌های به لحاظ رده‌شناختی متفاوت در تعامل هستند و به ادعای اسلایین این وظیفه کودک است که راه‌های تقسیم‌شدن زبان مادری در این دو شق را بیابد. به عبارت دقیق‌تر، کودک نیازمند این است که به انواع رابطه نظام‌مند بین صورت-نقش ویژه زبان خودش توجه داشته باشد. اسلایین بعدها (۱۹۹۷، ۲۰۰۱) تأکید بیشتری بر عنصر سومی کرد که به همان اندازه در فرایند فراگیری زبان نقش ایفا می‌کرد. این عنصر سوم جهت‌گیری ارتباطی دیگری را در بر داشت که عبارت بود از دیدن موضوع‌ها و رخداد‌های تجربه از منظر گفتمانی گوینده. از همان آغاز اینگونه مطالعات، جای تردیدی نبود که کودک در فرایند یادگیری نقش عامل را ایفا می‌کند. کودک باید خود به‌تنهایی ظرایف و پیچیدگی‌های زبانی را کشف کند- البته با توجه به توانایی شناختی که کسب کرده است که خود در محدوده فرایندهای یک رشد شناختی جهانی قرار دارد؛ بنابراین، رشد کلی کودک از رشد ذهنی به رشد زبانی به‌پیش می‌رود و در نتیجه یادگیری زبان در محدوده رشد شناختی کودک قرار می‌گیرد. به این ترتیب، تعجبی ندارد که طی این فرایند، رشد اجتماعی کودک نیز موجب می‌شود که وی در معرض درونداد زبانی صحیح قرار گیرد تا ذهن تجهیز شده وی بتواند «فعالانه» به دانش زبانی مناسب دست یابد. ایجاد روابط زمانی و فضایی در روایت نیازمند تحلیلی است که با شیوه‌های کاربرد این مفاهیم توسط گویشوران هم‌راستا باشد. روایت کردن، درست مانند هر فعالیت تعاملی دیگر، بخشی از فعالیت‌های محاسباتی همگانی است و متفاوت از سایر فعالیت‌های گفتمانی نیست. علاوه بر این، چنین شخصیت‌ها در فضا و زمان با توجه به یکدیگر، بر کیفیت روایت می‌افزاید (همان: ۱۳۴).

هیچ دوره‌ای از زمان یا هیچ جامعه‌ای بدون روایت وجود نداشته است و تعداد قابل‌توجهی از متفکران معاصر اذعان داشته‌اند که هر سخن یا تفکری درباره زمان یا مکان خاص، به‌نوبه خود نوعی روایت محسوب می‌شود. از افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن تا افسانه‌گری‌های پسامدرن، روایت همواره نقش مرکزی داشته است. فلاسفه پسامدرن نیز همه‌چیز را نوعی روایت تلقی می‌کنند از جمله دنیا و خویشتن را. از این منظر، دیگر روایت تنها در حیطه مطالعه نظریه‌پردازان ادبی قرار نمی‌گیرد (نگاه کنید به هرمان^۱ و وروک^۲، ۲۰۰۵: ۱). به تعریف لباو^۳ (۱۹۷۲) روایت از ۶

1. H. Herman
2. B. Vervaeck
3. W. labov

بخش تشکیل شده است: چکیده^۱، جهت‌دهی^۲، گره‌افکنی^۳، ارزیابی^۴، تحلیل/گره‌گشایی^۵ و پایانه یا پایان‌بندی^۶. همان‌طور که تولان^۷ (۲۰۰۱: ۲۰۰) شرح داده است، تأکید بر تحلیل ساختاری عناصر صوری در روایت‌ها که توسط این الگوها پیشنهاد شده است، گرایش قابل ملاحظه‌ای برای بررسی روایت‌ها به‌عنوان شرح تجربیات گذشته مستقل و مجزا به وجود آورد و این نوع تحلیل در حیطه‌های مختلفی مانند زبان‌شناسی، مطالعات گفتمانی و ژانر کاربرد داشته است. جانستون^۸ (۲۰۰۵) نیز اشاره کرده است که پژوهش‌های بسیاری در زمینه ساختار زبان‌شناختی روایت‌ها، کارکردهای شناختی، فرهنگی، اجتماعی، و روان‌شناختی در رشد مهارت‌های روایتی در کودکان انجام شده است. به اعتقاد نیکولوپولو^۹ (۲۰۱۱) در سال‌های اخیر تلاش‌های روزافزونی برای تلفیق نظریه روایت با علوم شناختی شده است، مانند هرمان^{۱۰} (۲۰۰۳)؛ کین^{۱۱} (۲۰۰۷) و پالمر^{۱۲} (۲۰۰۴). روایت‌شناسانی که بر اهمیت ایجاد پل بین روایت‌شناسی و علوم شناختی واقف هستند نیز در همین راستا تلاش‌هایی کرده‌اند. پژوهش‌های روان‌شناختی درباره روایت، به‌ویژه در زمینه فراگیری و رشد مهارت‌های روایی در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است. گیلان^{۱۳} و پیرسون^{۱۴} (۲۰۰۴) نقل در پیرسون^{۱۵}، گیلان^{۱۶} و گیلان^{۱۷} (۲۰۰۸) که روایت را اینگونه تعریف می‌کنند: «داستانی درباره رویدادهای واقعی یا تخیلی که از طریق درآمیختن جملات درباره بافت‌های موقعیتی، شخصیت‌ها، کنش‌ها، انگیزه‌ها، احساسات، و برون‌دادها ساخته می‌شود»، آن را یک ابزار مهم در یادگیری آموزشی، اجتماعی، زبان‌شناختی و فرهنگی می‌دانند. کودکان از روایت برای به هم مرتبط کردن رخدادها، برقراری و حفظ دوستی، و بیان افکار و احساساتشان درباره موضوعات مهم استفاده می‌کنند. به این ترتیب، ارزیابی روایت می‌تواند در مطالعات رشدی و نیز در بررسی انواع اختلال در رشد طبیعی زبان مورد استفاده قرار گیرد. یکی از شیوه‌های استخراج

-
1. abstract
 2. orientation
 3. complicating action
 4. evaluation
 5. resolution
 6. coda
 7. M. J. Toolan
 8. B. Johnstone
 9. A. Nicolopoulou
 10. D. Herman
 11. S. Keen
 12. A. Palmer
 13. R. B. Gillam
 14. N. Pearson
 15. D. R. Petersen
 16. D. R., Gillam

روایت از کودکان در مطالعات روان‌شناسی زبان، بازگویی داستان است. در این روش از تک‌تک کودکان خواسته می‌شود که داستانی را برای یک آزمونگر بگویند و او گوش می‌کند و صدا را ضبط می‌کند؛ البته به‌ندرت ممکن است آزمونگر و یا کودک داستان را بنویسند. از کودکان اغلب خواسته می‌شود که داستان را بر مبنای یک کتاب مصور بی‌کلام و یا بر مبنای توالی تصاویر بگویند و یا داستانی را که آزمونگر برایشان گفته است بازتعریف (بازگو) کنند و یا داستانی که آزمونگر شروع کرده است را تمام کنند. به‌ندرت ممکن است از کودکان خواسته شود که داستانی را خود خلق کنند. همچنین موقعیتی که معمولاً استخراج داستان در آن صورت می‌گیرد یا آزمایشگاه دانشگاه و یا محیطی آرام خارج از کلاس درس کودک است (نیکولوپولو، ۲۰۱۱). در پژوهش حاضر نیز از روش بازگویی داستان مصور برای گردآوری داده استفاده شده است.

۳- پیشنهاد

نگاهی به پژوهش‌های حوزه روایت نشان می‌دهد بیشتر آن‌ها بر روایت به‌عنوان یک متن ادبی متمرکز بوده‌اند؛ اما در سال‌های اخیر اهمیت بررسی روایت از جنبه‌های روان‌شناسی زبان و آموزش نیز بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در برخی از پژوهش‌های ایرانی از روایت برای بررسی رشد زبان و یا اختلال‌های زبانی استفاده شده است، مانند بررسی انسجام در گفتمان روایتی کودکان طبیعی تک‌زبان فارسی‌زبان (کمری، ۱۳۹۵)؛ و یا بررسی پیچیدگی و طول روایت دانش‌آموزان عادی و اختلال یادگیری (رستم‌بیک و همکاران، ۱۳۹۶)؛ بررسی رشد پیوستگی علی (کمری، ۱۳۹۸) در کودکان؛ بازنمایی وضعیت شناختی ارجاع در گفتمان روایتی کودکان با اختلال اتیسم فارسی‌زبان براساس سلسله‌مراتب مفروض بودگی (مجاهدی رضائیان و همکاران، ۱۳۹۸)؛ تحلیل روایت‌های داستانی بیماران زبان‌پیش از منظر پیچیدگی ساختاری و طول روایت (رستم‌بیک، امیری و فرازی، ۱۳۹۸)؛ و تحلیل داستان‌های روایت شده توسط کودکان با اختلال طیف اتیسم در مقایسه با کودکان سالم (کمری، ۱۴۰۱).

در برخی از پژوهش‌ها، تمرکز بر بررسی تأثیر دوزبانگی بر ساخت روایی و یا میانگین طول پاره‌گفتار بوده است، مانند الیاسی و همکاران (۲۰۱۳) که با استفاده از آزمون داستان مصور قورباغه کجایی ویژگی‌های زبانی کودکان دوزبانه کردی-فارسی را تحلیل کرده و نشان داده‌اند که زمان دستوری غالب در روایت‌های کردی با فارسی متفاوت است؛ رستم‌بیک و امیری (۱۴۰۰) به بررسی تأثیر متغیر سن در رشد ساختار روایی در روایت‌های کودکان دوزبانه به

زبان اول و دومشان پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که سن بر پیشچیدگی ساختار روایت در هر دو زبان تأثیر دارد. [مروتی و جمالی \(۱۴۰۱\)](#) با بررسی تأثیر دوزبانگی و اختلال طیف اتیسم بر روایت داستانی در کودکان نتیجه گرفته‌اند که در مجموع، دوزبانگی تأثیر منفی بر مهارت‌های کودکان با اختلال طیف اتیسم ندارد. [ملکیان و جلیله‌وند \(۱۴۰۱\)](#) رشد زبان در کودکان پیش‌دبستانی فارسی‌زبان و فارسی-ترکی‌زبان را با استفاده از شاخص میانگین طول پاره‌گفتار (MLU) بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که در بازه سنی ۵-۶۶ ماهه بین دو گروه فارسی‌زبان و فارسی-ترکی‌زبان تفاوت قابل‌ملاحظه‌ای در رشد زبان کودکان دیده می‌شود. در عین حال در هر دو گروه روند رشد زبانی مشابهی به موازات افزایش سن دیده می‌شود. [مروتی و جمالی \(۱۴۰۲\)](#) تأثیر دوزبانگی و کارکردهای اجرایی بر شاخص‌های ریزساختار داستان در کودکان دوزبانه کردی-فارسی‌زبان با اختلال اتیسم را تحلیل کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که کودکان دارای اتیسم در مقایسه با همتایان تک‌زبانه خود در تولید عناصر ریزساختار داستان عملکرد بهتری دارند.

در عین حال، بررسی تفاوت‌های جنسیتی در رشد زبان کودکان مورد توجه پژوهشگران ایرانی بوده است. به عنوان نمونه [حمیدی و همکاران \(۱۳۹۲\)](#) با بررسی تفاوت‌های جنسی در رشد زبان و مهارت‌های آن در میان دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی شهرستان مریوان نشان داده‌اند که دختران در مهارت‌های معنی‌شناسی و نحو رشد بیشتری دارند، اما در مهارت سازماندهی کردن، دختران و پسران تقریباً همانند یکدیگر عمل می‌کنند. [شکاری و شرف‌زاده \(۱۳۹۳\)](#) عناصر روایی در داستان‌های بازنویسی شده توسط کودکان دختر و پسر بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که جنسیت کودکان در میزان درک کودک از داستان تأثیر دارد. [طاهری قلعه نو و دبیرمقدم \(۱۳۹۸\)](#) با بررسی انواع و بسامد گفتمان‌نماهای به کار رفته توسط کودکان دختر و پسر یازده‌ساله تک‌زبانه فارسی‌زبان در بافت روایی نتیجه گرفته‌اند که دختران از گفتمان‌نماهای متنوع‌تری نسبت به پسران استفاده می‌کنند و به‌طورکلی سه گفتمان‌نمای «بعد»، «بعدش» و «و» بالاترین میزان کاربرد را داشته‌اند. [یوسفی و همکاران \(۱۳۹۹\)](#) به بررسی تفاوت‌های رشد زبان فارسی و مهارت‌های شفاهی آن در میان دانش‌آموزان دختر و پسر پایه اول ابتدایی شهر بيله‌سوار پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که دختران در مهارت‌های سازمان‌دهی و نحو رشد بیشتری دارند.

بر خلاف تعداد نسبتاً اندک پژوهش‌های ایرانی که به تحلیل ساختار روایت از منظر روان‌شناسی زبان پرداخته‌اند، این نوع پژوهش‌ها در سطح جهانی بسیار مورد توجه بوده‌اند که برخی از مرتبط‌ترین آن‌ها با پژوهش حاضر به این شرح‌اند: [لیگزا \(۱۹۹۷\)](#) با تحلیل روایت‌های شصت کودک ۶، ۷ و ۸ ساله را در چارچوب ساختگرایی و نقشگرایی

نشان داده‌اند که با بالا رفتن سن، ساختار روایت پیچیده‌تر می‌شود. همچنین نقش جنسیت در توانش روایی کودکان تأیید شده است [کانگ^۱ \(۲۰۰۳\)](#) روایت‌های شفاهی زبان‌آموزان کره‌ای را که زبان انگلیسی را به‌عنوان زبان خارجی یاد می‌گرفتند، بر مبنای رویکرد [لباو والتزکی^۲ \(۱۹۶۷\)](#) مورد بررسی قرار داده است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که توانایی روایت در کره‌ای‌ها بسیار متأثر از زبان مادری‌شان است و توانسته‌اند سبک گفتگویی که مناسب فرهنگ زبان مقصد است را استفاده کنند. [اوچلی^۳ و پاتز^۴ \(۲۰۰۷\)](#) با بررسی واژگان و ساختار روایت در کودکان دوزبانه در مقایسه با تک‌زبانه نتیجه‌گیری کرده‌اند که عملکرد کودکان تک‌زبانه بهتر از دوزبانه بوده است. [چرنوبیلسکی^۵ \(۲۰۰۹\)](#) با تحلیل روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبان انگلیسی و روسی و دوزبان انگلیسی-روسی با استفاده از داستان مصور قورباغه کجایی به این نتیجه رسیده‌اند که تفاوت معناداری بین دو گروه در زبان انگلیسی مشاهده نمی‌شود و کودکان دوزبانه در مواردی بهتر از کودکان تک‌زبانه عمل کرده‌اند. [شن^۶ و لی^۷ \(۲۰۱۳\)](#) تولید عبارت‌های ارجاعی در روایت‌های شفاهی دوزبانه‌ها و تک‌زبان‌های چینی-انگلیسی را بررسی کرده‌اند و به این منظور بر گروه‌های اسمی و ضمائر و نقش کارکردی آن‌ها تمرکز داشته‌اند و نتیجه‌گیری کرده‌اند که بین تک‌زبان‌های چینی و انگلیسی تفاوت معنادار مشاهده می‌شود. عملکرد دوزبان‌های چینی-انگلیسی هم تفاوت معناداری با تک‌زبان‌ها داشته‌اند. [بوئرما^۸ و همکاران^۹ \(۲۰۱۶\)](#) تأثیرات آسیب‌زبانی و دوزبانگی را بر توانایی‌های روایی سطح کلان^۹ روایت مورد بررسی قرار داده‌اند. به این منظور توانایی تولید و درک ساختار کلان روایت‌های ۱۳۲ کودک ۵ و ۶ ساله عادی و دارای آسیب‌زبانی را بررسی کرده‌اند. نتایج این بررسی‌ها نشان داده است که آسیب‌زبانی تأثیری منفی بر تمامی سنجه‌های روایت داشته است، درحالی‌که تأثیر دوزبانگی بر روی روایت‌های کودکان مشهود نبوده است. [کاناری^{۱۰}، والیما^{۱۱} و لوکانن-نوالا^{۱۲} \(۲۰۱۶\)](#) به بررسی ساختار کلان روایت در ۱۶ کودک تک‌زبان فنلاندی و دوزبان فنلاندی-سوئدی پرداخته‌اند و نتیجه‌گرفته‌اند که در سطح ساختار کلان تفاوتی بین دو زبان در کودکان دوزبانه و بین دوزبان‌ها

1. J. Y. Kang
2. I. Waletzky
3. P. Uccelli
4. M. M. Pérez
5. E. D. Chernobilsky
6. L. Chen
7. J. Lei
8. T. Boerma
9. macro-structure
10. S. Kunnari
11. T. Välimaa
12. P. Laukkanen-Nevala

و تک‌زبان‌ها مشاهده نشد. اوتوینوسکا^۱ و همکاران (۲۰۱۸) تأثیر بازگویی داستان بر روایت‌های کودکان دوزبانه لهستانی-انگلیسی را بررسی کرده‌اند و نتیجه‌گیری کرده‌اند که بازگویی داستان تأثیر مثبتی بر ساختار خرد^۲ و کلان روایت‌های کودکان تک‌زبانه و دوزبانه دارد. بونیفاجی^۳ و همکاران (۲۰۱۸) مهارت‌های روایی ۶۴ کودک پیش‌دبستانی تک‌زبانه و دوزبانه ایتالیایی را در سطح ساختار کلان بررسی کرده‌اند و نتیجه‌گیری کرده‌اند که کودکان دوزبانه نیز همانند کودکان تک‌زبانه می‌توانند ساختار روایت را رعایت کنند ولی از واژه‌های کمتری نسبت به کودکان تک‌زبانه استفاده می‌کنند. هائو^۴ و همکاران (۲۰۱۹) مهارت‌های روایی انگلیسی و ماندارین کودکان دوزبانه ماندارین-انگلیسی را در دو سطح خرد و کلان با یکدیگر مقایسه کرده و نتیجه‌گیری کرده‌اند که عملکرد کودکان در دوزبان در سطح ساختار کلان کمتر از سطح ساختار خرد است. بیستی^۵، همبر^۶ و لویز^۷ (۲۰۲۰) با بررسی ساختار کلان در روایت‌های کودکان پیش‌دبستانی اسپانیایی-انگلیسی نتیجه‌گیری کرده‌اند که توانایی کودکان دوزبانه در ساختار خرد با توانایی آن‌ها در ساختار کلان ارتباط قوی دارد. اوتوینوسکا و همکاران (۲۰۲۲) با بررسی روایت‌های داستانی کودکان لهستانی-انگلیسی از یک داستان مصور بی‌کلام و مقایسه آن‌ها با روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبانه لهستانی نتیجه‌گیری کرده‌اند که میانگین طول پاره‌گفتار در روایت‌های کودکان دوزبانه بیشتر از تک‌زبان‌ها است زیرا آن‌ها از عبارت‌های ارجاعی و به‌ویژه ضمائر بیشتری استفاده کرده‌اند.

۴- روش پژوهش

در پژوهش حاضر پیش‌پیدگی روایت‌های داستانی دختران و پسران ۴-۶ ساله تک‌زبانه فارسی‌زبان و دوزبانه مازندرانی-فارسی‌زبان با یکدیگر مقایسه شده‌اند. به این ترتیب، متغیرهای مستقل یا کنترل پژوهش دوزبانگی، جنسیت و سن هستند. گردآوری اطلاعات به شیوه میدانی با مراجعه به مهدکودک و با استفاده از یک داستان مصور «قورباغه کجایی؟» (میر، ۱۹۶۹) انجام شده است. نمونه پژوهش در مجموع ۳۲ دختر و پسر در دو گروه ۱۶ نفره تک‌زبانه فارسی‌زبان (شهر تهران) و دوزبانه مازندرانی-فارسی (شهر جویبار) در هر گروه روایت‌های داستانی ۸ دختر و پسر در چهار گروه سنی (الف: ۴ - ۴/۵؛ ب: ۴/۵ - ۵؛ ج: ۵ - ۵/۵؛ د: ۵/۵ - ۶) با یکدیگر مقایسه می‌شوند. این کتاب

1. A. Otwinowska
2. micro-structure
3. P. Bonifacci
4. Y. Hao
5. D. Bitetti
6. C.S. Hammer
7. L. M. López

مصور بی‌کلام شامل توالی از تصاویری است که داستانی را دربارهٔ پسری که در جستجوی قورباغه‌اش است، به تصویر می‌کشد. ابزار تحلیل شاخص تی‌ان‌ال-پی آر (گیلام و گیلام، ۲۰۰۹) و پیترسون، گیلام و گیلام (۲۰۰۸) است. در این روش، ساختار روایت در دو سطح کلان و خرد بررسی می‌شود. ساختار کلان روایت ساختار اپیزودیک و اجزای دستور داستان^۱ را دربر می‌گیرد و ساختار خرد روایت، ابزارهای زبان‌شناختی را که انسجام ارجاعی و ربطی را در سطح جمله و بیناجمله‌ای ایجاد می‌کنند، شامل می‌شود. ساختار کلان در این آزمون شامل شخصیت^۲، زمینه^۳، رخداد آغازین^۴، پاسخ درونی^۵، طرح^۶، کنش^۷ و پیامد^۸ است. ساختار خرد شامل حروف ربط هم‌پایه^۹ و ناهم‌پایه^{۱۰}، فرایندهای ذهنی-بیانی^{۱۱}، قید^{۱۲} و عبارت اسمی گسترده^{۱۳} است. شخصیت به هر ارجاعی به فاعل یک بند در روایت گفته می‌شود. اگر به هیچ شخصیت اصلی اشاره نشود یا فقط از ضمائر مبهم استفاده شود، نمره این بخش صفر خواهد بود. اشاره به دست کم یک شخصیت اصلی ۱ نمره، یک شخصیت اصلی و اسم خاص آن شخصیت ۲ نمره، بیش از یک شخصیت اصلی با اسم خاص ۳ نمره شمارش می‌شود. زمینه هر ارجاعی به زمان یا مکان در روایت را شامل می‌شود و بین صفر تا ۳ نمره به این مقوله تعلق می‌گیرد. رخداد آغازین به رویدادی اشاره می‌کند که باعث به وجود آمدن یک مسئله می‌شود و بین صفر تا ۳ نمره به آن اختصاص داده می‌شود. پاسخ درونی هرگونه ارجاع به اطلاعاتی دربارهٔ وضعیت روانی یک شخصیت است. اگر عبارت آشکاری دربارهٔ وضعیت بیان نشده باشد نمره صفر تعلق می‌گیرد. اگر یک عبارت آشکار ذکر شود ولی علت بیان نشود، ۱ نمره و اگر یک یا دو عبارت آشکار با ذکر علت بیان شوند، ۲ نمره به این مقوله تعلق می‌گیرد. طرح، اشاره به برنامه شخصیت برای حل مسئله است و اغلب یک فعل شناختی مانند فکر کردن را در بر دارد و بین صفر تا ۳ نمره به آن تعلق می‌گیرد. کنش‌ها، اقداماتی هستند که شخصیت‌های اصلی انجام می‌دهند و بین صفر تا ۳ نمره‌گذاری می‌شود. پیامد، اشاره به حل مسئله دارد که بین صفر

-
1. story grammar
 2. character
 3. setting
 4. initiating event
 5. internal response
 6. plan
 7. action
 8. consequence
 9. coordinating conjunction
 10. subordinating conjunction
 11. verbal and mental processes
 12. adverb
 13. extended noun phrase

تا ۳ نمره را به خود اختصاص می‌دهد. در سطح ساختار خرد که بر ویژگی‌های زبانی تمرکز دارد، مؤلفه‌ها و نمره‌ها به این شرح‌اند: حروف ربط هم‌پایه (مانند و، اما، ولی) و ناهم‌پایه (مانند تا، که، اگر) بین ۰ تا ۳ نمره؛ فرایندهای بیانی و ذهنی افعال دیدن، تعجب کردن، خواستن و گفتن و ... بین ۰ تا ۳ نمره؛ قید بین ۰ تا ۳ نمره و عبارت اسمی گسترده که به کاربرد اسم با وابسته پیشین یا صفت اشاره می‌کند، نیز بین ۰ تا ۳ نمره. ابتدا آزمونگر هم‌زمان با نشان دادن کتاب داستان مصور قورباغه کجایی داستان را بر مبنای متنی که برای تصاویر نوشته شده است برای تک تک کودکان خوانده؛ سپس کودک، داستان را هم‌زمان با نگاه کردن به تصاویر بازگو کرده است. در مجموع ۳۲ روایت گردآوری و تحلیل شده‌اند. از نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۵ و آزمون‌های آماری T دو نمونه مستقل، یومان ویتنی و کروسکال والیس برای بررسی معناداری تفاوت‌های بین گروه‌های مختلف استفاده شده است. نمونه‌ای (تصادفی) از داده مربوط به بخش پایانی داستان (پیامد داستان) در چهار گروه سنی تک‌زبانه فارسی‌زبان (MP) و دوزبانه مازندرانی-فارسی (BP) در قالب جدول‌های ۱ و ۲ نشان داده شده است^۱.

جدول ۱ - نمونه داده کودکان تک‌زبانه

MP2 (تک‌زبانه گروه سنی دوم)	MP1 (تک‌زبانه گروه سنی اول)
.... بعدشم اینجا گورباغه رو پیدا کرد؛ یه دونه مادر؛ بعدشم اونا خوشحال شدن که یه دونه قورباغه داشته باشن؛ بعد اینجا خوشحال بودشم مم، گورباغه جدید داره	 بعد هاپو! داشت اون قورباغه رو بر می‌داشته؛ اِلم دیگه بعدش گورباغه اصن هاپو! نتونست که بر داره اون گورباغه رو، بعد یه کوچولو بچه مامان باباش برداشت پسر، برای کمک کرد برای هاپو!
MP4 (تک‌زبانه گروه سنی چهارم)	MP3 (تک‌زبانه گروه سنی سوم)
.... بعدشم قورباغه رو دیدن که با چندتا بچه بودن، بعدشم یه دونه از بچه‌ها از پسر خوشش اومد، بعدش پسرهم خوشحال بود که ۱۱ یه قورباغه جدید داره	 بعد پسرک قورباغه رو پیدا کرد، دید که اونجا یه بابا با یه مامانم هست، بعد داشت برای مردم دست تگون می‌داد

۱. اعداد مشاهده‌شده در تقسیم‌بندی گروه‌ها در جدول به گروه‌های سنی اشاره دارند.

جدول ۲- نمونه داده کودکان دوزبانه

BP2 (دوزبانه گروه سنی دوم)	BP1 (دوزبانه گروه سنی اول)
.... قورغابه رفت پایین. پسره گفت با من دوست می‌شی. این قورغابه گفت این پسره دوست می‌شم دوست شد.	 دو تا قورباغه دید، تو سه تا بچه بود. یکی قورباغه داد به این. خوشحال شد. قورباغا به بچشون خدافظی کردن
BP4 (دوزبانه گروه سنی چهارم)	BP3 (دوزبانه گروه سنی سوم)
.... پسره و سگه دو تا قورباغه پیدا کردن پسره گفتش این قورباغه ما. یه دفعه‌ای اون یه بچه کوچولو، قورباغه گفتش من می‌خوام با تو دوست باشم؛ یه دفعه‌ای پسره با پدر و مادر قورباغه خدافظی کرد	 آخر یه قورباغه با یه چن تا بچه دیدن. گفتش که این قورباغه ما، بعد آخر اون قورباغه هه گفتش که دوستم می‌خوام با تو دوست بشم. اونجا گف باشه خدافظ، اونم گف خدافظ

با هدف بررسی تأثیر جنسیت، عملکرد دختران و پسران در هر دو گروه تک‌زبانه و دوزبانه در سطح ساختار خرد و کلان و میانگین طول پاره‌گفتار با یکدیگر مقایسه شده‌اند. نمونه‌ای از داده‌های بررسی در جدول ۳ نمونه‌هایی از روایت‌های دختران تک‌زبانه MG و دوزبانه BG و پسران تک‌زبانه MB و دوزبانه BB نشان داده شده است.

جدول ۳- نمونه داده دختران تک‌زبانه

BG دختر دوزبانه	MG دختر تک‌زبانه
.... ا قورباغم کو؟ قورباغم گم شده سگه آم رفت داخل جای شیشه‌ای، کلش گیر کرد اونجا بعد ا ... پسره گفت قورباغه جونم قورباغه جونم بیا دوس بیا پیشم، بیا با هم بازی کنیم	 یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود. یه قُرباغه‌ای بود که توی جعبه بود، بعدش یه پسری نشسته بودش بعد هاپویی داشتش ای ی توی گربه نه! قروباغه آرو ام می‌دیدش

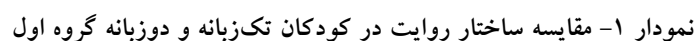
BB پسر دوزبانه	MB پسر تک‌زبانه
یه پسره بود، سگ با قورباغه داشت پسره اوم خوابیده بود، قورباغه از جاش افتادش، الان اون پسره دیدش قورباغه نبود اون روی کفشه می‌دید	 خوب وقتی که قورباغه رو گشت هاپو پیدا کرد، بعدش بعدش اینم خوشحال شد که قورباغه رو پیدا کرد. رفت خوب بعدش با این دست نگه داشت. بعدش رفتن با همدیگه خونه. س

۵- تحلیل داده‌ها

به‌منظور تحلیل داده، ابتدا روایت‌های کودکان تک‌زبانه و دوزبانه پیاده‌سازی شد. سپس عناصر ساختار کلان و خرد در هر داستان شناسایی و نمره‌دهی شد. در این بخش ابتدا به مقایسه پیچیدگی ساختار روایت در دو گروه تک‌زبانه و دوزبانه پرداخته می‌شود. سپس تفاوت پیچیدگی ساختار روایت در دختران و پسران تحلیل می‌شود. درنهایت، رابطه دوزبانگی و جنسیت بر طول روایت و میانگین طول پاره‌گفتار (MLU) بررسی خواهد شد.

۵-۱- تحلیل پیچیدگی ساختار روایت‌های کودکان تک‌زبانه و دوزبانه

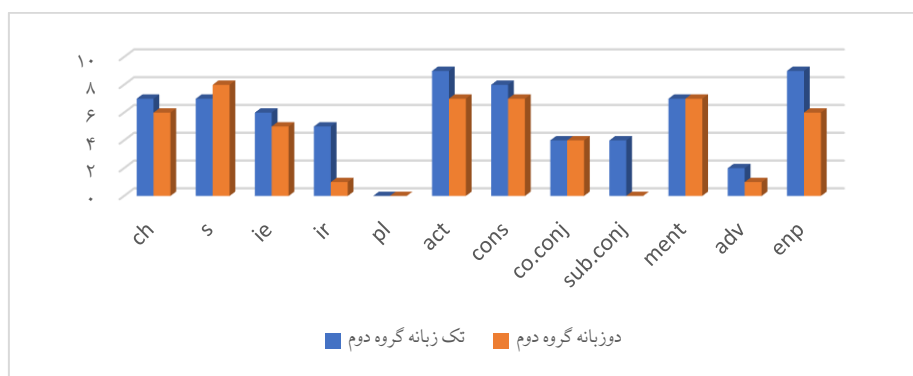
روایت‌های داستانی تولید شده توسط کودکان در دو سطح ساختار کلان و ساختار خرد توصیف و با یکدیگر مقایسه شده‌اند. به این منظور، ابتدا در هر گروه سنی به مقایسه پیچیدگی ساختار کودکان تک‌زبانه و دوزبانه و معناداری تفاوت‌ها پرداخته می‌شود. در جدول‌ها MP (تک‌زبانه)، BP (دوزبانه)، Inf (آزمودنی)، ch (شخصیت)، s (زمینه)، ie (رخداد آغازین)، ir (پاسخ درونی)، pl (طرح)، act (کنش)، cons (پیامد)، co.conj (حرف ربط هم‌پایه)، subconj (حرف ربط ناهم‌پایه)، ment (افعال ذهنی)، adv (قید)، enp (گروه اسمی گسترده) را نشان می‌دهند. مقایسه نمرات اکتسابی کودکان تک‌زبانه و دوزبانه در گروه سنی اول در نمودار ۱ نمایش داده شده است. همان‌طور که مشهود است از میان مؤلفه‌های ساختار کلان، نمرات کودکان تک‌زبانه ۴ تا ۴/۵ ساله در مقوله‌های اشاره به زمینه، رخداد آغازین و پاسخ درونی بیشتر از دوزبانه و در بیان اشاره به کنش‌ها و پیامد داستان مجموع نمرات کودکان دوزبانه بیشتر از تک‌زبانه است؛ اما از منظر ساختار خرد، تک‌زبانه بیشتر از کودکان دوزبانه از حروف ربط هم‌پایه و گروه اسمی گسترده استفاده کرده‌اند. مجموع نمره کودکان دوزبانه در استفاده از افعال ذهنی بیشتر از کودکان تک‌زبانه است. عملکرد هر یک از کودکان تک‌زبانه و دوزبانه گروه اول و میانگین نمرات آن‌ها در جدول ۴ نمایش داده شده است.



جدول ۴- مقایسه ساختار روایت در گروه اول کودکان تک‌زبانه و دوزبانه

[illegible]

بررسی مجموع نمرات کودکان تک زبانه و دوزبانه در گروه سنی دوم در هر یک از مقوله‌های مورد بررسی، در نمودار ۲ نمایش داده شده است. در این گروه سنی، کودکان دوزبانه تنها در اشاره به زمینه نمره بالاتری از تک‌زبان‌ها کسب کرده‌اند.



نمودار ۲- مقایسه ساختار روایت در کودکان تک‌زبانه و دوزبانه گروه دوم

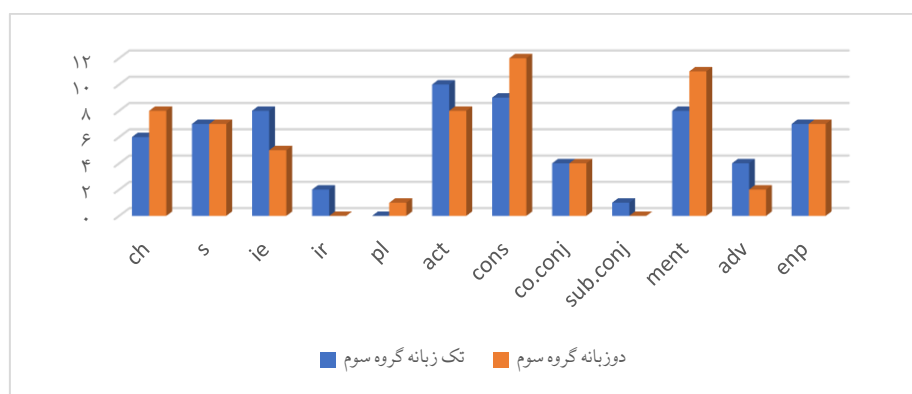
بررسی پیچیدگی ساختار روایت‌های کودکان تک‌زبانه و دوزبانه در گروه سنی دوم (۵-۴/۵) نشان می‌دهد در این گروه نسبت میانگین نمرات کودکان تک‌زبانه بیشتر از کودکان دوزبانه است (۱۷ در مقابل ۱۳). مجموع نمرات کودکان تک‌زبانه ۶۸ و دوزبانه ۵۲ است. تفاوت عملکرد کودکان در سطح ساختار خرد در حرف ربط ناهم‌پایه و عبارت اسمی گسترده و در سطح ساختار کلان در پاسخ درونی قابل توجه است. بررسی معناداری این تفاوت‌ها با استفاده از آزمون تی دو نمونه مستقل نشان می‌دهد در مقوله پاسخ درونی این تفاوت در سطح 0.05 / معنادار است ($p\text{-value}=0.03$) (نگاه کنید به جدول ۵).

جدول ۵- مقایسه ساختار روایت در گروه دوم کودکان تک‌زبانه و دوزبانه

Inf	ch	s	ie	ir	pl	act	cons	co.conj	sub.conj	ment	adv	enp	sum
MP2	۲	۱	۱	۱	۰	۲	۲	۱	۱	۱	۱	۲	۱۵
MP2	۲	۲	۱	۲	۰	۳	۱	۲	۲	۳	۰	۲	۲۰
MP2	۱	۲	۱	۱	۰	۲	۲	۰	۱	۲	۱	۴	۱۶
MP2	۲	۲	۳	۱	۰	۲	۴	۱	۰	۱	۰	۲	۱۷
میانگین													۱۷

Inf	ch	s	ie	ir	pl	act	cons	co.conj	sub.conj	ment	adv	enp	sum
BP2	۱	۱	۱	۱	۰	۲	۲	۰	۰	۲	۰	۱	۱۱
BP2	۱	۱	۰	۰	۰	۱	۰	۱	۰	۲	۰	۱	۷
BP2	۲	۳	۱	۰	۰	۲	۳	۱	۰	۱	۰	۱	۱۴
BP2	۲	۳	۳	۰	۰	۲	۲	۲	۰	۲	۱	۳	۲۰
میانگین													۱۳

مقایسه مجموع نمرات کودکان تک‌زبان و دوزبان در گروه سوم که در نمودار ۳ دیده می‌شود، گویای آن است که کودکان دوزبان در مقوله‌های شخصیت، طرح، پیامد و افعال ذهنی عملکرد بهتری از کودکان تک‌زبان دارند. از میان مقوله‌های ساختار خرد، کودکان تک‌زبان در استفاده از حروف ربط ناهم‌پایه و قید نمره بالاتری کسب کرده‌اند.



نمودار ۳- مقایسه ساختار روایت در کودکان تک‌زبان و دوزبان گروه سوم

میانگین نمرات اکتسابی دو گروه تک‌زبان و دوزبان نشان می‌دهد تفاوت میانگین گروه سنی سوم کمتر از گروه اول و دوم است (۱۶/۵ در مقابل ۱۶/۲۵). مجموع نمرات در کودکان تک‌زبان ۶۶ و در دوزبان ۶۵ است. بررسی معناداری نمرات کودکان در مقوله‌های مختلف نشان می‌دهد هیچ‌یک از تفاوت‌ها معنادار نیست (نگاه کنید به جدول ۶).

جدول ۶- مقایسه ساختار روایت در گروه سوم کودکان تک‌زبانه و دوزبانه

Inf	dh	s	ie	ir	pl	act	Cons	co.conj	sub.conj	ment	adv	enp	Sum
MP3	۲	۲	۲	۰	۰	۳	۳	۱	۰	۲	۱	۱	۱۷
MP3	۱	۲	۱	۰	۰	۲	۲	۰	۰	۱	۲	۲	۱۳
MP3	۲	۱	۲	۱	۰	۲	۱	۱	۰	۲	۱	۳	۱۶
MP3	۱	۲	۳	۱	۰	۳	۳	۲	۱	۳	۰	۱	۲۰
میانگین													۱۶/۵
BP3	۲	۲	۱	۰	۱	۲	۳	۱	۰	۳	۱	۲	۱۸
BP3	۲	۱	۱	۰	۰	۲	۳	۱	۰	۳	۰	۲	۱۵
BP3	۲	۳	۲	۰	۰	۲	۳	۱	۰	۲	۰	۲	۱۷
BP3	۲	۱	۱	۰	۰	۲	۳	۱	۰	۳	۱	۱	۱۵
میانگین													۱۶/۲۵

مقایسه مجموع نمرات کودکان تک‌زبانه و دوزبانه در گروه سنی چهارم نشان می‌دهد همچنان کودکان دوزبانه در اشاره به طرح، پیامد در ساختار کلان، و در استفاده از افعال ذهنی در ساختار خرد، عملکرد بهتری نسبت به کودکان تک‌زبانه داشته‌اند.



نمودار ۴- مقایسه ساختار روایت در کودکان تک‌زبانه و دوزبانه گروه چهارم

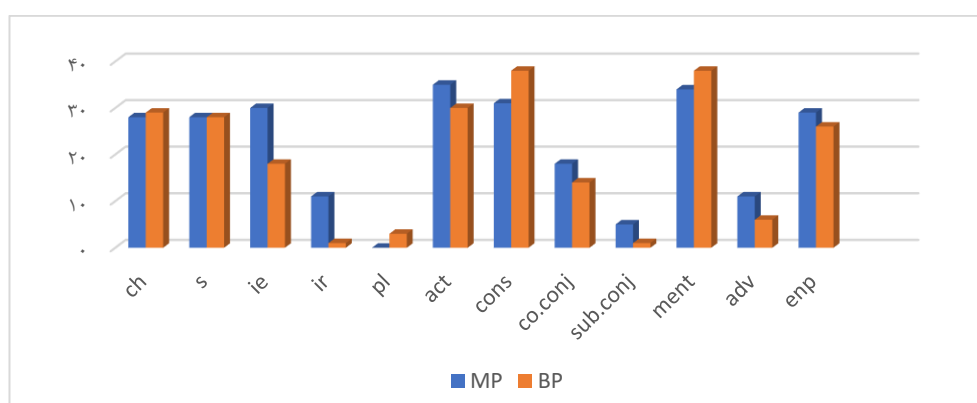
همان‌طور که در جدول ۷ دیده می‌شود، مجموع نمرات کودکان تک‌زبانه ۷۴ و میانگین نمرات این گروه ۱۸/۵ است. مجموع نمرات گروه دوزبانه ۷۰ و میانگین نمرات ۱۷/۵ است. در این گروه نیز نمره کودکان تک‌زبانه بیشتر

است. بررسی مقوله‌های مختلف نشان می‌دهد هیچ‌یک از تفاوت‌ها به لحاظ آماری معنادار نیست.

جدول ۷- مقایسه ساختار روایت در گروه چهارم کودکان تک‌زبانه و دوزبانه

Inf	ch	s	ie	ir	pl	act	Cons	co.conj	sub.conj	ment	adv	enp	Sum
MP4	۲	۲	۳	۲	۰	۲	۲	۲	۰	۳	۱	۲	۲۱
MP4	۳	۱	۱	۱	۰	۲	۱	۱	۰	۳	۱	۱	۱۵
MP4	۲	۳	۳	۰	۰	۲	۳	۱	۰	۳	۱	۱	۱۹
MP4	۲	۳	۱	۰	۰	۳	۳	۲	۰	۳	۲	۲	۲۱
میانگین													۱۹
BP4	۲	۲	۰	۰	۱	۲	۳	۱	۰	۳	۰	۱	۱۵
BP4	۳	۲	۱	۰	۱	۱	۳	۱	۰	۲	۱	۳	۱۸
BP4	۲	۲	۱	۰	۰	۳	۳	۱	۰	۳	۱	۲	۱۸
BP4	۲	۳	۱	۰	۰	۲	۳	۱	۱	۲	۱	۳	۱۹
میانگین													۱۷/۵

تحلیل مجموع نمرات بدون در نظر گرفتن متغیر سن در دو گروه کودکان تک‌زبانه و دوزبانه نشان می‌دهد در مجموع تفاوت میان دو گروه در رخداد آغازین (ie) و پاسخ درونی (ir) به ترتیب با ضریب معناداری ۰/۰۲۳ و ۰/۰۰۳ معنادار است. مجموع نمرات گروه تک‌زبانه ۲۶۰ و دوزبانه ۲۳۲ است. (نگاه کنید به نمودار ۵).

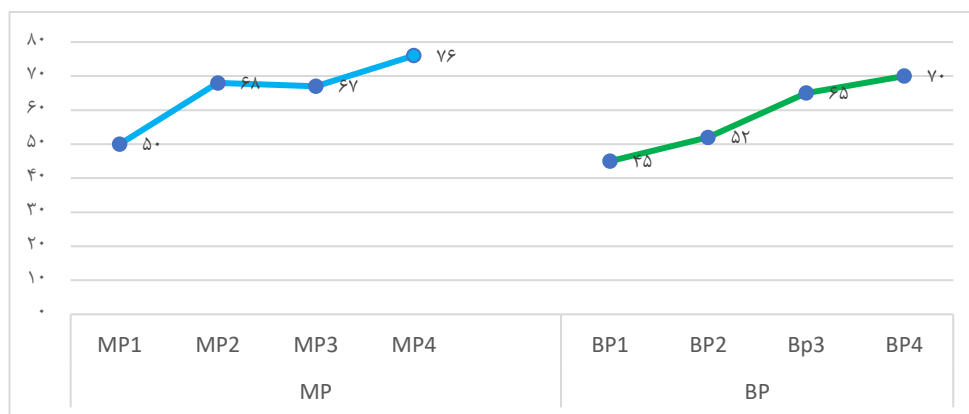


نمودار ۵- مقایسه نمرات کودکان تک‌زبانه و دوزبانه

توصیف ساختار روایت و مجموع نمرات اکتسابی کودکان تک‌زبانه نشان می‌دهد در برخی مقوله‌ها نمرات با بالارفتن سن، به‌وضوح روند صعودی دارند. این موضوع به‌ویژه در کاربرد افعال ذهنی، قید و حروف ربط هم‌پایه که از مقولات ساختار خرد هستند و مهارت استفاده از ابزارهای زبانی را نشان می‌دهند، جلب‌توجه می‌کند. در سطح ساختار کلان نیز اشاره به پیامد و زمینه با افزایش سن افزایش یافته است. بر اساس آزمون آماری کروسکال والیس کاربرد قید بین ۴ گروه سنی معنادار است ($P=0.046$). در مقایسه بین گروه سنی اول و دوم اشاره به پاسخ درونی و استفاده از حرف ربط ناهم‌پایه در گروه سنی دوم به ترتیب با $P=0.03$ و $P=0.05$ به‌طور معناداری بیشتر از گروه سنی اول است. استفاده بیشتر گروه سوم از قید در مقایسه با گروه اول معنادار است ($p=0.05$). استفاده بیشتر گروه سنی چهارم از افعال ذهنی و قید در مقایسه با گروه سنی اول معنادار هستند ($P=0.01$). تفاوت‌های مشاهده شده بین گروه دوم و سوم در هیچ یک از موارد به لحاظ آماری معنادار نیستند.

در گروه کودکان دوزبانه تأثیر بالارفتن سن بر بالارفتن نمرات در مقولات بیشتری مشهود است. در سطح ساختار کلان اشاره به شخصیت، طرح، کنش و پیامد با بالارفتن سن افزایش نشان می‌دهد. در سطح ساختار خرد استفاده از حروف ربط هم‌پایه و ناهم‌پایه، قید و گروه اسمی گسترده با افزایش سن افزایش قابل‌ملاحظه‌ای را نشان می‌دهند. بررسی معناداری این تفاوت‌ها بین چهار گروه سنی نشان می‌دهد در اشاره به پیامد این تفاوت‌ها معنادار است ($P=0.037$). مقایسه دوه‌دوی گروه‌ها این نتایج را در بر داشت. تفاوت‌های مشاهده شده بین گروه اول و دوم در هیچ‌یک از مقولات معنادار نیست. افزایش کاربرد گروه اسمی گسترده در گروه سوم در مقایسه با گروه اول به لحاظ آماری معنادار است ($P=0.05$). تفاوت اشاره به زمینه ($P=0.01$) و استفاده از قید و گروه اسمی گسترده بین گروه اول و چهارم معنادار است (هرکدام با ضریب معناداری $P=0.05$). استفاده از افعال ذهنی در مقایسه بین گروه دوم و سوم به لحاظ آماری معنادار است ($P=0.03$). تفاوت‌های مشاهده شده بین گروه سوم و چهارم به لحاظ آماری معنادار نیستند.

مقایسه بین نمرات کلی چهار گروه سنی تک‌زبانه و دوزبانه در نمودار ۶ نمایش داده شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، میانگین نمرات کودکان دوزبانه در دو گروه سنی اول و دوم به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای کمتر از کودکان تک‌زبانه است. به نظر می‌رسد با افزایش سن، مهارت کودکان دوزبانه در روایت داستان به زبان فارسی به سطح کودکان تک‌زبانه نزدیک‌تر شده است. روند صعودی نمرات در هر دو گروه تک‌زبانه و دوزبانه با افزایش سن مشهود است.



نمودار ۶

مقایسهٔ مجموع نمرات کودکان تک‌زبانه و دوزبانه در چهار گروه سنی

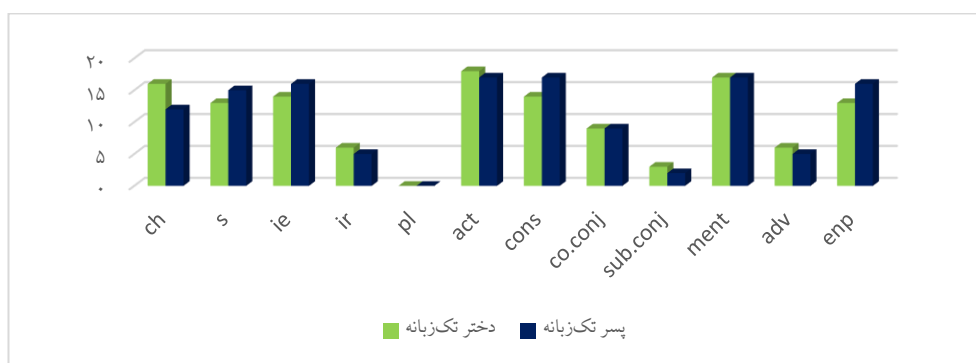
۵-۲- پیچیدگی ساختار روایت با توجه به متغیر جنسیت در دو گروه تک‌زبانه و دوزبانه

مقایسهٔ مجموع نمرات دختران و پسران تک‌زبانه در ساختار کلان و خرد روایت در جدول ۸ و نمودار ۷ نمایش داده شده است. بر اساس یافته‌ها، در ساختار کلان، دختران در اشاره به شخصیت، پاسخ درونی و کنش و در ساختار خرد در استفاده از حروف ربط ناهم‌پایه و قید نمره بالاتری نسبت به پسران کسب کرده‌اند. از سوی دیگر، پسران در ساختار کلان در اشاره به زمینه، رخداد آغازین، پیامد و در ساختار خرد در استفاده از گروه اسمی گسترده نمره بالاتری به دست آورده‌اند. با وجود این، بررسی معناداری این تفاوت‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS و آزمون یومان ویتنی نشان می‌دهد این تفاوت‌ها معنادار نیست. میانگین مجموع نمرات پسران تک‌زبانه ۱۶/۳۷ و دختران تک‌زبانه ۱۶/۱۲ است.

جدول ۸

ساختار روایت‌های دختران و پسران تک‌زبانه

	emp	adv	ment	sub.conj	co.conj	cons	act	pl	ir	ie	s	ch
دختر تک‌زبانه	۱۳	۶	۱۷	۳	۹	۱۴	۱۸	۰	۶	۱۴	۱۳	۱۶
پسر تک‌زبانه	۱۶	۵	۱۷	۲	۹	۱۷	۱۷	۰	۵	۱۶	۱۵	۱۲

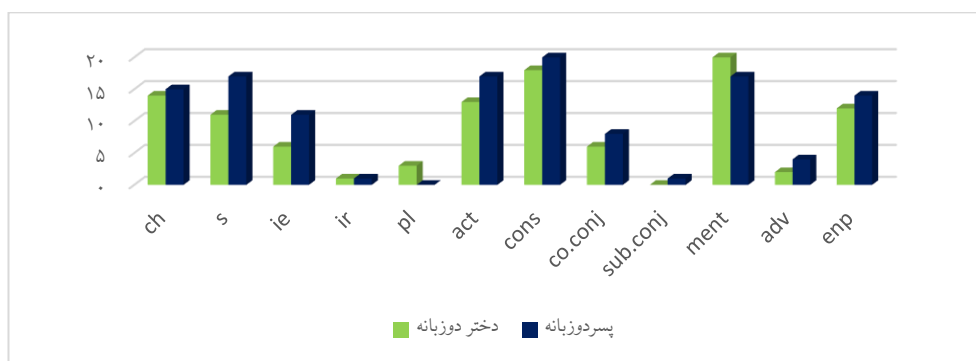


نمودار ۷- مقایسه ساختار روایت دختران و پسران تک‌زبانه

مقایسه پیشگیری ساختار روایت‌های داستانی دختران و پسران دوزبانه در جدول ۹ و نمودار ۷ نشان داده شده است. همان‌طور که مشهود است، در ساختار کلان، دختران در اشاره به طرح داستان و در ساختار خرد، در استفاده از افعال ذهنی نمره بالاتری نسبت به پسران کسب کرده‌اند. بالاتر بودن نمره پسران دوزبانه به‌ویژه در اشاره به زمینه و رخداد آغازین جلب توجه می‌کند. میانگین مجموع نمرات دختران دوزبانه ۲۵/۱۳ و پسران دوزبانه ۶۲/۱۵ است.

جدول ۹- ساختار روایت‌های دختران و پسران دوزبانه

	ch	s	ie	ir	pl	act	cons	co.conj	sub.conj	ment	adv	enp
دختر دوزبانه	۱۴	۱۱	۶	۱	۳	۱۳	۱۸	۶	۰	۲۰	۲	۱۲
پسر دوزبانه	۱۵	۱۷	۱۱	۱	۰	۱۷	۲۰	۸	۱	۱۷	۴	۱۴



نمودار ۸- مقایسه ساختار روایت دختران و پسران دوزبانه

۵-۳- تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار با توجه به متغیرهای دوزبانگی و جنسیت

بررسی طول روایت بر اساس شمارش تعداد واژه‌ها (WC) نشان می‌دهد تعداد واژه در روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبان (MP) بیشتر از دوزبانه‌ها (BP) و برابر با ۳۷۷۴ واژه است، درحالی‌که در روایت‌های فارسی دوزبانه ۲۹۸۶ واژه می‌باشد (نگاه کنید به جدول ۱۰). در همه گروه‌های سنی تعداد واژه در روایت‌های کودکان تک‌زبان بیشتر از دوزبانه است. نتایج آزمون تی دو نمونه مستقل نشان می‌دهد در گروه سنی اول، تفاوت تعداد واژه معنادار است ($P=0.03$). میانگین طول پاره‌گفتار (MLU) نیز در کودکان تک‌زبان به‌غیر از گروه سنی اول، اندکی بیشتر از کودکان دوزبانه است ولی این تفاوت به لحاظ آماری معنادار نیست.

جدول ۱۰- تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار

در روایت‌های کودکان تک‌زبان و دوزبان

MLU	WC	BP	MLU	WC	MP
۳/۷۵	۱۰۵	BP1	۵/۴۵	۳۶۵	MP1
۵/۱۹	۱۶۶	BP1	۳/۶	۱۵۸	MP1
۴/۶۲	۱۳۴	BP1	۳/۵۳	۳۰۴	MP1
۳/۱۳	۱۶۹	BP1	۳/۲۳	۲۶۸	MP1
۴/۱۷	۱۴۳	میانگین	۳/۹۵	۲۷۳	میانگین
۳/۲۴	۱۷۲	BP2	۴/۱	۲۰۹	MP2
۴/۴۸	۲۰۶	BP2	۴/۶۸	۴۳۱	MP2
۲/۷۷	۱۳۳	BP2	۳/۸۳	۱۵۷	MP2
۴/۶۳	۱۹۹	BP2	۳/۲۹	۱۲۵	MP2
۳/۷۸	۱۷۷	میانگین	۳/۹۷	۲۳۰	میانگین
۳/۵	۲۸۷	BP3	۴/۶۲	۱۷۱	MP3
۳/۸۴	۱۴۲	BP3	۳/۲	۱۵۱	MP3
۳/۸۳	۱۷۶	BP3	۳/۸۴	۲۱۹	MP3
۳/۳۴	۱۹۶	BP3	۴/۵	۲۲۵	MP3
۳/۶۲	۲۰۰	میانگین	۴/۰۴	۱۹۱	میانگین
۳/۱۹	۱۷۲	BP4	۴/۴	۲۷۳	MP4
۴/۴۱	۱۸۱	BP4	۳/۹۱	۱۷۲	MP4

۴/۶۴	۲۳۲	BP4	۴/۳۶	۲۲۷	MP4
۵/۴۴	۳۱۶	BP4	۵/۲۳	۳۱۹	MP4
۴/۴۲	۲۲۵	میانگین	۴/۴۷	۲۴۷	میانگین
۴	۲۹۸۶	مجموع	۴/۱۱	۳۷۷۴	مجموع

مقایسه تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار در روایت‌های دختران و پسران تک‌زبانه (نگاه کنید به جدول ۱۰) نشان می‌دهد که در مجموع تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار در دختران بیشتر از پسران است. به گونه‌ای که تعداد واژه در دختران برابر با ۱۹۳۰ و در پسران برابر با ۱۸۸۴ واژه و میانگین طول پاره‌گفتار در دختران برابر با ۴/۲۴ و در پسران برابر با ۳/۹۷ می‌باشد. در گروه دوزبانه، تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار در روایت‌های پسران بیشتر از دختران است ولی این تفاوت به لحاظ آماری معنادار نیست.

جدول ۱۰ - مقایسه تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار (MLU)

در روایت‌های دختران و پسران تک‌زبانه

پسر تک‌زبانه		دختر تک‌زبانه		پسر دوزبانه		دختر دوزبانه	
تعداد واژه	MLU	تعداد واژه	MLU	تعداد واژه	MLU	تعداد واژه	MLU
۳۰۴	۳/۵۳	۱۳۴	۴/۶۲	۳۶۵	۵/۴۵	۱۰۵	۳/۷۵
۲۶۸	۳/۲۳	۱۶۹	۳/۱۳	۱۵۸	۳/۶	۱۶۶	۵/۱۹
۱۵۷	۳/۸۳	۱۳۳	۲/۷۷	۲۰۹	۴/۱	۱۷۲	۳/۲۴
۱۲۵	۳/۲۹	۱۹۹	۴/۶۳	۴۳۱	۴/۶۸	۲۰۶	۴/۴۸
۲۱۹	۳/۸۴	۱۷۶	۳/۸۳	۱۷۱	۴/۶۲	۲۸۷	۳/۵
۲۲۵	۳/۵	۱۹۶	۳/۳۴	۱۵۱	۳/۲	۱۴۲	۳/۸۴
۲۲۷	۴/۳۶	۲۳۲	۴/۶۴	۲۷۳	۴/۴	۱۷۲	۳/۱۹
۳۱۹	۵/۲۳	۳۱۶	۵/۴۴	۱۷۲	۳/۹۱	۱۸۱	۴/۴۱
مجموع							
۱۸۴۴	۳/۹۷	۱۵۵۵	۴/۰۵	۱۹۳۰	۴/۲۴	۱۴۳۱	۳/۹۵

۴-۵ - نگاهی به برخی ویژگی‌های زبانی روایت‌های کودکان دوزبانه و تک‌زبانه

در این بخش به برخی از ویژگی‌های زبانی (آوایی/واجی، دستوری، معناشناختی و کاربردشناختی) حائز اهمیت مشاهده شده در روایت‌های دو گروه کودکان دوزبانه و تک‌زبانه اشاره می‌شود تا تصویر عینی‌تری از محتوای تولید

شده توسط کودکان ارائه گردد. در روایت‌های کودکان دوزبانه گروه سنی الف این موارد مشاهده می‌شوند: استفاده بسیار از ضمائر اشاره و قیدهای «این، اینا، اینجا و...»، استفاده از واژه «شیشه» برای ارجاع به تنگ شیشه‌ای. استفاده از واژه «هاپو» و «شگ» به جای سگ در برخی موارد، عدم شناسایی «جغد»، استفاده از واژه‌های «مگس» و «پشه» و «مغس» برای ارجاع به زنبور، استفاده از «غور»، «قورغابه» به جای قورباغه، استفاده از «خونۀ زنبور» برای ارجاع به «کندو»، «خوافظی» به جای «خداحافظی»، استفاده از واژه «کله»، استفاده از نام‌آوای «هیس»، استفاده از حرف اضافه «به» به جای «با» در «به بچه‌شون خداحافظی کرد». استفاده از «سوراخ کرد» به جای «گاز گرفت». تولید جملات به هم‌ریخته مانند «صدا سگ رو می‌زد جنگل». توصیف یک رویداد تنها با اشاره به فعل مانند «صدا کرد» یا «می‌خورد». تکرار ناشی از تردید مانند «سگ سگ خوابیده بود».

در گروه سنی دوم این موارد جلب توجه می‌کند: استفاده فراوان از ضمائر اشاره و قیدهای «این، اینجا، اونجا، اینم»، استفاده از «شیشه»، «جاظرفی» به جای تنگ شیشه‌ای، استفاده از «جوراب» برای اشاره به «کفش»، استفاده از دوگان‌سازی مانند «گوزن پوزن»، عدم شناسایی «جغد»، رخداد فراوان فعل «دید»، استفاده از نام‌آوای «هیس»، استفاده از قیدهای «باز»، «دیگه»، «هم»، استفاده از صفات مبهم «همه» و «هیچ»، استفاده از حرف ربط «بعد»، استفاده از روایت از نگاه اول‌شخص در نقل قول مستقیم «گفت گفت ام! آخ جون من دوشس دارم»، استفاده از گروه‌های اسمی گسترده مانند «سنگ بزرگ»، «بچه قورباغه» و جملات به هم‌ریخته مانند «باز یه شاخه‌ای این پسره افتاد روش». در گروه سنی سوم تولید جملات مرکب با استفاده از حرف ربط «و» به‌طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر است. استفاده از ضمیر اول‌شخص در روایت بیشتر شده است. استفاده از منادا و جملات پرسشی در روایت دیده می‌شود، مانند «سگ! سگ! پرا شکوندی؟ چرا شکوندی؟». کاربرد بیشتر حرف ربط «بعد» و فعل «گفت» و تنوع در کاربرد انواع قید مانند «به دفعه‌ای» دیده می‌شود. همچنان کودکان از «شیشه» برای اشاره به تنگ شیشه‌ای، از واژه «کندو» و از عبارت «چاه آب» به جای رودخانه استفاده کرده‌اند. از نام‌آوای «هیس»، «آخ»، استفاده از واژه «چکمه»، استفاده از «کدو» به جای «کندو» و نیز گروه‌های اسمی گسترده مانند «سگ گنده» نیز در روایت‌ها دیده می‌شود. تنوع افعال نیز بیشتر از گروه سنی اول و دوم است، مانند استفاده از «پرت کرد»، «تکون خورد». در گروه سنی چهارم تنوع واژگانی نسبت به سه گروه دیگر بیشتر شده است و واژه‌هایی مانند «تنۀ درخت»، «شاخ گوزن» و «لونه زنبور» نیز در روایت‌ها به کار رفته‌اند. استفاده از واژه‌بست معرفه‌ساز در واژه‌های «پسره»، «سگه» و ... جلب توجه می‌کند.

ویژگی‌های زبانی برجسته مشاهده شده در کودکان تک‌زبانه گروه سنی اول به این شرح‌اند: شروع روایت با «یکی

بود یکی نبود...»، در مواردی استفاده از واژه «هاپو» و «گر به»، «رو به» به جای سگ، استفاده از «جعبه» و «ظرف» به جای تنگ شیشه‌ای، استفاده فراوان از حرف ربط «بعد»، استفاده فراوان از ضمایر متصل «توش، درش میورد، نشسته بودش»، استفاده از واژه‌بست معرفه مانند «پسره»، رخداد قلب واجی مانند «قروباغه»، استفاده از قیدهایی مانند «اصن»، «یه کوچولو»، اشاره به عواطف شخصیت‌ها مانند «دعواش کرد و ناراحت شد، حالش رو خوب کرد»، روایت رویدادها از منظر اول شخص، استفاده از جملات پرسشی، استفاده از صفات اشاره «این و اون»، تنوع در واژگان مانند «شیر می‌داد، پرت کرد، دنبالش کرد، پیدا کرد، درست می‌کرد». در گروه سنی دوم نیز ویژگی‌های زبانی ذکر شده در گروه اول دیده می‌شود. همچنین، در این گروه سنی، مواردی از اشتباهات تلفظی، همگونی و حذف دیده می‌شود، مانند «گورباقه، هیشکس، نیگا». تنوع واژگانی در این گروه سنی نیز جلب توجه می‌کند، مانند «صدای آشنا، لبه پنجره، تیکه‌های جعبه، پارس کرد، تکنون تکنون داد، حشره‌ها، بغل سگ». در گروه سنی سوم نیز تمام ویژگی‌های ذکر شده در دو گروه پیشین دیده می‌شود. همچنین، استفاده از پسوند تصغیر در «پسرک» جلب توجه می‌کند. ارجاع به واژه و عبارت‌های «کندو، لونه سگ، پارچ شیشه‌ای» در روایت‌های این گروه دیده می‌شود. در گروه سنی چهارم استفاده فراوان از «بعد و بعدش» و جملات مرکب طولانی‌تر جلب توجه می‌کند. از «قوٹی، پارچ، ظرف و شیشه» برای ارجاع به پارچ شیشه‌ای استفاده شده است. از واژه و عبارات «آویزون، خیره، آسیب، مامان قورباغه، کندوی عسل» و قیدهایی «یه ذره، عقب عقب، و افعالی چون «لیس زد، قایم شده بود، خوشش اومد» استفاده شده است.

۶- بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی تأثیر دوزبانگی و جنسیت در کیفیت و کمیت روایت‌های داستانی کودکان دوزبانه در مقایسه با تک‌زبانه پرداختیم. در پاسخ به پرسش اول پژوهش مبنی بر تحلیل پیشگیری ساختار روایت‌های داستانی کودکان ۴-۶ ساله تک‌زبانه دوزبانه این نتایج به دست آمد: در همه گروه‌های سنی میانگین نمره کودکان تک‌زبانه از کودکان دوزبانه بیشتر بود و به نظر می‌رسد با افزایش سن، مهارت کودکان دوزبانه در روایت داستان به زبان فارسی به سطح کودکان تک‌زبانه نزدیک‌تر شده است. در گروه سنی اول عملکرد کودکان تک‌زبانه در استفاده از عبارت اسمی گسترده که یک مهارت زبانی است، به‌طور قابل‌توجهی بهتر از کودکان دوزبانه است؛ اما هیچ یک از تفاوت‌ها بین کودکان تک‌زبانه و دوزبانه در گروه سنی اول به لحاظ آماری معنادار نیستند. در گروه سنی دوم، کودکان تک‌زبانه به‌ویژه در سطح ساختار خرد که توانایی استفاده از زبان را نشان می‌دهد، در مقوله‌های حرف ربط ناهم‌پایه، عبارت اسمی گسترده عملکرد بهتری داشته‌اند. در سطح ساختار کلان نیز کودکان تک‌زبانه در اشاره به پاسخ درونی به‌طور معناداری

نمره بالاتری کسب کرده‌اند. در گروه سوم تفاوت نمره دو گروه در مقایسه به گروه‌های سنی دیگر کمترین است و تقریباً گروه تک‌زبانه و دوزبانه نمره برابری را کسب کرده‌اند. در گروه چهارم کودکان تک‌زبانه در مقوله رخداد آغازین به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای عملکرد بهتری از گروه دوزبانه داشتند، اما تفاوت بین دو گروه معنادار نیست. با حذف متغیر سن و مقایسه کلی عملکرد کودکان تک‌زبانه با دوزبانه، با انجام آزمون آماری کروسکال والیس مشخص می‌شود که تفاوت میان دو گروه در پاسخ درونی و رخداد آغازین که هر دو از مقوله‌های سطح ساختار کلان هستند، به ترتیب با ضریب معناداری $0/003$ و $0/023$ معنادار است و کودکان تک‌زبانه در اشاره به این دو مقوله عملکرد بهتری داشته‌اند. نکته جالب‌توجه این است که در برخی مقوله‌ها عملکرد دوزبانه‌ها بهتر بوده است؛ از جمله طرح، پیامد افعال ذهنی. این نتیجه با پژوهش [چرنوبیلسکی \(۲۰۰۹\)](#) همسو است. به نظر می‌رسد، به‌طورکلی کودکان دوزبانه به راه‌حل و نتیجه مسائل و در مقابل کودکان تک‌زبانه به عامل ایجاد مسأله و احساس شخصیت‌ها توجه بیشتری داشته‌اند. این موضوع ممکن است ریشه در فرهنگ داشته باشد یا به تأثیر دوزبانگی بر رشد شناختی مربوط باشد. این نتیجه که چرا کودکان تک‌زبانه در سطح ساختار خرد نیز در مجموع عملکرد بهتری از کودکان دوزبانه دارند، ممکن است به گرایش کودکان دوزبانه به استفاده از واژه‌های کمتر و روایت‌های کوتاه‌تر آن‌ها مربوط باشد. تبیین دقیق این موضوع مستلزم انجام پژوهش‌های بیشتر است. به‌طورکلی، در هر دو گروه کودکان تک‌زبانه و دوزبانه، ساختار روایت با بالارفتن سن پیچیده‌تر می‌شود. در کودکان تک‌زبانه سن بر کاربرد افعال ذهنی، قید و حروف ربط هم‌پایه که از مقولات ساختار خرد هستند و مهارت استفاده از ابزارهای زبانی را نشان می‌دهند، و در سطح ساختار کلان نیز در اشاره به پیامد و زمینه تأثیر مشهودی دارد. از این میان، کاربرد قید بین ۴ گروه سنی به لحاظ آماری معنادار است. در گروه کودکان دوزبانه تأثیر بالارفتن سن بر بالارفتن نمرات در سطح ساختار کلان در اشاره به شخصیت، طرح، کنش و پیامد و در سطح ساختار خرد استفاده از حروف ربط هم‌پایه و ناهم‌پایه، قید و گروه اسمی گسترده مشهود است. بررسی معناداری این تفاوت‌ها بین چهار گروه سنی نشان می‌دهد در اشاره به پیامد این تفاوت‌ها معنادار است. افزایش پیچیدگی روایت در کودکان دوزبانه از گروه سنی دوم (۵-۴ سال) به گروه سوم (۵-۵/۵) بسیار مشهود است و شیب تندی را در نمودار نشان می‌دهد (نمودار ۶). در کودکان تک‌زبانه این رشد از گروه اول به دوم جلب‌توجه می‌کند. به‌طورکلی میانگین نمره پیچیدگی ساختار روایت کودکان دوزبانه در مقایسه به تک‌زبانه در دو گروه سنی اول (سنین پایین‌تر) به‌طور قابل‌توجهی کمتر از کودکان تک‌زبانه بوده است. به این ترتیب، کودکان دوزبانه با بالارفتن سن به سطح کودکان تک‌زبانه نزدیک‌تر شده‌اند. این نتایج با یافته‌های [لیگزا \(۱۹۹۷\)](#)، [اوچلی و پاتز \(۲۰۰۷\)](#) همسو است.

مقایسه طول روایت‌های داستانی کودکان تک‌زبانه و دوزبانه نشان داد که تعداد واژه در روایت‌های کودکان تک‌زبانه بیشتر از کودکان دوزبانه است (۳۷۴۴ در مقابل ۲۹۸۶). تفاوت طول روایت در گروه سنی اول به لحاظ آماری معنادار است. این نتیجه با یافته‌های [بونیفاجی و همکاران \(۲۰۱۸\)](#) همسو است. میانگین طول پاره‌گفتار نیز در کودکان تک‌زبانه بیشتر از دوزبانه است ولی این تفاوت به لحاظ آماری معنادار نیست.

در پاسخ به پرسش دوم پژوهش مبنی بر تفاوت در پیشچیدگی ساختار روایت‌های داستانی با توجه به متغیر جنسیت، نتایج نشان داد در نمونه مورد بررسی تفاوت معناداری بین دختران و پسران در پیشچیدگی ساختار روایت مشاهده نمی‌شود. با وجود این، بر اساس میانگین مجموع نمرات، در هر دو گروه تک‌زبانه و دوزبانه این الگو از پیشچیدگی ساختار روایی به دست می‌آید: پسران تک‌زبانه < دختران تک‌زبانه < پسران دوزبانه < دختران دوزبانه. بررسی و تحلیل تفاوت بین دختران و پسران در طول روایت نشان داد در گروه تک‌زبانه، تعداد واژه و میانگین طول پاره‌گفتار در دختران بیشتر از پسران است ولی این تفاوت به لحاظ آماری معنادار نیست. در میان دوزبانه‌ها طول روایت پسران به لحاظ کمی بیشتر از روایت‌های دختران بوده است، هر چند که این تفاوت نیز به لحاظ آماری معنادار نیست.

با توجه به اینکه تحلیل روایت در سطح ساختار خرد مهارت‌های زبانی کودکان در کاربرد انواع حروف ربط، قید، گروه‌های اسمی و صفتی را ارزیابی می‌کند، می‌تواند نقاط قوت و ضعف کودکان دوزبانه در مقایسه با کودکان تک‌زبانه را مشخص نماید. نتایج این نوع پژوهش‌ها، می‌تواند در تهیه مواد آموزشی و کمک آموزشی و تدوین برنامه درسی سطح پیش‌دبستانی برای مناطق دوزبانه به کار گرفته شوند. علاوه بر این، یافته‌های حاصل از تحلیل ساختار کلان که نشان می‌دهد در روایت‌های کودکان کدام عناصر ساختار کلان شامل شخصیت‌ها، شروع و علت یک رویداد، حل مسئله، بیان احساسات و پیامد رویدادها برجسته‌تر است، از منظر شناختی و فرهنگی حائز اهمیت است. لازم به ذکر است که نتایج پژوهش حاضر قابل تعمیم به تمامی کودکان دوزبانه نیست. این پژوهش صرفاً بر کودکان دوزبانه مازندرانی-فارسی شهر جویبار متمرکز بوده است. مهارت‌های روایی به‌ویژه با توجه به متغیر دوزبانگی، زبان-وابسته و فرهنگ-وابسته است و انجام پژوهش مشابه در یک زبان دیگر ممکن است نتایج متفاوتی را در بر داشته باشد که اهمیت انجام پژوهش‌های مشابه در سایر مناطق دوزبانه ایران را برجسته می‌کند.

کتابنامه

- استاینبرگ، دنی. (۱۳۸۱). درآمدی بر روان‌شناسی زبان، ترجمه ارسلان گلغام، تهران: سمت.
- حمیدی، فریده؛ ابراهیم دماوندی، مجید؛ رستمی، یاسین. (۱۳۹۲). «بررسی تفاوت‌های جنسیتی در مهارت‌های زبانی دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی». زن در فرهنگ و هنر، ۵ (۲): ۲۲۷-۲۳۸.
- رستم‌بیک تفرشی، آتوسا؛ امیری، محمدعارف. (۱۴۰۰). «بررسی رشد ساختار روایی در کودکان دوزبانه مازندرانی-فارسی»، جستارهای زبانی، ۱۲ (۱)، ۳۶۳-۳۲۹.
- رستم‌بیک تفرشی، آتوسا؛ امیری، محمدعارف؛ عنایتی، صبا، و رمضانی، احمد. (۱۳۹۶). تحلیل و مقایسه روایت‌های نوشتاری دانش‌آموزان دارای اختلالات یادگیری و عادی پایه چهارم و پنجم شهر تهران. کودکان استثنایی، ۶۳، ۱۲۳-۱۳۶.
- رستم‌بیک تفرشی، آتوسا؛ امیری، محمدعارف؛ فرازی، مرتضی. (۱۳۹۸). «پیشگیری ساختاری و تنوع واژگانی بیماران زبان‌پریش روان و ناروان»، زبان و زبان‌شناسی، ۲۹، ۸۵-۱۱۲.
- زندى، بهمن. (۱۳۸۵). زبان‌آموزی. تهران: سمت.
- شکاری، محبوبه؛ شرف‌زاده، محمدحسین. (۱۳۹۳). «بررسی عناصر روایتگری داستان‌های بازنویسی شده توسط کودکان با توجه به نظریه پراپ»، اولین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم تربیتی و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی، <https://civilica.com/doc/321049>
- طاهری قلعه‌نو، الهه؛ دبیرمقدم، محمد. (۱۳۹۸). «تفاوت‌های جنسیتی در استفاده از گفتمان‌نماها در گفتمان روایی یک مطالعه موردی کودکان فارسی‌زبان یازده‌ساله تهرانی». زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۱ (۱): ۱۴۱-۱۷۲.
- کرول، دیوید. (۱۳۹۱). روان‌شناسی زبان. ترجمه ح. صباغی (۱۳۹۱). تهران: رشد.
- کمری، الهه. (۱۳۹۵). «بررسی انسجام در گفتمان روایتی کودکان تک‌زبانه فارسی‌زبان»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۵، ۴۹-۶۸.
- کمری، الهه. (۱۳۹۸). «رشد پیوستگی علی در گفتمان روایتی کودکان تک‌زبانه فارسی‌زبان»، زبان‌پژوهی، ۱۱ (۳۱)، ۱۵۱-۱۷۵.
- کمری، الهه. (۱۴۰۱). «بررسی ساختارهای خرد و کلان در داستان‌های دارای طرحواره فعال و بدون طرحواره فعال در کودکان فارسی‌زبان با اختلال طیف اتیسم». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۴ (۱): ۸۷-۱۰۶.
- مجاهدی رضائیان، ستاره؛ آهنگر، عباسعلی؛ هاشمیان، پیمان؛ مظاهری، مهرداد. (۱۳۹۸). «بازنمایی وضعیت شناختی ارجاع در گفتمان روایی کودکان با اختلال اتیسم فارسی‌زبان براساس سلسله‌مراتب مفروض بودگی»، فصلنامه روان‌شناسی افراد استثنایی، ۹ (۳۵)، ۱-۳۳.

مدرسی، یحیی. (۱۳۹۱). درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مروتی، سمیه؛ جمالی، علی. (۱۴۰۱). «بررسی عناصر ریزساختار و کلان‌ساختار داستان‌های روایت‌شده توسط کودکان دوزبانه کردی-فارسی‌زبان با اختلال طیف اوتیسم». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۴ (۱): ۱۲۹-۱۵۲.

مروتی، سمیه؛ جمالی، علی. (۱۴۰۲). «بررسی تأثیر دوزبانگی و کارکردهای اجرایی بر شاخص‌های ریزساختار داستان در کودکان دوزبانه کردی-فارسی‌زبان با اختلال طیف اوتیسم». فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌شناسی اجتماعی، ۶ (۴)، ۷۷-۹۴.

ملکیان، معصومه؛ جلیله‌وند، ناهید. (۱۴۰۱). «مقایسه رشد زبان در کودکان پیش‌دبستانی فارسی‌زبان و فارسی-ترکی‌زبان با استفاده از شاخص نحوی میانگین طول گفته (MLU)». فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌شناسی اجتماعی، ۵ (۳)، ۲۵-۳۸.

یوسفی، احسان؛ یوسفی، علیرضا؛ نجف‌زاده، افشار. (۱۳۹۹). «مقایسه رشد مهارت‌های شفاهی زبان فارسی دانش‌آموزان دختر و پسر پایه اول ابتدایی شهر بيله‌سوار». پژوهش در آموزش زبان و ادبیات فارسی، ۲ (۲): ۹۹-۱۰۹.

- Bamberg, M. (2009). Sequencing events in time or sequencing events in story-telling. From cognition to discourse—with frogs paving the way. In Crosslinguistic approaches to the psychology of language: Research in the tradition of Dan Isaac Slobin. Psychology Press.
- Bitetti, D., Hammer, C. S., & López, L. M. (2020). The narrative macrostructure production of Spanish-English bilingual preschoolers: Within-and cross-language relations. *Applied Psycholinguistics*, 41(1), 79-106.
- Boerma, T., Leseman, P., Timmermeister, M., Wijnen, F., & Blom, E. (2016). Narrative abilities of monolingual and bilingual children with and without language impairment: Implications for clinical practice. *International journal of language & communication disorders*, 51(6), 626-638.
- Bonifacci, P., Barbieri, M., Tomassini, M., & Roch, M. (2018). In few words: linguistic gap but adequate narrative structure in preschool bilingual children. *Journal of Child Language*, 45(1), 120-147.
- Chen, L., & Lei, J. (2013). The production of referring expressions in oral narratives of Chinese-English bilingual speakers and monolingual peers. *Child Language Teaching and Therapy*, 29(1), 41-55.
- Chernobilsky, E. D. (2009). Linguistic competence of five and six year olds: Analysis of narrative samples of Russian, English and Russian-English bilingual speakers (Doctoral dissertation, Rutgers University-Graduate School-New Brunswick).
- Chomsky, N. (1986). Knowledge of language: Its nature, origin, and use. Greenwood Publishing Group.
- Elyasi, M., & Sharifi, S. (2013). "A Functional Description of Narratives Produced by Kurdish-Persian Bilinguals". *Asian Journal of Social Sciences and Humanities*, 2.Pp. 99-107.
- Gillam R. B., & Pearson N. (2004). Test of Narrative Language. Austin, TX: Pro-Ed.
- Gillam, S., & Gillam, R. (2009). Tracking narrative language progress (TNL-Pr). In American

- Speech-Language-Hearing Association Annual Convention, New Orleans, LA.
- Gimenez, J. C. (2010). "Narrative analysis in linguistic research". *L. Litosseliti, Research Methods in Linguistics*, 198-215.
- Hao, Y., Bedore, L. M., Sheng, L., & Peña, E. D. (2019). Narrative skills in two languages of Mandarin-English bilingual children. *International journal of speech-language pathology*, 21(4), 325-335.
- Herman, D. (2003). *Narrative Theory and the Cognitive Sciences*. Stanford, CA: CSLI.
- Herman, H. & Vervaeck, B. (2005). *Handbook of narrative analysis*, University of Nebraska Press.
- Johnstone, B. (2005). Discourse analysis and narrative. *The handbook of discourse analysis*, 635-649.
- Kang, J. Y. (2003). "On the ability to tell good stories in another language: Analysis of Korean EFL learners' oral "Frog story" narratives". *Narrative Inquiry*, 13(1), 127-149.
- Keen, S. (2007). *Empathy and the Novel*. New York: Oxford UP.
- Kunnari, S., Välimaa, T., & Laukkanen-Nevala, P. (2016). Macrostructure in the narratives of monolingual Finnish and bilingual Finnish-Swedish children. *Applied Psycholinguistics*, 37(1), 123-144.
- Labov, W. (1972). *Language in the inner city: Studies in the Black English vernacular* (Vol. 3). University of Pennsylvania Press.
- Labov, W. 8: Waletzky, I. (1967). Narrative analysis: Oral versions of personal experience. *Essays on the verbal and visual arts*, 12-44.
- Ligeza, M. (1997). "Structural and Functional Analysis of Children's Narrative Texts". *Psychology of Language and Communication*, Vol.1, No.1. 39-52.
- Mayer, M. (1969). *Frog, where are you?*. New York: Dial Press.
- Nicolopoulou, A. (2011). Children's storytelling: Toward an interpretive and sociocultural approach. *Storyworlds: A Journal of Narrative Studies*, 3(1), 25-48.
- Otwinowska, A., Mieszkowska, K., Bialecka-Pikul, M., Opacki, M., & Haman, E. (2018). Retelling a model story improves the narratives of Polish-English bilingual children. *International Journal of Bilingual Education and Bilingualism*.
- Otwinowska, A., Opacki, M., Mieszkowska, K., Bialecka-Pikul, M., Wodniecka, Z., & Haman, E. (2022). Polish-English bilingual children overuse referential markers: MLU inflation in Polish-language narratives. *First Language*, 42(2), 191-215.
- Palmer, A. (2004). *Fictional Minds*. Lincoln: U of Nebraska P.
- Petersen, D. R., Gillam, S. L., & Gillam, R. R. (2008). Emerging procedures in narrative assessment: The index of narrative complexity. *Topics in Language Disorders*, 28, 115-130. doi:10.1097/01.TLD.0000318933.46925.86
- Peterson, C. (1990). The who when and where of early narratives. *Journal of Child Language*, 17, 433-455.
- Reilly, J. S. (1992). How to tell a good story: The intersection of language and affect in children's narratives. *Journal of Narrative and Life History*, 2, 355-377.
- Reilly, J., Losh, M., Bellugi, U., & Wulfeck, B. (2004). "Frog, where are you?" Narratives in children with specific language impairment, early focal brain injury, and Williams syndrome. *Brain and*

language, 88(2), 229-247.

Slobin, D. I. (1997). "The origins of grammaticizable notions: Beyond the individual mind". The crosslinguistic study of language acquisition, 5, 265-323.

Slobin, D. I. (2001). "14 Form-function relations: how do children find out what they are?" Language acquisition and conceptual development, 3, 406.

Toolan, M. J. (2001), Narrative: A Critical Linguistic Introduction (2nd edn). London: Routledge.

Uccelli, P., & Pérez, M. M. (2007). "Narrative and vocabulary development of bilingual children from kindergarten to first grade: Developmental changes and associations among English and Spanish skills". Language, Speech, and Hearing Services in Schools, 38(3), 225-236.

A Constructional Analysis of Compound Words taken from the Past Stem "Gasht" in Persian Language

Fatemeh Zohrabi¹

PhD in Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Adel Rafiei²

*Associate Professor in Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran
(Corresponding author)*

Received: May 1, 2023

Accepted: June 23, 2024

Abstract

The present study examined compound words ending in the past stem "Gasht" in construction morphology. This research tried to describe the diachronic and synchronic of the semantic variations and the schematic system of the words resulting from this construction. The data included 202 compound words collected from diachronic and synchronic corpuses of the Persian language, dictionaries, and Google search engine. Descriptive-analytical method was used to answer these questions: what are the systematic semantic variations of the compound words taken from the past stem "Gasht"? What is the superlative construction of compound words derived from the past stem "Gasht"? What are the variations of this construction in diachronic view? For this purpose, the extracted words were classified into four semantic categories based on their meaning. Then the main schema was determined. Diachronic studies showed that from this construction in the past centuries, the word "Golgashst" was created in a different meaning from what is used today. We also see changes in the functioning of this construction in the social media. By taking diachronic changes and describing the synchronicity of this construction, the schematic system of the construction [x- gasht] was obtained. In the schematic system of this construction, two productive constructions and two static constructions are evident.

Keywords: Constructional Morphology, Compound Word, Constructional Schema, "Gasht" Stem, Polysemy

1. Email: fateme.zohraabi@gmail.com

2. Email: a.rafiee@fgn.ui.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

تحلیلی ساختی از واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک گذشته «گشت» در زبان فارسی

فاطمه ظهراپی، دانش‌آموخته دوره دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران^۱
عادل رفیعی، دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)^۲

صص ۱۰۹-۱۲۸

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک گذشته «گشت» در چارچوب صرف ساختی پرداخته است. تلاش این پژوهش ارائه توصیفی همزمانی و در زمانی از تنوعات معنایی و نظام طرحواره‌ای ناظر بر واژه‌های حاصل از این ساخت بوده است. داده‌های پژوهش حاضر شامل ۲۰۲ واژه مرکب بوده که از پیکره‌های همزمانی و در زمانی زبان فارسی همچون پیکره فرهنگیار زبان فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پیکره پایگاه دادگان زبان فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پیکره بی‌جن‌خان، پیکره برخط گنجور زبان فارسی (ganjoor.net)، فرهنگ زانسو کشانی (۱۳۷۲) و لغتنامه دهخدا (۱۳۷۷) و نیز جستجوگر گوگل گردآوری شده‌اند. روش کار توصیفی-تحلیلی و هدف از پژوهش حاضر بررسی تنوعات معنایی موجود، توصیف ساخت ناظر بر این گروه از واژه‌ها و نیز نگاهی به عملکرد این ساخت در گذر زمان بوده است. برای این منظور ابتدا واژه‌های استخراج شده بر اساس معنی آن‌ها در چهار مقوله معنایی دسته‌بندی شدند. سپس طرحواره ناظر بر آن‌ها به دست داده شد. بررسی‌های در زمانی نشان داد از این ساخت در قرون گذشته، در معنایی متفاوت از آنچه امروزه به کار می‌رود، تولید شده است. همچنین با رواج فضای مجازی در سال‌های اخیر شاهد بروز برخی تغییرات در عملکرد این ساخت بوده‌ایم. با در نظر گرفتن تغییرات در چند معنایی ناظر بر این ساخت، در نهایت نظام طرحواره‌ای ساخت [X گشت] به دست داده شد. در نظام طرحواره‌ای این ساخت شاهد دو زیرساخت زایا بودیم که واژه‌های جدید از رهگذر آن‌ها تولید شده و دو ساخت ایستا که عامل انگیزتگی برخی واژه‌های موجود هستند.

کلیدواژه‌ها: صرف ساختی، چندمعنایی، ستاک گذشته «گشت»، واژه مرکب، اسامی مؤسسات گردشگری.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۳

1. fateme.zohraabi@gmail.com

2. a.rafiiei@fgn.ui.ac.ir

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

فرایند تولید کلمات مرکب با ساختار [X- ستاک گذشته فعل] از جمله فرایندهای بسیار زایای زبان فارسی است. در این ساخت، عنصری غیرفعلی در کنار ستاک گذشته فعل قرار گرفته و صفت، فعل یا اسم جدیدی همچون «کاربست»، «زخرید»، «سرآمد»، «شهرزاد»، «دم‌پخت»، «یادداشت» و جزء آن ساخته می‌شود. همان‌طوری که در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها خواهیم دید توصیف دقیق این فرایند کلی در گرو بررسی زیرساخت‌های بسیار متنوع آن است. در پژوهش حاضر، با اتخاذ رویکردی ساختی به زبان، به یکی از این زیرساخت‌ها یعنی کلمات مرکب برگرفته از ستاک گذشته فعل «گشتن» در چهارچوب صرف ساختی می‌پردازیم. در بررسی این ساخت به دنبال پاسخ به سه سؤال هستیم: واژه‌های مرکب مختوم به «گشت» از چه نوع تنوعات معنایی نظام‌مند برخوردارند؟ ساخت ناظر بر واژه‌های مرکب برگرفته از این ستاک چیست؟ این ساخت در گذر زمان چه تغییرات احتمالی داشته است؟ بر این اساس هدف از پژوهش حاضر بررسی تنوعات معنایی موجود، توصیف ساخت ناظر بر این گروه از واژه‌ها و نیز نگاهی به عملکرد این ساخت در گذر زمان است.

نوشته حاضر در پنج بخش تنظیم شده است. پس از بخش حاضر، در بخش دوم نگاهی به پیشینه پژوهش خواهیم انداخت. بخش سوم نیز به معرفی اجمالی صرف ساختی که چهارچوب نظری پژوهش حاضر است، خواهیم پرداخت. بخش چهارم به تجزیه و تحلیل داده‌ها اختصاص یافته است و بخش پنجم نیز جمع‌بندی مطالب ارائه شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در سنت مطالعات صرفی زبان فارسی، آثار متعددی به ترکیب پرداخته‌اند. از جمله مهم‌ترین این آثار می‌توان [کلباسی](#) (۱۳۷۱)، [عاصی](#) (۱۳۷۱)، [مقربی](#) (۱۳۷۲)، [دبیرمقدم](#) (۱۳۷۶)، [ماهوتیان](#) (۱۳۷۸)، [صادقی](#) (۱۳۸۳)، [طباطبایی](#) (۱۳۸۲، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶)، [خیاز](#) (۱۳۸۶)، و [شقایی](#) (۱۳۸۶) اشاره کرد. این طیف از مطالعات، اغلب به توصیف ویژگی‌های صوری واژه‌های مرکب پرداخته‌اند و توجه چندانی به تنوعات معنایی و ویژگی‌های ساختی آن‌ها و نیز ملاحظات در زمانی نداشته‌اند. در این بین، ترکیباتی که جزء دوم آن‌ها را ستاک‌های فعلی تشکیل می‌دهد نظر برخی پژوهشگران را به خود جلب کرده است. [صادقی](#) (۱۳۸۳) را شاید بتوان مهم‌ترین اثر در این بین دانست که نگاهی جامع به این نوع ترکیبات در زبان فارسی دارد. [صادقی](#) (۱۳۸۳) به رابطه متفاوت بین دو جزء در این نوع ترکیبات بر اساس لازم یا متعدی بودن و نیز ستاک حال یا گذشته بودن جزء دوم اشاره می‌کند. وی در خصوص ترکیباتی که

جزء دوم آن را ستاک گذشته تشکیل می‌دهد چنین بیان می‌کند: فعل‌هایی که این ستاک‌ها از آن‌ها گرفته شده‌اند تقریباً همه متعدی‌اند و ستاک‌های مورد بحث، همه معنی مفعولی دارند، مانند «خداداد و زر خرید». [صادقی \(۱۳۸۳: ۱۱\)](#) همچنین به عنوان انواع روابط بین دو جزء اول و دوم به این موارد اشاره می‌کند: جزء اول در حکم کشگر جزء دوم (مثل خداداد)؛ جزء اول به عنوان متمم حرف اضافه‌ای جزء دوم (سنگ بست)؛ جزء اول در نقش قید مکان جزء دوم (ته نشست)؛ جزء اول در حکم قید زمان جزء دوم (پیش خرید) و جزء اول به عنوان قید کیفیت جزء دوم (نوزاد).

معرفی صرف ساختی در سالیان اخیر باعث شده است به این موضوع در زبان فارسی از منظر ساختی نیز توجه شود. از جمله این آثار: [ایمانی و همکاران \(۱۳۹۷\)](#) به بررسی ساخت محور نام‌اندام (دل) در چهارچوب صرف ساختی پرداخته‌اند. در این پژوهش، نویسندگان نشان می‌دهند واژه‌های مرکب متشکل از (دل) از نظر معنا و نوع ارجاعشان به دو مقوله معنایی اصلی به مفهوم عامل و مفهوم ویژگی طبقه‌بندی می‌شوند. [عظیم‌دخت و رفیعی \(۱۳۹۸\)](#) نیز با استفاده از چهارچوب صرف ساختی به بررسی تنوعات معنایی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال (پز) دارای مفهوم عاملی در زبان فارسی پرداخته‌اند. مقاله‌های [عظیم‌دخت و رفیعی \(۱۳۹۸\)](#)، [عظیم‌دخت، رفیعی و آدرینگ \(۲۰۲۲\)](#)، و [رفیعی و عظیم‌دخت \(۲۰۲۳\)](#) به طور خاص به واژه‌های مرکب مختوم به ستاک حال پرداخته‌اند؛ اما مقاله [ظهرایی و رفیعی \(۱۴۰۱\)](#) مرتبط‌ترین اثر به مقاله حاضر است. [ظهرایی و رفیعی \(۱۴۰۱\)](#) تنوعات معنایی و طرحواره‌های ناظر بر ساخت کلمات مرکب مختوم به ستاک گذشته «بست» را از منظری ساختی بررسی کرده و نشان داده‌اند که واژه‌های دارای این ساخت می‌توانند به صورت بالفعل و بالقوه در سه مقوله معنایی اسم کنش، اسم مکان و اسم ابزار قرار بگیرند. آن‌ها با استفاده از چهارچوب صرف ساختی [بوی^۱ \(۲۰۱۰\)](#) نظام طرحواره‌ای این ساخت را به دست داده‌اند.

[آرکودیا^۲ \(۲۰۱۲\)](#) نیز در چهارچوب صرف ساختی به واژه‌های مرکب و مشتق پرداخته و معانی آن‌ها و نیز مفهوم هسته را در نقش ساخت جستجو می‌کند و عدم کارآمدی رویکردهای سنتی در این مورد نشان می‌دهد. [آپا^۳ \(۲۰۱۳\)](#) نیز واژه‌های غیر بسیط زبان آکان^۴ را در این چهارچوب بررسی کرده است. وی به تفصیل به توصیف ویژگی‌های

1. G. Booi
2. G. Arcodia
3. Appah
4. Akan

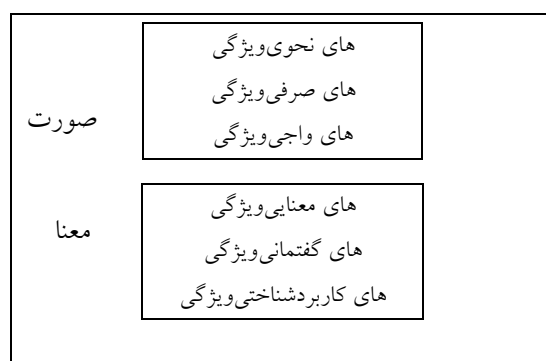
صوری و معنایی تمام ترکیب‌های مشاهده شده و اسامی واژگانی شده می‌پردازد. [بوی و آدرینگ^۱ \(۲۰۱۸\)](#) نیز نشان می‌دهند که چگونه می‌توان الگوهای صرفی را در قالب طرحواره‌های ساختی زایا و غیرزایا صورت‌بندی کرد. پژوهش حاضر در امتداد بررسی جامع‌تر ساخت‌های مرکب با ستاک گذشته فعل در فارسی است که یکی از ساخت‌های بسیار رایج در زبان فارسی است. با توجه به رفتارهای متفاوت طرحواره‌های ناظر بر کلمات مرکب با ستاک‌های گذشته متفاوت، ارائه توصیفی جامع از ساخت [X- ستاک گذشته فعلی] در گرو بررسی عملکرد تعداد هر چه بیشتر ستاک‌های فعلی گذشته در زبان فارسی است. پژوهش حاضر قصد دارد با بررسی و تحلیل واژه‌های مرکب مختوم به ستاک گذشته فعل «گشتن» به صورت همزمانی و در زمانی و با اتخاذ رویکردی ساختی به این مهم بپردازد.

۳. صرف ساختی

رویکرد ساختی به صرف، رویکردی شناختی و واژه‌بنیاد است. اصطلاح صرف ساختی را نخستین بار [بوی \(۲۰۰۵\)](#) برای توصیف و تبیین الگوهای صرفی به کار برد. صرف ساختی متأثر از دستور ساختی [گلدبرگ^۲ \(۱۹۹۵\)](#) است. این نظریه به منظور توصیف و تبیین ساختارهای صرفی، اصول و مفاهیم اصلی دستور ساختی را از ساخت نحو به حوزه صرف وارد کرده است. در حقیقت، رویکرد صرف ساختی تلاش دارد تا بینش عمیق‌تری از رابطه میان نحو و صرف ارائه دهد ([بوی، ۲۰۱۰ الف](#)). براساس این دیدگاه، کلیت دانش زبانی را می‌توان در قالب ساخت‌ها توصیف و تبیین کرد. [بوی \(۲۰۰۵\)](#) معتقد است که همچون ساختارهای نحوی، ساختارهای صرفی را نیز می‌توان در قالب ساخت‌ها دید اما باید توجه داشت که ساخت‌های مربوط به حوزه صرف متفاوت از ساخت‌های متعلق به حوزه نحو هستند. در این رویکرد واژه‌بنیاد، ساختار درونی واژه‌های پیچیده و روابط همنشینی بین اجزای هر ساخت زبانی بر مبنای مقایسه همبستگی‌های بین صورت و معنا صورت می‌گیرد ([بوی، ۲۰۰۹](#)). صرف ساختی بیان می‌کند که هر نشانه زبانی متشکل از جفت‌شدگی نظام‌مند و قراردادی صورت و معنا است ([بوی، ۲۰۰۵: ۱۰](#)). به این ترتیب، بُعد صوری هر واژه اطلاعات مربوط به مشخصات واجی، صرفی و نحوی را دربرمی‌گیرد و بُعد معنایی آن شامل مشخصات و ویژگی‌های معنایی، کاربردشناختی و گفتمانی می‌شود. در این رویکرد، هر نشانه زبانی، واژه، مدخلی در واژگان دارد که به اطلاعات واجی، واژه-نحوی و معنایی مربوط به آن واژه متصل است. به اعتقاد [بوی \(۲۰۱۲: ۲۰۱۵\)](#)

1. Booij & Audring
2. Goldberg

ساخت‌های صرفی به‌وسیلهٔ طرحواره‌های ساختی بازنمایی می‌شوند؛ به‌عبارت‌دیگر، این طرحواره‌ها ابزارهای بازنمایی ساخت‌های صرفی هستند. در این ارتباط، بوی (۲۰۱۰: ۴) به نقل از [دونینگ^۱: ۱۹۹۸: ۸۲۱](#) بیان می‌کند «ارتباط معنایی بین دو قسمت یک کلمه مرکب، تنها منحصر به طرحواره نیست بلکه باید معنای اجزای کلمه مرکب، دانش دایره‌المعارفی و اطلاعات بافتی نیز در نظر گرفته شود».



نمودار ۱: ساخت در رویکرد صرف ساختی (Croft, 2007: 479)

همان‌طور که در نمودار یک شاهد هستیم یک ساخت از دو بخش معنا و صورت تشکیل شده است. طبق صرف ساختی بخش صورت یک ساخت شامل اطلاعات نحوی، صرفی و واجی ساخت است و بخش معنا شامل ویژگی‌های معنایی، گفتمانی و کاربردشناختی ساخت می‌شود. در رویکرد صرف ساختی، طرحواره‌ها حاصل تعمیم‌های ذهنی هستند و برای اطلاعات زبانی و غیرزبانی تشکیل می‌شوند. در صرف ساختی، طرحواره‌های زبانی از درجهٔ انتزاع بالایی برخوردار هستند و از تعمیم شباهت‌هایی میان تعدادی ساخت منفرد با درجهٔ انتزاع پایین شکل می‌گیرند (بوی، ۲۰۰۸). بوی (۲۰۱۵: ۱۰۷) دو نقش عمده برای طرحواره‌های ساختی در نظر می‌گیرد: ۱. طرحواره‌ها نحوه تشکیل صورت نوواژه‌ها را تعیین می‌کنند؛ ۲. طرحواره‌ها درجاتی از انگیزتگی در واژگان ایجاد می‌نمایند؛ به صورتی که میزان دلبخواهی بودن رابطه صورت و معنای واژه را کاهش می‌دهند. طرحواره‌ها موتورهای تولید در واژه‌سازی و تصریف هستند. همچنین بخشی از دانش زبانی هستند که در واژگان ذهنی و به صورت سلسله مراتبی سازمان‌دهی شده‌اند (ماسینی و آدرینگ، ۲۰۱۹: ۱۴).

همچنین، ساخت‌ها در صرف ساختی از درجات مختلفی از میزان پیچیدگی (complexity) و خاص‌شدگی

برخوردار هستند. از این رو، روابط جانشینی مجموعه واژه‌های موجود در زیربنای طرحواره‌های زبانی تعیین ویژگی، مشخصات صوری و معنایی آن‌ها قرار می‌گیرد. به این علت در رویکرد صرف ساختی، واژه نه تنها کوچک‌ترین واحد زبانی، بلکه کوچک‌ترین نشانه زبانی محسوب می‌گردد. یکی دیگر از مفاهیم اساسی واژگان^۱ است که از ساختاری سلسله مراتبی در این رویکرد برخوردار است. صرف ساختی معتقد است که واژگان ناشی از وجود طرحواره و زیر طرحواره‌ها است (بوی، ۲۰۱۰: ۲۵-۲۶). از نظر بوی (۲۰۰۷: ۲) واژگان مجموعه‌ای از واژه‌های بسیط نیست، بلکه زنجیره‌های واژگانی را نیز شامل می‌شود. با توجه به اینکه کاربران زبان افزون بر واژه‌های بسیط، تعداد قابل توجهی واژه غیر بسیط، عبارات اصطلاحی، گروه‌ها و جمله‌هایی با ویژگی‌های منحصر به فرد و قراردادی را نیز به کار می‌برند (فیلمور^۲، کی و اکائر^۳ ۱۹۸۸)، می‌توان مدعی شد که این واحدها نیز در واژگان ثبت شده‌اند. در این ارتباط، بوی (۲۰۰۷: ۲) تحقق دو شرط قراردادی شدگی و ترکیب‌ناپذیری معنایی را برای ثبت هر واحد واژگانی در واژگان ذهنی ضروری می‌داند. با توجه به آراء بوی (۲۰۰۷: ۲)، می‌توان مثال‌های مشابهی را در زبان فارسی مطرح کرد: واژه «خرید» واژه بسیط است. «ز خرید» و «چلوکباب» واژه غیر بسیط و «کله‌اش بوی قورمه‌سبزی می‌دهد» یک عبارت اصطلاحی است که در واژگان کاربران زبان فارسی ثبت شده است. با این وجود، بوی (۲۰۱۰ الف: ۱۵) معتقد است که با توجه به اینکه تکواژها فاقد جفت‌شدگی مستقل صورت و معنا هستند، ساخت محسوب نمی‌شوند، بنابراین مدخلی نیز نمی‌توانند در واژگان داشته باشند. از دید بوی (۲۰۰۷: ۴۳)، «حضور تکواژها در فهرست واژگان باقی‌مانده دیدگاه صرف تکواژ-بنیاد است. تکواژهای وابسته بخشی از طرحواره‌های صرفی را تشکیل می‌دهند و معنی‌شان فقط از طریق ساخت صرفی که در آن ظاهر می‌شوند، تعیین می‌شود».

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر ۲۰۲ واژه استخراج شده است. این داده‌ها از پیکره در زمانی فرهنگیار زبان فارسی، پیکره پایگاه دادگان زبان فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پیکره بی‌جن‌خان، پیکره برخط گنجور زبان فارسی^۴، فرهنگ زانسو (۱۳۷۲) و لغتنامه دهخدا (۱۳۷۷) جمع‌آوری

1. Lexicon
2. Fillmore
3. O'Connor
4. Ganjoor.net

شده‌اند^۱. همچنین برای شناسایی نوواژه‌های حاصل از این ساخت از جستجوگر گوگل بهره گرفته شده است. در گام اول واژه‌های استخراج شده بررسی شده و مقوله‌های معنایی آن‌ها توصیف می‌شود. سپس طرحواره ناظر بر این واژه‌ها به دست داده می‌شود. آنگاه با اتخاذ منظری در زمانی به بررسی تغییرات احتمالی در عملکرد ساخت ناظر خواهیم پرداخت و در نهایتاً نظام طرحواره‌ای ناظر بر این نوع واژه‌های مرکب توصیف خواهد شد.

۴. تحلیل ساختی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک گذشته «گشت»

در این قسمت به بررسی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک گذشته «گشت» بر اساس رویکرد صرف ساختی (بوی ۲۰۱۰) می‌پردازیم. برای دست‌یابی به واژه‌های مرکب دارای ساخت [X-گشت] از پیکره در زمانی فرهنگیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پیکره همزمانی پژوهشگاه علوم انسانی، پیکره بی‌جن‌خان، فرهنگ زانسو (۱۳۷۲)، لغتنامه دهخدا (۱۳۷۷)، و پایگاه اینترنتی شعر و نثر زبان فارسی به نام گنجور استفاده شده است. همچنین برای دسترسی به نوواژه‌های دارای این ساخت از جستجوگر گوگل و نرم‌افزار ارتباط جمعی فضای مجازی بهره برده‌ایم. با توجه به داده‌های به دست آمده از پیکره‌های پژوهش، تعداد ۲۰۲ اسم با ساخت [X-گشت] استخراج شده است که برخی از این واژه‌ها عبارتند از:

جدول شماره ۱: داده‌های دارای ساخت [X-گشت]،

استخراج شده از پیکره پژوهش

گشت‌الی	گشت‌سفیران	گشت‌تهران	گشت‌روپال	آتا گشت	گشت‌آسمان
گشت، صبا	گشت‌رادین	پارساگشت	آرازگشت	طاهاگشت	گشت‌جهان
گشت‌نیکان	گشت‌فروزان	گشت‌شعاع	گشت‌عتیق	گشت‌نهاد	گشت‌کوه
ایل گشت	گشت‌نامی	شهریارگشت	گشت‌ترک	گشت‌گرشاسب	گشت‌الیت
گشت‌الماس	مهرآبادگشت	گشت‌آبنوس	همسفرگشت	بهرورزگشت	گشت‌کیهان
گشت‌لاله	گشت‌مبین	گشت‌آسایش	گشت‌یاری	نیکاگشت	آرمیتاگشت
گشت‌رحمان	یکتاگشت	کوشاگشت	گشت‌کرج	هورگشت	مهرگشت

۱. در اینجا نهایت سپاس خود را از آقای اردوان امیری‌نژاد و خانم افسانه گودرزی به خاطر مساعدتشان در دسترسی نگارندگان این مقاله به داده‌های پیکره در زمانی فرهنگیار و نیز آقای دکتر مسعود قیومی برای کمک‌های ارزشمندشان در استخراج داده‌های پایگاه دادگان زبان فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ابراز می‌داریم.

گشت سبجان	مانیاگشت	درناگشت	گشت سپاهان	گشت شادان	اسپاداناگشت
چلیپاگشت	گشت تانی	گشت طاووس	گشت سامان	گشت هرمس	گشت سبلان
گشت پرهام	گشت رازی	گشت فدک	گشت باران	پرشیاگشت	گشت شهراد
الیادگشت	گشت غزال	گشت قصران	ماهورگشت	گشت شاهرخ	گشت احسان
گشت روئین	گشت زمان	گشت تندیس	گشت آذین	لیاگشت	اوستاگشت
گشت ماهیان	گشت همراهان	گشت روشن	گشت باری	گشت عالی	هوراگشت
گشت شمیران	ایلیاگشت	اصفهان گشت	گشت گیلان	گشت رابین	پارسه گشت

با بررسی معنی واژه‌های مرکب استخراج شده و رابطه معنایی بین دو جزء آن‌ها، مشخص می‌شود که این واژه‌ها به‌طورکلی در چهار مقوله معنایی امکان دسته‌بندی دارند:

گروه اول واژه‌هایی هستند که جایگاه متغیر غالباً با اسم - خاص یا عام - و نیز صفت جایگزین می‌شود. این گروه بیشترین تعداد واژه‌های حاصل از این ساخت را به خود اختصاص داده‌اند. اسم‌هایی چون «الی گشت، ایلیاگشت، آرتاگشت، نگین گشت، طهاگشت، مانیاگشت، غزال گشت، آذین گشت، نامی گشت، پارساگشت، روئین گشت و پرهام گشت» از جمله این واژه‌ها هستند. واژه‌هایی که در جایگاه متغیر قرار می‌گیرند معمولاً بر اساس نام مؤسس شرکت یا یکی از نزدیکان وی، ویژگی مورد علاقه وی و در کل بنا بر سلیقه فرد مؤسس برگزیده می‌شوند. این واژه‌ها ارتباط چندانی با فعالیت و خدمات شرکت ندارد و صرفاً یادآور نام یا ویژگی کسی یا چیزی است که از نظر مؤسس شرکت حائز اهمیت است. به‌عنوان نمونه واژه‌ای مانند «آرتاگشت» نام یک موسسه گردشگری است اما به معنای «گشتن با آرتا» یا «گشتن در آرتا» و جزء آن نیست بلکه شخص پایه‌گذار شرکت بنابر سلیقه شخصی یا تعلقات خاطرش به اسم «آرتا»، آن را برگزیده و با استفاده از الگوی [X- گشت] آن را ساخته و برای نام‌گذاری شرکت خود از آن استفاده کرده است. در کل رابطه دقیق بین ستاک «گشت» و معنی جزء اول را اطلاعات برون زبانی رقم می‌زند.

گروه دوم شامل واژه‌هایی است که جزء اول آن‌ها را اسامی مکان تشکیل می‌دهند. به‌عنوان نمونه‌هایی از این دست واژه‌ها می‌توان به «جهان گشت، ایل گشت، کوه گشت، هورامان گشت، عالم گشت، فدک گشت، معراج گشت، گیتاگشت، فضاگشت، کیهان گشت، تهران گشت، ایران گشت، گیلان گشت، شمیران گشت، و کربلاگشت» اشاره کرد. در تمامی این موارد می‌توان مفهوم «گشتن در جایی که جزء اول بدان ارجاع می‌دهد»

را شاهد بود. به‌عنوان نمونه به هنگام مواجهه با واژه‌ای نظیر «گیلان گشت» انتظار می‌رود این موسسه به‌طور تخصصی به گردشگری در گیلان پردازد. با این حال این بدان معنی نیست که حوزه عملکرد موسسه نمی‌تواند فراتر برود. موسسه‌ای با نام «گیلان گشت» می‌تواند تورهای بسیار متنوعی خارج از گیلان و حتی خارج از کشور برگزار کند. لذا شاهدیم حتی وقتی این واژه از مفهوم اولیه «گشتن در گیلان» فاصله می‌گیرد نیز نوعی ارتباط با گیلان را کماکان در خود دارد. حال یا موسسه در گیلان است، یا مؤسس آن اهل گیلان است و یا بنا به هر دلیلی اسم گیلان برای مؤسس آنقدر جذاب بوده که ترجیح داده آن را در اسم بنگاه تجاری خود بگنجاند. همین موضوع در مورد دیگر واژه‌های این مقوله نیز صادق است. نظیر آنچه در مورد واژه‌های گروه اول شاهد بودیم، در اینجا نیز نوع ارتباط بین معنی دو جزء در این دست از واژه‌ها را اطلاعات برون زبانی رقم می‌زند و می‌تواند بسیار متنوع باشد. وجود چنین ارتباطی باعث می‌شود در مواجهه با موسسه‌ای مثل «کوه گشت» انتظار تورهای کوه‌نوردی یا به‌طور کل طبیعت‌گردی بیشتری داریم. همچنین از موسسه‌ای با نام «معراج گشت» انتظار داریم که بیشتر برگزارکننده سفرهای زیارتی و مذهبی باشد. اطلاعات برون زبانی همچنین باعث می‌شود که موسسه‌ای با نام «تهران گشت» را علاوه بر برگزارکننده تورهای تهران‌گردی، برگزارکننده تورهای خارج از تهران نیز بدانیم و احتمالاً چنین فرض کنیم که محل تأسیس آن شهر تهران بوده است. مقایسه معنی مورد انتظار در واژه «تهران گشت» با مثلاً «گیلان گشت» نقش اطلاعات برون زبانی را برجسته می‌کند.

گروه سوم واژه‌هایی هستند که جزء اول آن‌ها به محل عبور وسایل نقلیه مربوط به سفر اشاره دارند، واژه‌هایی چون «آسمان‌گشت، پروازگشت، دریاگشت و سپهرگشت» به این گروه تعلق دارند. تمامی این واژه‌ها معنی «گشتن از طریق معنی جزء اول» را در خود دارند. در اینجا نیز علیرغم معنی ساختاری و اولیه، گستره و نوع خدمات ارائه شده توسط موسسه را اطلاعات برون زبانی و امکان برقراری روابط متنوع بین دو جزء تشکیل می‌دهد. برای نمونه انتظار می‌رود موسسه‌ای با نام «آسمان‌گشت» بیشتر خدمات مسافرت هوایی ارائه دهد اما این بدان معنی نیست که این موسسه خدمات گردشگری دیگری ارائه ندهد.

گروه چهارم شامل واژه‌هایی است که جزء اول آن‌ها نوعی مفهوم کیفیت را می‌رسانند. به‌عنوان نمونه‌هایی از این دست واژه‌ها، می‌توان به «آسایش‌گشت، نشاط‌گشت و رفاه‌گشت» اشاره کرد. این نوع کلمات علاوه بر مفهوم گردشگری، کیفیت آن را نیز بیان می‌کنند. برای نمونه واژه «رفاه‌گشت» معنی «گشتن با رفاه» را برجسته می‌کند. در مقوله‌بندی معنایی به دست داده شده ذکر سه نکته ضروری است: اول آنکه تمامی این واژه‌ها به اسامی

شرکت‌ها و مؤسسات گردشگری ارجاع می‌دهند. این واژه‌ها قدمت چندانی ندارند و شکل‌گیری آن‌ها پس از رواج شرکت‌های جهانگردی در دنیا و متعاقباً در ایران بوده است. تأسیس اولین شرکت‌های گردشگری در دنیا به اوایل قرن نوزدهم میلادی در انگلستان برمی‌گردد. در ایران نیز اولین آژانس مسافرتی در سال ۱۳۲۴ تأسیس شده است.^۱ ورود پدیده جدید سفر با آژانس‌های مسافرتی و استقبال مردم از این پدیده سبب شده است دفاتر متعددی برای این امر ایجاد شود و همزمان نیاز به نام‌گذاری این دفاتر نیز ایجاد شده است. یکی از راه‌های نام‌گذاری دفاتر، شرکت‌ها، مؤسسات و جز آن استفاده از الگوی ساخت کلمات مرکب برگرفته از ستاک گذشته فعل «گشتن» بوده است.

دوم آن که یک واژه ممکن است در بیش از یک مقوله معنایی جای بگیرد؛ به عبارت دیگر این مقوله‌ها با هم سازگارند و همدیگر را نقض نمی‌کنند. به عنوان نمونه واژه‌ای مثل «رها گشت» هم می‌تواند در مقوله اول جای بگیرد و هم در مقوله چهارم قرار بگیرد.

نکته سوم آن که آنچه معنی نهایی هر کدام از واژه‌ها را رقم می‌زند نوع رابطه بین دو جزء است. به بیان دیگر، اگرچه معنی واژگانی جزء اول نقش مهمی در شکل‌گیری معنی کل واژه دارد، اما نوع رابطه بین این دو و اطلاعات برون زبانی نقش اساسی‌تری بر عهده دارد. در واقع تعیین دقیق نوع رابطه معنایی بین دو جزء در این واژه‌ها منوط به اطلاعات دایره‌المعارفی و بافتی است. اهمیت نقش رابطه بین دو جزء را در نمونه‌هایی در سطور بالا شاهد بودیم. حال بنا بر آنچه ذکر شد می‌توان ساخت زیر را برای کلمات مرکب مختوم به ستاک گذشته فعل «گشتن» به دست داد:

$$< [Nj \text{ موسسه گردشگری مرتبط با مفهوم } iX] \leftrightarrow [Nj \text{ } [X]N/ADJi \text{ [gasht]}_{\text{past stem}}] >$$

طبق این صورت‌بندی در سمت چپ شاهد اطلاعات صوری و در سمت راست شاهد اطلاعات معنایی هستیم. در این ساخت نمایه «N» به «Noun» و «adj» به «Adjective» اشاره دارد و از نمایه‌های «i» و «j» نیز برای نشان دادن هم‌نمایی‌های بین دو بخش استفاده شده است. این ساخت در جایگاه متغیر خود پایه‌های عمدتاً اسمی و گاه صفتی را می‌پذیرد و نام شرکت گردشگری تولید می‌کند. نکته حائز اهمیت این است که برای مقوله‌های معنایی چهارگانه بالا، نیازی به قائل شدن به زیرساخت‌های مجزا و مستقل نیست. شکل‌گیری این مقولات صرفاً یک مساله

۱. برای اولین بار فردی به نام رابرت اسمارت در سال ۱۸۲۲ در انگلستان برای سفر دریایی با کشتی بخار ثبت نام انجام داده و در ایران نیز شخصی به نام ابوالقاسم مهاجری در سال ۱۳۲۴ اولین آژانس مسافرتی را ثبت کرده است (برگرفته از نشریه صنعت و توریسم، ۱۳۹۸).

معنایی و حاصل تعامل بین دو جزء شرکت کننده در کلمه و تعیین نوع رابطه بین آن دو بر اساس ملاحظات برون زبانی است. نکته آخر این که این ساخت با توجه به نیازی که در جامعه برای نام‌گذاری شرکت‌های گردشگری وجود دارد یک ساخت زایا در نظام واژه‌سازی زبان فارسی است.

پرسش بعدی پژوهش حاضر این است که ساخت [X-گشت] در گذر زمان دچار چه نوع تغییرات احتمالی شده است؟ ساخت [X ستاک گذشته فعل] یک ساخت زایا در زبان فارسی است. حال سؤال این است که آیا ساخت [X گشت] در پیشینه زبان فارسی و قبل از رواج شرکت‌های گردشگری نیز مورد استفاده قرار گرفته است؟ سؤال دیگر این که با گسترش روزافزون فضای مجازی آیا شاهد تغییر یا نوآوری در ساخت [X گشت] هستیم؟

برای پاسخ به سؤال اول نیاز به بررسی داده‌های در زمانی زبان فارسی است. بر اساس داده‌های استخراج شده از پیکره در زمانی فرهنگیار و نیز پیکره بر خط گنجور، مشخص می‌شود واژه «گل گشت» به عنوان یک واژه قدیمی و به نظر پربسامد با این ساخت تولید شده و کاربرد داشته است. قدیمی‌ترین شاهد برای این واژه در پیکره مورد استفاده به قرن چهارم هجری قمری در اشعار باباطاهر بازمی‌گردد. این واژه در لغت‌نامه دهخدا چنین توصیف شده است: «سیر گل؛ سیر جاهای مرغوب، جای خوشایند و مطبوعی برای سیر و تفرج اگر مخصوصاً دارای گل سرخ و دیگر گل‌ها و ریاحین باشد، همچنین نام مکانی در اطراف شیراز است». در فرهنگ معین و عمید نیز چنین آمده است: «گردش در گلزار، جای تفریح و تفرج در گلزار و صحرا». با توجه به تعاریف موجود در فرهنگ‌های لغت و نیز شاهد‌های استخراج شده مشخص می‌شود که این واژه در دو معنی اسم کنش و اسم مکان به کار می‌رود. برخی نمونه کاربردهای این واژه را در مثال‌های زیر می‌بینیم.

۱. به وفا کوش که از دوست وفا خوش باشد
بی تو ای گل سر گلگشت چمن نیست مرا
(امیرخسرو دهلوی، قرن هفتم).
۲. نقد هستی چو می‌رود باری
صرف گلگشت گلستان باشد
(وحشی بافقی، قرن نهم).
۳. کاش پیوسته گل و سبزه و صحرا باشد
گلرخان را سرگلگشت و تماشا باشد
(شهریار).
۴. آن آهوی خوش خط و نکوخال که در دشت
که راند سوی جوی و گهی تاخت به گلگشت
(ملک الشعرای بهار)

۵. بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلّا را
(حافظ، قرن هشتم)

در مثال‌های ۱ تا ۳ واژه «گلگشت» در معنی گشتن در محلی سرسبز و پر گل به کار رفته است؛ اما همین واژه در مثال‌های ۴ و ۵ از معنی جا و محل برخوردار است. لذا مشاهده می‌شود که این واژه در دو مفهوم «اسم کنش» و «اسم مکان» به کار رفته است. نکته قابل توجه این که طبق بررسی پیکره در زمانی فرهنگیار، «گلگشت» تنها واژه قدیمی حاصل از این ساخت است که قدمتش دست کم به قرن چهارم هجری قمری می‌رسد. سایر واژه‌های به دست آمده متعلق به دوره معاصر زبان فارسی هستند. مشاهده کاربرد این ساخت برای تولید اسم مکان و اسم کنش در گذشته و اسم مؤسسات گردشگری در زمان حال از اهمیت نظری برخوردار است. این وضعیت نشان می‌دهد که ساخت کلی [x ستاک گذشته] می‌تواند به فراخور نیاز کاربردی به‌طور بالقوه به زیرساخت‌های مختلفی با معنای اسم کنش، اسم مکان و جزء آن منشعب شود. با توجه به توضیحات بیان شده می‌توان طرحواره ایستای ناظر بر واژه «گلگشت» را در دو مفهوم اسم کنش و اسم مکان به ترتیب چنین صورت‌بندی کرد:

$$< [N_j] \text{ اسم عمل گشتن مرتبط با معنای } x \leftrightarrow [N_i \text{ [gasht]}_{\text{past stem}}] [x] >$$

$$< [N_j] \text{ اسم محل گشتن مرتبط با معنای } x \leftrightarrow [N_i \text{ [gasht]}_{\text{past stem}}] [x] >$$

با به کار گرفتن واژه «گلگشت» از دست کم قرن ۴ هجری قمری با معنای اسم کنش و اسم مکان – که به نظر می‌رسد بسامد رخداد آن قابل توجه است – زیرساخت اسم کنش و اسم مکان برای این ساخت شکل گرفته اما احتمالاً نیاز به تولید واژه‌های بیشتری با این معنای در جامعه زبانی آن دوران احساس نشده است. با توجه به اینکه کاربر امروز زبان فارسی نسبت به ساخت ناظر بر این واژه آگاه است اما آن را برای تولید نمونه‌های جدید به کار نمی‌برد؛ زیر طرحواره‌های توصیف شده در بالا ساخت‌هایی غیرزایا و به اصطلاح ایستا در واژگان زبان فارسی هستند. وجود این نوع طرحواره‌ها در شبکه واژگان یک زبان باعث انگیزتگی واژه‌هایی می‌شود که به آن طرحواره‌ها تعلق دارند (بوی و آدرینگ، ۲۰۱۸). در مورد واژه «گلگشت»، گویشور فارسی زبان نسبت به ساخت ناظر بر آن آگاهی دارد اما دیگر از این ساخت برای تولید نمونه‌های جدید استفاده نمی‌کند. اهمیت نظری این وضعیت آن است که به نوعی نشان‌دهنده قراردادی‌شدگی در نظام‌های طرحواره‌ای است. این وضعیت تأیید کننده این ادعاست که هر ساخت [x ستاک گذشته] به‌طور بالقوه قابلیت انشعاب به زیرساخت‌های متنوعی را دارد به شرط آنکه نیاز کاربردی به تولید

واژه‌هایی با آن مفهوم در جامعه شکل بگیرد. رفیعی و عظیم‌دخت (۲۰۲۳) وجود چنین وضعیتی را در ساخت [X] ستاک حال نشان داده‌اند.

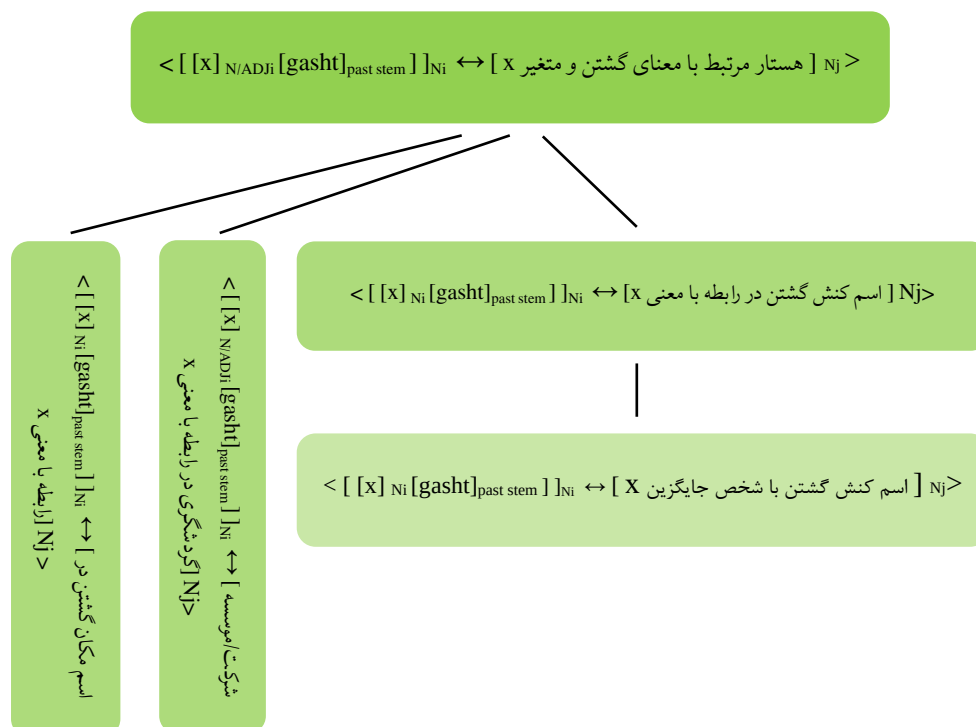
علاوه بر آنچه ذکر شد شاهد تغییر دیگری نیز در کارکرد این ساخت هستیم که پدیده‌ای بسیار جدید و متعلق به فضای مجازی است. در فضای مجازی و به‌طور مشخص در تبلیغ خدمات گردشگری غیررسمی شاهد واژه‌هایی هستیم که جایگاه X را در آن‌ها اسم راهنمای تور پُر کرده است. این مورد از این جهت که اسم شخص به جای X در ساخت قرار می‌گیرد و واژه‌هایی چون «غزال‌گشت»، «بهنام‌گشت»، «رهام‌گشت»، «سپهرگشت»، «نیلاگشت»، «ایلیاگشت»، «دلنیاگشت» را به ما می‌دهد در ظاهر مشابه مقوله اول در دسته‌بندی ارائه شده در سطور بالاست. در حالی که آن واژه‌ها به موسسه‌ای گردشگری ارجاع می‌دادند، در اینجا معنی «گشتن با شخص X» برجسته شده است. به‌عنوان مثال با دیدن واژه «سپیده‌گشت» در یک صفحه اینستاگرامی این مفهوم می‌تواند شکل گیرد که شخصی به نام سپیده مسافران را به گردش می‌برد و به عبارتی معنی «گردش با سپیده» برجسته می‌شود. به نظر می‌رسد این کاربرد جدید به نوعی احیای معنی اسم کنش مستتر در این ساخت است. در واقع با روی کار آمدن فضای مجازی و ایجاد کسب و کارهای خانگی و فرد-محور و مساله برندسازی هر شخص ترجیح می‌دهد از نام خود برای ایجاد کسب و کارش استفاده نماید و به نوعی انحصاری عمل کند. انواع شبکه‌های مجازی و در صدر آن‌ها اینستاگرام فضایی ایجاد کرده که فرد با ایجاد صفحه‌ای بتواند به ارائه خدمات بپردازد. این مساله از این جهت با واژه‌های مرکب مختوم به ستاک «گشت» گره می‌خورد که افرادی که در زمینه تورهای گردشگری در قالب راهنما یا مدیریت تور عمل می‌کنند ترجیح می‌دهند در جایگاه متغیر ساخت [X گشت] نام خود را به‌عنوان برگزارکننده تور بگنجانند و با هماهنگی با یک آژانس دارای مجوز و یا بدون هماهنگی اقدام به بردن مسافر به مناطق گردشگری کنند^۱. بدین ترتیب واژه‌های مختوم به ستاک «گشت» علاوه بر نام‌گذاری مؤسسات گردشگری، برای نام‌گذاری فعالیت‌های گردشگری نیز استفاده می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی واژه‌های مرکب مختوم به ستاک گذشته «گشت» در چارچوب صرف ساختی پرداختیم. هدف از پژوهش حاضر پاسخ به این سؤالات بود: واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک گذشته «گشت» از چه تنوعات معنایی

۱. به‌عنوان نمونه‌های واژه‌های موجود با این کاربرد می‌توان به صفحات مجازی «غزال‌گشت»، «شادی‌گشت»، «بهنام‌گشت» و «دلبرگشت» اشاره کرد.

نظام‌مندی برخوردارند؟ ساخت ناظر بر واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک گذشته «گشت» چیست؟ این ساخت از منظر درزمانی از چه تنوعاتی برخوردار است؟ بدین منظور با جستجو در پیکره درزمانی و همزمانی تعداد ۲۰۲ واژه مرکب مختوم به ستاک «گشت» استخراج گردید. نتیجه بررسی نشان داد که واژه‌های مرکب برگرفته از «گشت» را می‌توان در چهار مقوله معنایی قرار داد به‌طوری‌که این مقوله‌ها بر اساس نوع رابطه بین دو جزء واژه مرکب امکان توصیف می‌یابند. بر این اساس ساخت صرفی ناظر بر واژه‌های مرکب مختوم به ستاک «گشت» به دست داده شد. در ادامه و با نگاهی درزمانی به این ساخت نشان داده شد از این ساخت پیشتر -دست کم قرن چهارم هجری قمری- واژه «گلگشت» تولید شده است. این وضعیت شاهی است بر جزءشدگی معنایی ساخت‌ها بدین معنی که ساخت [X گشت] به‌طور بالقوه می‌توانست بر اساس رابطه بین دو جزء شرکت‌کننده در آن از معانی مختلفی چون اسم مکان و اسم کنش برخوردار باشد اما این ساخت در این دو معنی مورد استفاده پیشتر قرار نگرفته است. با ورود ایده شرکت‌های گردشگری به ایران، از این ساخت به وفور برای تولید واژه‌هایی جهت نام‌گذاری مؤسسات گردشگری استفاده شده است. همچنین با گسترده‌ی روزافزون فضای مجازی، نوع جدیدی از کارکرد این ساخت نیز مشاهده و توصیف شد. در این کارکرد - به جای نام‌گذاری شرکت گردشگری - اسم شخصی که وظیفه برگزاری تورها را بر عهده دارد در جایگاه متغیر قرار می‌گیرد و اسم کنش ساخته می‌شود. هر دو تغییر توصیف شده نشان از اهمیت کاربرد در شکل‌گیری و تغییر یک ساخت را نشان می‌دهند. پژوهش‌های ساختی علاوه بر نشان دادن تنوعات معنایی واژه‌ها، به ویژگی‌های معنایی و کاربردشناختی آن‌ها نیز اشاره دارند و می‌توانند به واژه‌سازی در زبان‌ها یاری رسانند. از آنجایی که فرایند ترکیب در زبان فارسی فرایندی رایج است پژوهش‌هایی در این راستا می‌تواند دیدگاه گسترده‌تری را نسبت به توانمندی‌های این زبان و تحولات موجود در آن فراهم نماید. بنابر توضیحات مطرح شده می‌توان نظام طرحواره‌ای ناظر بر واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک «گشت» را بدین شکل صورت‌بندی کرد:



نمودار ۱) نظام طرحواره‌ای ناظر بر واژه‌های مرکب برگرفته از ستاک «گشت»

بر اساس این نمودار، بالاترین ساخت به طرحواره کلی با بالاترین سطح انتزاع تعلق دارد که طیفی از زیرساخت‌ها شامل اسم کنش، اسم مکان و اسم موسسه گردشگری را دربردارد. از بین این سه زیرساخت‌ها، زیرساخت‌های ناظر بر اسامی شرکت‌ها و مؤسسات گردشگری در زبان فارسی امروز زایاست اما دو زیرساخت‌ها دیگر - اسم کنش و اسم مکان - را می‌بایست طرحواره‌های ایستا و غیرزایا در نظر گرفت که صرفاً نقش رابطه‌ای و انگیزتی برعهده دارند. با این حال پایین‌ترین زیرساخت‌ها با معنی «گشتن با شخص X»، به‌عنوان مثال «غزال گشت» طرحواره‌ای است که تحت تأثیر فضای مجازی در سال‌های اخیر شکل گرفته و به شکلی زایا و واژه‌سازی می‌کند. طرحواره‌های زایا در نمودار فوق به‌صورت برجسته نشان داده شده‌اند.

کتابنامه

- ایمانی، آ. رفیعی، عادل. عموزاده، محمد. (۱۳۹۷). «تحلیلی ساخت محور از ترکیبات نام‌اندام «دل» در زبان فارسی». پژوهش‌های زبانی. سال ۹. شماره ۲. پاییز و زمستان. ۲۳-۴۴.
- ایمانی، آ. رفیعی، ع. (۱۳۹۸). «تحلیلی ساخت محور از ترکیبات نام‌اندام «سر» در زبان فارسی». زبان پژوهی. سال یازدهم. شماره ۳۳. زمستان. ۱۲۹-۱۵۹.
- خباز، م. (۱۳۸۶). جایگاه هسته در کلمات مرکب غیرفعلی فارسی. دستور. شماره ۲. ۱۵۳-۱۶۷.
- دبیرمقدم، م. (۱۳۷۶). فعل مرکب در زبان فارسی. مجله زبانشناسی. سال دوازدهم. شماره ۱ و ۲. پیاپی ۲۳ و ۲۴-۲۴.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. دوره ۱۶ جلدی. انتشارات دانشگاه تهران.
- شقایق، ویدا. (۱۳۸۶). انضمام در زبان فارسی. فصلنامه فرهنگستان (ویژه‌نامه فرهنگستان). شماره ۳. دوره ۳. ۲۹-۳.
- عاصی، م (۱۳۷۱). نقش ترکیب در گسترش واژگان زبان فارسی با نگرشی بر آثار نظامی گنجوی. مجله فرهنگ. شماره ۱۰. پاییز. ۲۹۷-۳۱۶.
- عظیم‌دخت، ذ. رفیعی، ع. رضائی، ح. (۱۳۹۷). تنوعات معنایی واژه‌های مرکب مختم به ستاک حال یاب: رویکرد صدف ساختی. نشریه پژوهش‌های زبانشناسی. سال دهم. شماره ۲. شماره ترتیبی ۱۹. پاییز و زمستان. ۸۳-۱۰۲.
- عظیم‌دخت، ذ. رفیعی، ع. (۱۳۹۸). «واژه‌های مرکب مختم به ستاک حال «پز» با مفهوم عامل محور از منظر صرف ساختی». پژوهش‌های زبانشناسی تطبیقی. سال نهم. شماره ۱۷. بهار و تابستان. ۴۷-۱۹.
- عظیم‌دخت، ذ. (۱۳۹۸). بررسی کلمات مرکب مختم به ستاک حال در زبان فارسی از منظر صرف ساختی، پایان‌نامه دکتری. دانشگاه اصفهان.
- صادقی، ع. (۱۳۸۳). کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل. نامه فرهنگستان (ویژه‌نامه دستور). جلد اول. ش ۱: ۵-۱۲.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۲). اسم و صفت در زبان فارسی. دانش ۱۰۳. ۵۹-۵۳.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۲). اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۲). اسم و صفت مرکب در زبان فارسی. تهران. نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۵). تغییر مقوله در زبان فارسی. دستور. ۲. شماره ۳۲-۳۷.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۶). ترکیب در زبان فارسی ۱. نامه فرهنگستان. شماره ۳۵. ۱۸۶-۱۹۶.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۹). «ترکیب در زبان فارسی ۶». نامه فرهنگستان. سال یازدهم. شماره ۳. پیاپی ۴۳. ۱۵۰-۱۶۵.
- ظهراپی، ف. (۱۴۰۲). بررسی واژه‌های مرکب مختم به ستاک گذشته در رویکرد صرف ساختی، رساله دکتری زبانشناسی دانشگاه اصفهان.

ظهراپی، ف. رفیعی، ع. (۱۴۰۱). کلمات مختوم به ستاک گذشته از منظر صرف ساختی، مورد ستاک «بست». جستارهای

زبانی، در نوبت انتشار. <http://dorl.net/dor/20.1001.1.23223081.1401.0.0.174.6>

کشانی، خسرو. (۱۳۷۲). فرهنگ زانسو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ماهوتیان، شهرزاد. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی. ترجمه مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.

مقربی، مصطفی. (۱۳۷۲). ترکیب در زبان فارسی. انتشارات توس.

Appah, C. K. I. (2013). Construction morphology: Issues in Akan complex nominal morphology, Ph.D dissertation. Lancaster University.

Arcodia, G. F. (2012). Construction and headedness in derivation and compounding. *Morphology*, 22, 365- 397

Azimdokht, A. Rafiei, A. Audring, J. (2023). 'Modelling polysemy and categorial ambiguity in a constructional family: The case of agentive compounds in Persian'. *Constructions and frames*. Vol.14:2. Pp. 262-300.

Booij, G. (2005). *The Grammar of Words*: (1st edition). Oxford: Oxford University Press.

_____. (2007). *The Grammar of Words: An Introduction to Linguistic Morphology*. Oxford Textbooks in Linguistics. Second Ed. Oxford: Oxford University Press.

_____. (2008), "Construction morphology and the lexicon". In F. Montermini, G. Boyé, and N. Hathout (eds), *Selected Proceedings of the 5th Décembrettes: Morphology in Toulouse*. Somerville: Cascadilla Press.

_____. (2009). "Compound Construction: Schemas or Analogy? A Construction Morphology Perspective". *To appear in Sergio Scalise and Irene Vogel (eds). Compounding*. Amsterdam/ Philadelphia: Benjamins.

_____. (2009). "Compounding and Construction morphology". *Oxford handbook of compounding*. Pp. 201-216). Oxford University Press.

_____. (2010). *Construction Morphology*. Language and Linguistics Compass.

_____. (2012). "Construction morphology, a brief introduction", *Morphology* 22, 343-346.

_____. (2015), "Construction Morphology", In. A. Hippisley & G. T. Stump (eds.), *The Cambridge Handbook of Morphology*, 424-448. Cambridge: Cambridge University Press.

_____, & Audring, J. (2018). Partial motivation, multiple motivation: The role of output schemas in morphology. In G. Booij (Ed.), *The construction of words. Advances in Construction Morphology*. 59-80. Springer. http://dx.doi.org/10.1007/978-3-319-74394-3_3

Comrie, Bernard and Sandra A. Thompson. (1985). Lexical nominalization. In: Timothy Shopen (ed.), *Language Typology and Syntactic Description*. Vol. 3: *Grammatical Categories and the*

- Lexicon*, 349–398. Cambridge: Cambridge University Press.
- Croft, W. (2007). Construction grammar In D. Geeraerts & H. Cuyckens (eds). *Cognitive Linguistics*, 463-508. Oxford: Oxford University Press.
- Comrie, Bernard and Sandra A. Thompson. (1985). Lexical nominalization. In: Timothy Shopen (ed.), *Language Typology and Syntactic Description*. Vol. 3: *Grammatical Categories and the Lexicon*, 349–398. Cambridge: Cambridge University Press.
- Downing, L.J. (1998). Prosodic misalignment and reduplication. In: Booij, G., Van Marle, J. (eds) *Yearbook of Morphology 1997*. Yearbook of Morphology. Springer, Dordrecht. https://doi.org/10.1007/978-94-011-4998-3_4
- Downing, Pamela. (1977). “On the creation and use of English compound nouns”. *Language* 53. 810-842.
- Fillmore, Ch. J; Kay, P. & O’Connor, M. C. (1988). Regularity and idiomaticity in grammatical constructions: the case of LET ALONE. *Language* 64(3): 501-538. <http://dx.doi.org/10.2307/414531>
- Grimshaw, Jane. (1990) *Argument Structure*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Goldberg, A. (1995). *Construction: A construction grammar approach to argument structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- Grimshaw, Jane. (1990) *Argument Structure*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.
- Heini, B., Claudi, U. and H_nnemeyer, F. (1991). *Grammaticalization: A Conceptual Framework*. Chicago and London: University of Chicago Press.
- Jackendoff, R. (2008). Construction after construction and its theoretical challenge. *Language* 84: 8-28.
- Lieber, R. (2010). *Introducing morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Luschützky, H. Ch.; Rainer, F. (2013). Instrument and place nouns: A typological and diachronic perspective. *Linguistics*, 51, 1301-1359.
- Imani, A. Rafiei, A. Amoozadeh, Mohammad. (2019). Construction-based analysis of the compounds of the “heart” in Persian Language. *Journal of language research*. Volume 9. Issue 2. Autumn and Winter
- Kalbasi, I. (1994). *Derivative construction of the word in Persian*. Tehran: Institute for humanities and cultural studies
- Keshani, kh. (1995). *Reverse Dictionary*. Tehran: University Publication Center
- Janda, L. (2014). “Metonymy and word-formation revisited”. *Cognitive Linguistics*. 25 (2), 341-349. <https://doi.org/10.1515/cog-2014-0008>
- Maghrebi, M. (1995). *Compound in Persian Language*. Toos Publication
- Masini, F., & Audring, J. (2019). Construction morphology. In J. Audring & F. Masini (Eds.), *The Oxford handbook of morphological theory*. 365–389. Oxford University Press. <http://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199668984.013.25>
- Meyer-Lubke, W. (1890). *Italianische Grammatik*. Leipzig: Reis land
- Rafiei, A. Azimdokht, Z. (2023). ‘Semantic fragmentation and conventionalixation in persian Compound Nouns Ending in verbal stems’. *Language related Research*. 14 (5):27-58.
- Rainer, F. (2005). Noms d’instruments/ de lieux en –tor dans la Galloromania, *Vox Romanica*, 64, 121- 140.

Rainer, F. (1991). *Morphological Theory*. Cambridge. MA: Blackwell Publishers.

Sadeghi, A. (2006). Compound words made with stem of verb. *Farhangestan* . Issue 1..5-12.

Whitney, W.D. (1879). *A Sanskrit Grammar*. Leipzig: Breit Kopf and Hartel.

A Comparative Study of the Linguistic Perspectives of Two Contemporary Arab Grammarians: A Methodological Criticism Maedeh Bigom Shirazi¹

PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Seyed Hossein Seyedi²

*Professor in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
(Corresponding author)*

Ahmad Reza Heidarian Shahri³

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: March 12, 2024

Accepted: June 30, 2024

Abstract

The nineteenth century can be considered a time when modern Arab thought formed, and contemporary linguistic research was also born in line with other Arab intellectual fields. Modernist linguists presented their new findings, derived from contemporary linguistic approaches to the Arabic-speaking readership. Despite different reactions often based on sanctifying their traditional linguistic heritage, they established a distinct and independent structure for contemporary Arab linguistics. On the one hand, it was based on ancient theoretical foundations and on the other hand, it was compatible with modern Western approaches in linguistics. Ibrahim Mustafa and Mehdi Makhzoumi are contemporary Arab linguists who adopted a new viewpoint on linguist research and Arabic syntax. This study attempted to delve into the books *Ehya Al-nahw* (Syntax Revival) by Ibrahim Mustafa and *Fi Al-Nahw Alarabi; Naqd Wa Tawjih* (On Arabic Syntax: Criticism and Guidance) by Mehdi Makhzoumi. The study tried to comparatively study the linguistic point of view, foundations, and intellectual origins of these two grammarians based on methodological criticism. The results showed that Ibrahim Mustafa, although he does not have a linguistic approach, is looking for the revival of syntax and has been trying to abolish the agent theory in Arabic grammar. But Mehdi Makhzoumi takes a text-linguistic approach and emphasizes the sentence in Arabic syntax. Most contemporary Arab linguists, relying on the necessity of making fundamental changes in Arabic syntax to get rid of traditional syntax, could criticize some of it with their scientific and experimental knowledge and provide accurate, scientific, novel viewpoints theoretically and practically.

Keywords: Syntax, Methodology, Arabic Language, Ibrahim Mustafa-Mehdi Makhzoumi

1. Email: maedeh.shirazi61@gmail.com

2. Email: seyedi@um.ac.ir

3. Email: heidaryan@um.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

بررسی تطبیقی دیدگاه زبان‌شناختی دو تن از دستورنویسان معاصر عرب؛ نقد روش شناختی

مأنده بیگم شیرازی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران^۱

سید حسین سیدی

استاد دانشگاه فردوسی، گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)^۲

احمد رضا حیدریان شهری

دانشیار دانشگاه فردوسی، گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران^۳

صص ۱۲۹-۱۵۰

چکیده

قرن نوزدهم را می‌توان زمان شکل‌گیری تفکر نوین عرب به شمار آورد و پژوهش‌های زبان‌شناسی معاصر نیز در راستای سایر حوزه‌های اندیشگانی عرب در این زمان، پدید آمد. زبان‌شناسان نوگرا، دستاوردهای نوین خود را که برگرفته از رویکردهای زبان‌شناختی معاصر است، به خواننده عرب‌زبان ارائه کردند، و با وجود واکنش‌های متفاوتی که اغلب بر پایه تقدس بخشیدن به میراث سنتی زبانی‌شان بود، توانستند ساختار مشخص و مستقلی برای زبان‌شناسی معاصر عربی ایجاد کنند که از یک سو بر پایه مبانی نظری قدما باشد و از سوی دیگر با رویکردهای مدرن غرب در حوزه زبان‌شناسی سازگار. «ابراهیم مصطفی» و «مهدی مخزومی» دو تن از زبان‌شناسان معاصر عرب هستند که نگاهی نوین به پژوهش‌های زبانی و نحو عربی داشتند. این مقاله در تلاش است به شیوه توصیفی-تحلیلی به پژوهش در دو کتاب احیاء النحو ابراهیم مصطفی و فی النحو العربی؛ نقد و توجه مهدی مخزومی بپردازد. رویکرد این پژوهش بررسی تطبیقی دیدگاه زبان‌شناسی، مبانی و خاستگاه فکری این دو نحوی است و بر مبنای نقد روش‌شناختی به این مهم پرداخته است و به دنبال فهم روش کار این دو زبان‌شناس معاصر و نظریه‌هایشان در حوزه نحو در پژوهشی تطبیقی است. حاصل پژوهش اینکه ابراهیم مصطفی با اینکه رویکرد زبان‌شناسی ندارد، به دنبال احیای نحو است و در تلاش برای الغاء نظریه عامل در دستور زبان عربی بوده است؛ اما مهدی مخزومی رویکرد زبان‌شناسی متن دارد و بر جمله در نحو عربی تأکید دارد. چنین به نظر می‌رسد که، اغلب زبان‌شناسان معاصر عرب با تکیه بر ضرورت ایجاد تغییرات مبنایی در نحو عربی، با هدف رهایی از نحو سنتی توانسته‌اند با اندوخته علمی و تجربی خود، هر یک بخشی از نحو عربی را مورد نقد قرار دهند و در حوزه نظری و کاربردی دیدگاه‌های دقیق، علمی، تازه و نویی ارائه کنند.

کلیدواژه‌ها: نحو- روش‌شناسی- زبان عربی- ابراهیم مصطفی- مهدی مخزومی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۰

1. maedeh.shirazi61@gmail.com

2. seyedi@um.ac.ir

پست الکترونیکی:

3. heidaryan@um.ac.ir

۱- مقدمه

در اوایل قرن نوزدهم به دلیل سیطره استعمار غرب بر کشورهای عربی، فضای اندیشگانی و تمدنی اعراب دچار تغییر و تحول شد. پژوهش‌های زبانی در ابعاد مختلف خود، تحت تأثیر رویکردهای معاصر غربی قرار گرفت، هم‌چنین به سبب بازگشت دانشجویان اعزام شده به غرب، علوم و دانش‌های نوین به فرهنگ و تمدن عرب سرازیر شد. به همین جهت می‌توان زبان‌شناسی معاصر عربی را تلاشی برای انتقال دیدگاه‌های زبان‌شناسی غربی به اندیشه عرب دانست و به دلیل اختلاف نظر میان مبانی غربی و مبانی اسلامی مطالعات زبان‌شناختی عربی، با واکنش‌های متفاوتی روبرو شد.

در حوزه نحو عربی، اندیشه آسان‌سازی نحو روی کار آمد که نخستین بار «ابن مضاء» در قرن ششم، آن را در کتاب «الردّ علی النحاة» مطرح کرده بود. این دیدگاه در زبان‌شناسی معاصر بر مبنای رویکرد توصیفی در زبان‌شناسی بوده و در تعارض با رویکرد تجویزی نحویان مکتب بصره است و در میان اکثر نحویان و پژوهش‌گران حوزه زبان‌شناسی و آموزش نحو رواج یافت. زبان‌شناسان معاصر در تلاش بودند نحو را از مبانی فلسفی آن که از ماهیت زبانی آن به دور بوده، برهانند. چراکه آمیختگی نحو با منطق و فلسفه و پایبندی به مبانی عقلانی چون قیاس و تعلیل و تقدیر موجب شد نحوی در برابر خواننده عرب‌زبان شکل گیرد که در نهایت پیچیدگی و برخلاف رویکردهای معاصر زبان‌شناسی است.

در راستای آسان‌سازی نحو عربی، دو تن از زبان‌شناسانی که نحو سنتی را مورد نقد و بررسی قرار دادند، ابراهیم مصطفی و مهدی مخزومی هستند. کتاب احیاء النحو ابراهیم مصطفی، نخستین تألیف در این حوزه و راهگشای زبان‌شناسان پس از وی در روند آسان‌سازی نحو بوده است. با اینکه نقد زبان‌شناسان به نحو سنتی متأثر از ابن مضاء بوده و منجر به شکل‌گیری آراء کمابیش مشابهی شده است، در مواردی بخش‌هایی از دیدگاه‌های نحوی در دو کتاب «احیاء النحو» و «فی النحو العربی نقد و توجیه» در کتاب دیگر زبان‌شناسانی همچون ابراهیم السامرای و شوقی ضیف و ... که پس از این دو بوده‌اند، دیده می‌شود. البته وجود این مسأله با پیشگام و صاحب‌نظر بودن این دو زبان‌شناس منافات ندارد. علاوه بر آن در این مقاله، پرداختن به برخی موضوعات که میان برخی از زبان‌شناسان با این دو نحوی مشترک است، در چارچوبی نظام‌مند و شاکله علمی در کنار دیگر اجزاء مقاله بررسی شده است.

در این مقاله، تلاش بر این بوده، پس از بیان شکل‌گیری زبان‌شناسی معاصر و مشهورترین رویکردهای مطرح در آن، به بررسی تطبیقی دیدگاه زبان‌شناسی ابراهیم مصطفی در کتاب «احیاء النحو» و مهدی مخزومی در کتاب «فی

النحو العربی نقد و توجیه» پرداخته شود و مبانی نظری و کاربردی‌شان مورد نقد و بررسی و مقایسه قرار گیرد؛ بنابراین این پژوهش به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد:

- خاستگاه فکری و رویکرد زبان‌شناسی ابراهیم مصطفی در کتاب احیاء النحو و مهدی مخزومی در کتاب فی النحو العربی؛ نقد و توجیه ریشه در کدام منابع فکری دارد؟
- تمایز روش‌شناختی در رویکرد این دو زبان‌شناس چگونه است؟
- و دربردارنده این فرضیه‌ها است:

- به نظر می‌رسد ابراهیم مصطفی در مرحله نقد نحو سنتی بوده و رویکرد مشخصی نداشته و مخزومی رویکرد زبان‌شناسی متن داشته و مهم‌ترین مسأله برای او جمله است.

- ابراهیم مصطفی در مرحله ارائه نظریه بوده است و به‌طورکلی به دنبال الغاء نظریه عامل و تأثیر آن بر حرکات اعرابی بوده است و تصریح می‌کند حرکات اعرابی، بر معنایی که نویسنده قصد بیان آن را دارد، دلالت می‌کند. ولی در مرحله کاربردی چندان موفق نبوده است. مخزومی هم به پیروی از استادش نظریه عامل را رد می‌کند و با رویکرد توصیفی که مبنای خاستگاه فکری اوست، قواعد و مباحثی در بحث اعراب ارائه می‌کند که توانسته جایگزین مناسبی برای آن باشد. وی به دنبال فلسفه زدایی و آسان‌سازی و احیای نحو عربی و آزادی آن از پیچیدگی‌های نحو سنتی بوده است.

۲- چارچوب نظری

۲-۱- شکل‌گیری زبان‌شناسی معاصر عرب

پیدایش زبان‌شناسی معاصر عرب تحت تأثیر عوامل متعدد فرهنگی، تاریخی است. در اوایل قرن نوزدهم رنسانس عربی رخ می‌دهد و نقطه عطف تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری تفکر نوین عربی به شمار می‌آید و از آنجاکه اندیشه عرب از جهتی تحت تأثیر فرهنگ اسلامی-عربی است و از جهت دیگر تحت تأثیر تمدن غربی است، نیازمند بازنگری و نو شدن است (بکوش، ۱۴۰۴: ۲۰۰۴، به نقل از محاضرات دی سوسیر فی الدراسات العربیة الحدیثة: ۴).

پژوهش‌های زبانی بخشی از فعالیت‌های حوزه اندیشگانی معاصر عرب است، و در پی تغییرات به وجودآمده در نتیجه رنسانس عربی، در این حوزه هم تغییرات رخ می‌داد، لذا می‌توان زبان‌شناسی معاصر عربی را تلاشی دانست برای انتقال دیدگاه‌های زبان‌شناسی غربی که در این روند میان مبانی غربی و مبانی اسلامی-عربی و صاحب‌نظران این دو حوزه اختلاف‌نظرهایی رخ داده است بدین‌صورت که برخی از زبان‌شناسان معاصر عرب به پژوهش‌ها و رویکردهای نوین غربی روی آوردند و برخی همواره تحت تأثیر مبانی سنتی و دیدگاه‌های قدما در نحو عربی بودند. در این دوره شاهد رکود فکری حاکم بر فضای اندیشگانی هستیم و اگر تلاش‌هایی هرچند پراکنده با هدف احیا نمودن

نحو عربی و بازنگری در ساخت و قواعد آن صورت نمی‌گرفت، باور به رکود بر فضای فکری این دوره ادامه می‌یافت، لازم به ذکر است هنوز هم فراوانند افرادی که میراث زبانی عربی را تقدس بخشیده و بر این باورند که دانش‌های زبانی عرب به اوج شکوفایی و کمال خود در گذشته رسیده است.

برخی بر این باورند دلیل اصلی نپذیرفتن این دانش جدید، بی‌اطلاعی و جهل نسبت به دیدگاه‌های جدید زبان‌شناسی بوده است. نویسنده در اسات نقدیة فی النحو العربی در مقدمه کتابش ذکر می‌کند می‌دانسته تلاش‌هایش در نقد نحو عربی مورد قبول واقع نخواهد شد و می‌نویسد «من پیشاپیش می‌دانم خوانندگان چه نگرشی به مطالب کتاب من دارند، برخی این مطالب را ناباوری و کفران میراث فرهنگی قدیم به شمار می‌آورند و برخی دیگر این مطالب را توهین به پیشینیان و نحویان قدیم می‌دانند» (ایوب، ۱۹۵۷: مقدمه).

به‌طور کلی می‌توان شکل‌گیری زبان‌شناسی معاصر عرب را بر پایه دو عامل دانست: عامل اول ارتباط و تأثیرپذیری زبان‌شناسی عربی از رویکردهای مدرن غربی، و عامل دوم بازگشت دانش‌پژوهان مصری از غرب. تمام حسان درباره شکل‌گیری زبان‌شناسی معاصر عرب می‌گوید: «زبان‌شناسی معاصر عرب پس از پشت سر گذاردن چالش‌های متفاوت، توانست غبار مرگ را پس زند و قدم در راهی نهاده که او را به‌سوی میراث پر بار عربی راهبر باشد، با این تفکر که اگر این میراث را احیا نماید، موجب سربلندی و عزت دوباره آن خواهد بود و در نهایت زبان‌شناسان عربی تصمیم گرفتند میراث زبانی خود را با افتخار همراه داشته و از فرهنگ و رویکردهای مدرن غربی بهره ببرند» (حسان، ۱۹۵۵: ۳۶).

۲-۲- رویکردهای زبان‌شناسی معاصر

الف) روش تجویزی^۱

روش تجویزی بر پایه قاعده مشخص و تعیین شده است و از توصیف زبان به دور است. عموم پژوهش‌های زبانی در جهان عرب و به‌ویژه نحو عربی ابتدا بر مبنای این رویکرد بوده است؛ و نحو عربی به‌طور کلی نحوی تعلیمی و تجویزی به شمار می‌رفت. تمام حسان درین باره می‌گوید: «مقصود و هدفی که نحو عربی به خاطر آن نشأت یافت، حفظ زبان و تثبیت اصول و قواعدی بود که زبان عربی را از آمیختگی با لحن‌ها و رخ دادن خطا در آن باز می‌داشت و این موجب شد نحو عربی شکلی تعلیمی پیدا کند و به عبارت دیگر رویکرد نحو عربی، رویکردی آموزشی باشد نه پژوهشی» (حسان، ۱۹۷۹: ۱۳). این رویکرد بر مبنای قیاس و تعلیل است؛ قیاس یعنی پدیده‌ای زبانی با پدیده‌ای

1. Prescriptivism

دیگر در متن مقایسه شود و این امر به خاطر تأثیر منطق و فلسفه بر پژوهش‌های زبانی عربی است، و مبنای اساسی وضع قواعد صرفی و نحوی و ... می‌باشد و نحویان همواره بر مبنای قیاس، قواعد نحوی را پایه‌گذاری کردند.

ب) روش توصیفی^۱:

سوسور، زبان‌شناس سوئیسی (۱۹۱۳) در مطالعات خود در حیطه زبان‌شناسی نوین، دیدگاه جدیدی را مطرح نمود. وی با پژوهش‌های صرفاً تاریخی در حوزه زبانی مخالفت نمود و میان دو روش در زمانی و همزمانی تمایز قائل بود. وی اعلام کرد که محدوده مطالعه زبان باید معین باشد و یک مرحله زمانی خاص و یک بازه مکانی محدود از زبان مدنظر قرار گیرد و توصیف شود. پس از مدتی روش وی موسوم به روش توصیفی میان زبان‌شناسان اروپا و آمریکا رواج یافت و مبنای پژوهش‌های زبانی قرار گرفت. روش توصیفی به بررسی علمی یک زبان یا لهجه در زمان و مکان مشخص می‌پردازد. به عبارتی زبان‌شناسی توصیفی یعنی پژوهش در یک سطح زبان از جنبه‌های آوایی، صرفی، نحوی و قاموسی (سیدی، ۱۳۷۹: ۴۳). هدف از این رویکرد در زبان‌شناسی نوین، دیگر وضع قواعد اجباری برای گویشوران به آن زبان نیست، بلکه تنها هدف، توصیف نظام آوایی، صرفی، نحوی زبان و جمع‌آوری آن‌ها است (عبدالعزیز، بی‌تا: ۱۲۵).

ج) روش زبانشناسی^۲

در سال ۱۹۵۷ پس از بنیان‌گذاری زبان‌شناسی نوین توسط سوسور در قرن بیستم، در عرصه مطالعات و پژوهش‌های زبان‌شناختی انقلاب دیگری رخ داد که منجر به تغییر مسیر زبان‌شناسی توصیفی به روش دیگری با عنوان «زبانشناسی» شد. نوآم چامسکی نظریه‌پرداز و زبان‌شناس بنام آمریکایی پایه‌گذار این روش محسوب می‌شود. بر مبنای نظریه چامسکی کلام بشری شامل دو بخش است: آنچه انسان بر زبان می‌آورد، که آن را «روساخت» نامید و آنچه در لحظه تکلم در اعماق ذهن انسان می‌گذرد و او را وادار می‌کند ساختار خاصی برای کلامش در نظر بگیرد و آن را «ژرف‌ساخت» نامید. به عبارتی، در ورای زبانی که عملاً به آن گوش می‌کنیم، فرایندهای ذهنی عمیقی نهفته است و مطالعه روساخت، فقط تفسیری دلالتی از زبان ارائه می‌دهد (الراجحی، ۱۹۸۶: ۱۱۵).

نحویان گشتاری معتقد بودند هر زبانی مجموعه محدودی از آواهاست، لکن تعداد نامحدود و بی‌شماری جمله را تولید می‌کند. چامسکی معتقد بود: «هر زبان به‌طور طبیعی از تعداد محدودی واج و حروف الفبا، مکتوب یا شفاهی

1. Descriptive
2. Generative-transformational

تشکیل شده است و هر جمله می‌تواند نماینده تعدادی از آن واج‌ها و حروف باشد. این در حالی است که واج‌ها و حروف می‌توانند تعداد نامحدودی جمله بسازند» (اصغری، ۱۳۹۲: ۳۹).

(د) روش کاربردشناسی^۱

نحو کاربردی جهت تبیین حوزه پدیده‌های فرازبانی فراجمله‌ای پا به عرصه وجود نهاد تا با تبیین کاربردشناختی ساختارهای نحو، خلأهای ناشی از نحو بر پایه جمله را پر نماید. بر مبنای دیدگاه پیروان روش کاربردی، واحد مطالعه زبان باید گفتمان باشد. در این رویکرد نظام جمله دو بخش پیش‌انگاره (بخشی که فرض بر این است مخاطب از آن آگاهی دارد) و تأکید و تقویت (بخشی که اطلاعاتی نو در اختیار مخاطب می‌گذارد) تقسیم می‌شود. هر یک از این دو بخش در درون خود حاوی نقش‌های متنوع و مختلفی با توجه به بافت و موقعیت سخن هستند (المتوکل، ۱۹۹۵: ۲۳۵).

احمد متوکل، زبان‌شناس معاصر جهان عرب به تأثیر از مبانی نحو نقش‌گرای سیمون و با توجه به مقتضیات زبان عربی، به‌خوبی توانسته است این رویکرد را بومی‌سازی کرده و قابل استفاده نماید. رویکردی که برخلاف دیدگاه میشل زکریا در ترجیح نحو زایاگشتاری چامسکی، برای تبیین معنایی جملات در زبان عربی، متمرکز بر فهم مقصود از کلام و مبتنی بر گفتمان مناسب و درست است (همایونی، ۱۳۹۸: ۲۵۲).

۲-۳- اندیشه و آثار دو نویسنده

۱-۲-۳- ابراهیم مصطفی، زندگی و آثار

ابراهیم مصطفی در سال ۱۸۸۸ به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر به پایان رساند و در سال ۱۹۱۰ فارغ‌التحصیل شد. سپس به‌عنوان معلم در مدارس و پس از آن در دانشکده ادبیات قاهره به تدریس پرداخت و به‌عنوان استاد برتر علم نحو در دانشگاه معروف شد. ابراهیم مصطفی در دانشگاه‌های متعدد به‌عنوان استاد برتر ادبیات عربی و صرف و نحو و عروض تدریس می‌کرد و در برهه‌ای از زندگی‌اش به عضویت فرهنگستان زبان و ادبیات عربی درآمد. وی فعالیت‌های علمی و ادبی و فرهنگی فراوانی داشته و پژوهش‌های او در مجله فرهنگستان مصر موجود است که به‌طور ویژه به بحث آسان‌سازی علم نحو و نقد نحو قدیم می‌پرداخت.

او کتاب مهم احیاء النحو را در سال ۱۹۳۷ پس از موج انتقاداتی که در زمان او به نحو سنتی صورت گرفت،

منتشر کرد. این کتاب نخستین تألیف در جهان عرب در دوره معاصر است که در نقد دیدگاه‌های نحویان سنتی نگاشته شده است و طه حسین در مقدمه‌ای که بر این کتاب می‌نویسد، از تلاش‌ها و نگاه جدید و علمی ابراهیم مصطفی تقدیر می‌کند (ایوب، ۱۹۵۷: مقدمه). این کتاب در محافل نحوی بسیار بحث‌برانگیز بوده و آراء و انتقاداتی که مطرح می‌کند، راهگشای مسیر نحویان و زبان‌شناسان پس از وی در مسیر آسان‌سازی نحو بوده است.

مهم‌ترین مباحث ابراهیم مصطفی در نقد نحو سنتی عبارتند از: نظریه عامل و اعراب

(الف) نظریه عامل: وی در کتابش ابتدا وجود نظریه عامل در نحو سنتی را رد می‌کند و آن را از مبانی نحو قدیم که در تمامی قواعد خود بر پایه آن است، برمی‌شمارد؛ و نیز تمامی مباحثی که بر مبنای نظریه عامل شکل گرفته و نحو را دچار پیچیدگی و دشواری نموده است؛ رد می‌کند همچون تنازع و اشتغال.

(ب) اعراب: ابراهیم مصطفی معتقد است ضمه، نشانه اسناد است و کسره، نشانه اضافه و دلیل او این است که واژه مرفوع در جمله، چیزی به آن اسناد می‌شود و یا از آن سخن می‌رود، و کسره هم اشاره به ارتباط کلمه به ماقبلش دارد، خواه این ارتباط با ادات باشد و یا غیر ادات، اما فتحه را علامت اعرابی نمی‌داند؛ و معتقد است واژه منصوب در جمله بر چیزی دلالت نمی‌کند و فتحه صرفاً حرکت خفیفی است که عرب‌ها دوست دارند کلمات خود را اگر بتوانند به آن ختم کنند و همچون ساکن در زبان عامیانه است (مصطفی، ۱۹۹۲: ۵۰).

با وجودی که آراء او در نحو، پیش از او توسط ابن جنی و ابن مضاء در کتاب الرد علی النحاة گفته شده اما دیدگاه وی از دو بعد بر پیشینیان برتری دارد: اول اینکه او به‌طور واضح و دقیق ابعاد نظریه عامل و تأثیرات سلبی آن در پیچیدگی نحو را مطرح می‌کند و دوم اینکه او در بحث اعراب، تلاش می‌کند تفسیری برای ظواهر اعراب و نشانه‌های آن ارائه دهد و با این کار جایگزینی برای لغو نظریه عامل ارائه می‌دهد (سعید مبروک، ۱۹۸۵: ۱۰۳).

۲-۳-۲- مخزومی، زندگی و آثار

دکتر مهدی مخزومی در سال ۱۹۱۷ در شهر نجف به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۴ در رشته زبان و ادبیات عرب فارغ‌التحصیل شد و در دبیرستان‌های عراق چهار سال تدریس نمود و در خلال تجربه تدریس متوجه مشکلات دانش‌آموزان در فهم و یادگیری قواعد عربی شد. سپس تحصیل خود را در مقطع کارشناسی ارشد ادامه داد و رساله خود را با موضوع «خلیل بن احمد فراهیدی: أعماله و منهجه» نگاشت و پس از آن وارد مرحله دکتری گردید و رساله‌اش را با عنوان «مدرسة الکوفة النحویة و مناهجها فی اللغة و النحو» تحت اشراف استاد راهنمایش دکتر «مصطفی سقا» نوشت؛ و پس از به پایان رساندن این دوره، به پژوهش درباره نحو پرداخت و در کنار آن در دانشکده

ادبیات عراق مشغول تدریس شد. تجربه تدریس بار دیگر وی را با مشکلات موجود در نحو سنتی مواجه نمود؛ و مخزومی بخش عمده این مشکلات را وجود نگرش منطقی و فلسفی در قواعد نحوی می‌دانست (جباری، ۲۰۱۷: ۱۱۰).

مهم‌ترین تألیفات او در نحو دو کتاب فی النحو العربی، نقد و توجیه در سال ۱۹۶۴ میلادی و دیگری فی النحو العربی، قواعد و تطبیق در سال ۱۹۶۶ میلادی منتشر شد و دکتر مصطفی سقا بر هر دو کتاب مقدمه کاملی نوشته است. وی درباره پژوهش‌های نحوی و تألیفات مخزومی می‌گوید: پژوهش‌های دکتر مخزومی از گرانباترین پژوهش‌های علمی است و برپایه مبانی اصلی، محکم و استوار علمی بنا شده است، زیرا وی ابتدا تمامی ابعاد نحو سنتی را مورد بررسی قرار داده و سپس بهترین اجزای آن را برگزیده و در شیوه‌ای روشن و واضح ارائه نموده است (مخزومی، ۲۰۰۵: ۱۳).

مهم‌ترین مباحث نحوی که مخزومی به آن پرداخته است، عبارتند از:

الف) جمله: مخزومی دیدگاه نحوی خود را با ارائه تعاریف نو درباره جمله در نحو عربی آغاز می‌کند و معتقد است بررسی جمله در نحو از مباحث اصلی در رویکرد توصیفی است (همان: ۵۰). مخزومی جمله را کوچک‌ترین تصویر واژگانی کلام مفید در هر زبانی می‌داند و این ترکیبی است که به واسطه آن متکلم تصویر ذهنی خود را نشان می‌دهد و سپس این تصویر، از ذهن گوینده به شنونده منتقل می‌شود (مخزومی، ۲۰۰۵: ۳۵). وی معتقد است کارکرد اصلی جمله انتقال مفاهیم از ذهن گوینده به شنونده است و این مطلب در آراء نحوی گذشتگان که در تعریف جمله آن را ترکیبی اسنادی از (فعل و فاعل) و یا (مبتدا و خبر) می‌دانند، نیامده است. اهتمام به کارکرد جمله که مخزومی به آن می‌پردازد، نگرشی تازه در نحو است و نحو قدیم در اغلب موارد تنها به بیان جنبه ظاهری جمله می‌پرداخت (عیسانی، ۲۰۰۸: ۲۲۲).

ب) اعراب: مخزومی بر این باور است که موضوع مورد بررسی در نحو، جمله و آنچه از موقعیت‌های گفتاری بر آن مرتب است می‌باشد همچون سیاق نفی، استفهام، تأکید، تقدیم و تأخیر، ذکر و حذف، اظهار و اضممار اجزای جمله و ایجاد معانی اعرایی چون فاعلیت و مفعولیت (مخزومی، ۲۰۰۵: ۷۰)؛ و نحویان سنتی را که مبنای رویکردشان مبتنی بر نظریه عامل و معمول است، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

ج) نظریه عامل: مخزومی معتقد است آراء نحوی بنیان‌گذاران نحو همچون خلیل و فرآء و نحویان متأخر که پس از آنان روی کار آمدند، باهم تفاوت‌هایی دارد، به گونه‌ای که در دیدگاه‌های نحویان نخست، اثر چندانی از نظریه عامل دیده نمی‌شود، اما نحویانی که بعداً ظهور کردند به خاطر علاقه‌ای که به مبانی فلسفی و استدلال‌های منطقی داشتند به‌طور

افراطی نظریه عامل را گستراندند و در تمامی قواعد نحوی آن را مبنا قرار دادند به طوری که ناگزیر به ایجاد ابوابی در نحو چون تنازع و اشتغال شدند. این امر تا حدی گسترش یافت که هنگام ترکیب جمله برای هر جزئی به دنبال یافتن عامل بودند و در صورتی که عامل ظاهری نمی یافتند، عاملی مضمر و محذوف و یا مقدر در نظر می گرفتند، مانند عامل رفع مبتدا و عامل رفع فعل مضارع مجرد از ناصب و جازم (همان: ۸). مخزومی همواره تأکید بر حذف عامل در نحو دارد.

۳- پیشینه پژوهش

در حوزه زبان‌شناسی معاصر مقالات و کتاب‌های متعددی وجود دارد و هر روزه پژوهش‌های جدیدی به آن افزوده می‌شود؛ و به طور ویژه در موضوع نحو عربی و نگرش زبان‌شناختی به آن و بررسی رویکرد زبان‌شناسان معاصر در این حیطه نیز می‌توان آثار فراوانی با اهداف متعددی مشاهده نمود.

ابن مضاء قرطبی (۵۱۳ هـ) در قرن ششم نخستین بار علیه آراء فلسفه‌زده نحو سنتی شورید و کتاب «الردّ علی النحاة» را تألیف نمود. در دوره معاصر ابراهیم مصطفی و مخزومی و شوقی ضیف و... کتاب‌هایی در این موضوع تألیف کرده‌اند و پژوهش‌های فراوانی هم درباره آراءشان نگاشته شده که از جمله این پژوهش‌ها می‌توان این موارد را نام برد: جباری (۲۰۱۷)، طهماسبی (۱۳۷۹)، رضایی و عباسی (۱۳۹۱)، فطه و کاتیه (۲۰۱۰)، و نیز السامرای (۱۹۸۶) و فاضلی (۱۳۵۶) و سیدی (۱۳۸۲) در این حوزه می‌باشد. لکن جستار حاضر به بررسی تطبیقی دیدگاه ابراهیم مصطفی و مخزومی و نقد روشی این دو پرداخته که با پژوهش‌های انجام یافته تاکنون متفاوت است. تمایز علمی این پژوهش بر پژوهش‌های پیشین، بررسی تطبیقی با رویکرد روش‌شناختی است و نگارنده به دنبال فهم روش کار این دو زبان‌شناس معاصر و نظریه‌هایشان در حوزه نحو در پژوهشی تطبیقی است.

۴- بررسی تطبیقی دیدگاه‌های زبان‌شناختی «ابراهیم مصطفی» و «مهدی مخزومی»

در تحلیل تطبیقی دیدگاه زبان‌شناسی ابراهیم مصطفی و مهدی مخزومی، ابتدا لازم است آراء نحوی و خاستگاه فکری و روش هر یک و گام‌هایی که در جهت آسان‌سازی نحو عربی برداشتند از خلال کتاب‌هایشان بررسی نمود. ابتدا دیدگاه نحوی ابراهیم مصطفی از خلال کتاب «احیاء النحو» بررسی می‌شود.

۴-۱- دیدگاه زبان‌شناختی ابراهیم مصطفی

۴-۱-۱- تعریف نحو

نحویان و زبان‌شناسان عرب از گذشته تاکنون تعاریفی درباره نحو ارائه کرده‌اند که با توجه به آن تعاریف می‌توان به دیدگاه و انتظارات آنان از نحو پی برد. سیوطی این تعریف را به نقل از صاحب المستوفی نقل کرده: «النحو صناعة

علمیة ينظر لها اصحابها من الفاظ العرب من جهة ما يتألف بحسب استعمالهم لتعرف النسبة بين صبغة النظم و صورة المعنى فيتوصل بإحدهما الى الاخرى^۱» که از دیدگاه زبان‌شناسان تعریف دقیقی است، چون بر خلاف سایر نظرات به رابطه بافتی و معنایی اشاره دارد. اما در سایر تعاریف به تغییر و تحول واژگان و مقطع پایانی کلمات اشاره می‌شود (سیدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

ابراهیم مصطفی در تعریف نحو ابتدا دیدگاه فاکهانی در «الحدود فی النحو» و الصبان در «حاشیه الصبان علی شرح الاشمونی» را ذکر می‌کند که معتقد بودند «نحو، دانشی است که بواسطه آن احوال اعراب و بناء پایان کلمه تعیین می‌شود» و سپس به نقد این تعریف پرداخته و می‌گوید: نحویان سنتی با این تعریف صرفاً دانش نحو را محدود به اعراب آخر کلمه و اسباب و دلایل آن می‌دانند، به طوری که برخی نحو را «علم الاعراب» نامیده‌اند (مصطفی، ۱۹۹۲: ۱). این در حالی است که نحو به مسائلی افزون از اعراب آخر کلمه می‌پردازد.

۲-۱-۴- عامل

درباره عامل (علل نحوی) باید گفت، طبیعت آدمی چنان است که همیشه از علت امور می‌پرسد و هدف از علل هم قانونمند ساختن پدیده‌هاست. علم نحو هم تحت تأثیر علم کلام بوده است و به عامل توجه ویژه داشته است. ارکان نظریه عامل در نحو عربی عبارتند از: عامل، معمول، و حرکت اعرابی که رمز تأثیر عامل است (سیدی، ۱۳۸۷: ۱۹۳). ابراهیم مصطفی نخستین نحوی است که خواستار لغو نظریه عامل بوده و آن را ناشی از تفکر منطقی و فلسفی و علاقه نحویان به فلسفی نمودن نحو می‌داند. نظریه عامل از مبانی اصلی نحو سنتی است و بر این مبناست که هر اثری ناگزیر از وجود امری مؤثر بر آن است. وی عامل را اساس مشکلات فراوان در نحو و دشواری‌های موجود در فهم و یادگیری آن می‌داند (مصطفی، ۱۹۹۲: ۲۹-۳۰).

۳-۱-۴- اعراب

همان‌طور که ذکر شد ابراهیم مصطفی معتقد است ضمه، نشانه اسناد است و کسره نشانه اضافه و فتحه را علامت اعرابی نمی‌داند.

۱. نحو صنعت ادبی علمی است که نوایان در این دانش الفاظ عربی را از حیث ترکیب آن برحسب استعمال آن الفاظ مدنظر می‌گذارند تا نسبت نظم و معنا را به هم بیابند.

الف) ضمه نشانه اصلی اسناد

ابراهیم مصطفی معتقد است حرکت ضمه در اعراب اصل است و دلالت بر مسندالیه دارد. واژه زمانی مرفوع می‌شود که چیزی به آن اسناد شود و یا از آن سخن گفته شود (همان: ۵۰)؛ و نیز معتقد است مبتدا و فاعل و نائب فاعل همگی مسندالیه هستند و حکم یکسانی دارند. و هنگام بررسی این موارد درمی‌یابیم که نیازی به تفصیل بحث و تقسیم‌بندی آن وجود ندارد و بنابر کارکرد یکسان هر سه مورد را در ذیل مسندالیه ذکر می‌کنیم (همان: ۵۴-۵۵).

وی قواعدی که نحویان مکتب بصره درین باره وضع کرده‌اند را نقد کرده و می‌گوید که نحویان سنتی به سبب نامگذاری بر انواع مسندالیه، ناگزیر قواعدی هم وضع کرده‌اند که عبارتند از منع تقدیم فاعل بر فعل. درحالی‌که هر دو حالت تقدیم و تأخیر فاعل از فعل، یک شیوه زبانی رایج است و این خلاف ماهیت زبان و مبانی زبان‌شناسی است. قاعده دیگر در تفاوت میان مبتدا و فاعل این‌که مبتدا قابل حذف است ولی نمی‌توان فاعل را حذف نمود و در صورت حذف فاعل باید آن را ضمیر مستتری فرض کنیم؛ که این حکمی است که ضرورتی برای آن وجود ندارد و صرفاً اصطلاحی نحوی است (همان: ۵۶). قاعده دیگر لزوم تطابق مبتدا و خبر در دستور نحو سنتی است اما فعل و فاعل چنین نیست و در نحو سنتی فعل در ابتدا مفرد می‌آید درحالی‌که اگر دقت شود، درمی‌یابیم این امر بستگی به تقدیم و تأخیر مسندالیه دارد که اگر بر مسند مقدم شود باید مطابقت کند و اگر مؤخر شود نیازی به مطابقت نیست. نکته دیگر مطابقت در تذکیر و تأنیث است درحالی‌که در صورت تقدیم مسندالیه لازم است با مسند مطابقت نماید و اگر پس از مسند ذکر شود این امر جوازی است.

ابراهیم مصطفی معتقد به جمع نمودن قواعد این سه اسم مرفوع (مبتدا-فاعل-نائب فاعل) است و هر سه را تحت حکم مسندالیه می‌آورد و تقدیم و تأخیر را بر مبنای مورد نظر مجاز می‌شمارد و این را ناشی از ماهیت زبان عربی و گسترده‌گی آن می‌داند (همان: ۵۵-۵۶).

در مبنای مرفوع بودن مسندالیه، ابراهیم مصطفی نصب اسم *إن* را رد می‌کند. وی در توضیح دیدگاه خود در این مورد می‌گوید: «اسم *إن* در *إتی* منصوب نیست و در واقع مرفوع است؛ اما چون اسلوب کلامی عرب به گونه‌ای بوده است که در صورت اضافه شدن ادات به ضمیر، آن‌ها را به هم می‌چسبانند و ضمیر نصب را به جای ضمیر رفع می‌آوردند؛ و این شیوه کلامی آن‌قدر رایج شد که آن‌ها تصور کردند موضع اسم پس از *إن* نصب است و حتی اسم ظاهر پس از *إن* را هم منصوب آوردند» (همان: ۶۸).

همان‌طور که ذکر شد ابراهیم مصطفی معتقد است ضمه نشانه اسناد است و مسندالیه شامل مبتدا، فاعل و نائب

فاعل و اسم‌های مرفوعی است که در جمله مورد اسناد قرار می‌گیرند. لذا با مضموم شدن منادا اگر مسندالیه نباشد مخالفت می‌نماید و منادای مفرد مضموم را به این صورت تأویل می‌کند که دلیل مضموم بودن منادای مفرد این است که منادای معین یا معرفه تنوین نمی‌گیرد و وقتی تنوین حذف شود اسم ناگزیر فتحه می‌گیرد، و برای احتراز از شباهت آن با منادای مضاف به یاء متکلم (چون یاء در باب ندا به الف تبدیل می‌شود و حذف می‌شود)، ضمه می‌گیرد (همان: ۶۲) و نیز بنابر دیدگاه وی منادای مضموم تنوین نکره نمی‌پذیرد، لذا ضمه در آن نشانه اسناد نیست و فقط برای تمییز آن از منادای مضاف به یاء متکلم است.

ب) کسره نشانه‌ای بر اضافه:

ابراهیم مصطفی کسره را نشانه اضافه می‌داند خواه اضافه با ادات باشد و یا بدون ادات و برای صحت استدلال خود رأی مبرد را درین باره نقل می‌کند «مبحث اضافه دو بخش است، بخشی از مضاف الیه به واسطه حرف جر اضافه می‌شود و برخی بدون حرف جر» (همان: ۶۲) وی در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که هیچ‌گاه حرکت کسره خارج از موضع به کار نرفته است و همواره در توابع هم چون نعت یا به دلیل مجاورت که خود نوعی از توابع است کلمه کسره می‌گیرد؛ یعنی هرگاه تابع مجرور باشد، متبوع هم به تبع آن کسره می‌گیرد و مجرور می‌شود (همان).

ج) پذیرفتن اعراب برای فتحه

در کتاب‌های نحوی همواره علامت‌های اعراب در اسم عبارتند از علامت‌های ظاهری یعنی ضمه و کسره و فتحه، و علامت‌های فرعی و نیایی، و فعل هم در نحو سنتی یکی از علامت‌های فتحه و ضمه و سکون را می‌گیرد. لیکن ابراهیم مصطفی مخالف این رأی بوده و معتقد است: «فتحه هم چون ضمه و کسره دلالت بر معنا ندارد، لذا نمی‌تواند نشانه اعرابی باشد و صرفاً حرکت خفیفی است نزد اعراب که علاقه دارند آن را در پایان کلمات خود بگذارند؛ و شبیه سکون در زبان عامیانه است» (همان: ۷۸).

و درباره اعراب فرعی و نیایی هم معتقد است: «در جاهایی که نحویان سنتی اعراب را به صورت فرعی و نیایی مشخص کرده‌اند، می‌توان از اعراب اصلی استفاده کرد» (همان: ۱۰۹). وی درباره اعراب اسماء خمسسه می‌گوید این اسمایی با حرکات اصلی اعراب گرفته‌اند و ضمه در این اسمایی به خاطر اسناد و کسره به جهت اضافه است و فتحه برای مواردی جز این دو بحث اصلی می‌باشد؛ و درباره مدّ این حرکات‌ها در اسماء خمسسه، معتقد است هر حرکت کشیده شده و صورتی نرم و خفیف از آن به وجود آمده است. در جمع مذکر سالم هم به این صورت است که ضمه علامت رفع است و پس از اشباع به صورت واو درآمده است و کسره علامت جرّ و یاء اشباع شده آن است. به فتحه

اشاره‌ای نمی‌کند چون فتحه را نشانه اعراب نمی‌داند (همان: ۱۱۳)؛ و در اسامی غیرمنصرف هم که به جای فتحه کسره می‌گیرند معتقد است: «چون در این اسامی تثوین ممنوع است در حالت جر شبیه اسم به یاء متکلم اضافه می‌شوند که یاء آن حذف می‌شود و این حذف شدن یاء نزد عرب بسیار شایع است» (همان: ۱۱۴).

۲-۴- دیدگاه زبان‌شناختی مخزومی

۱-۲-۴- مبانی اندیشگانی مخزومی در کتاب فی النحو العربی نقد و توجیه

در مقدمه کتاب مخزومی هدف خود را رهایی نحو از سیطره نگرش فلسفی می‌داند، سپس به ضرورت حذف عامل در مواردی چون تنازع و اشتغال می‌پردازد که مبنای آن مبحث عامل است. سپس گزینش جمله به مثابه اساس پژوهش نحوی، و بررسی جمله از حیث ماهیت آن و اجزای تشکیل دهنده آن و حالات مترتب بر آن را ذکر می‌کند (همان: ۲۰).

مخزومی در روش کار خود در این کتاب تأکید می‌کند که به‌دوراز تعصب و با مبنا قراردادن طبیعت زبان، از تمامی مکاتب نحوی کوفی، بصری، بغدادی، اندلسی و... بهره برده است تا نحوی متعادل و قابل فهم ارائه دهد.

الف) توصیف‌گرایی^۱

در بررسی دیدگاه‌های مخزومی در نحو عربی درمی‌یابیم رویکرد وی در زبان‌شناسی رویکرد توصیفی است. وی در ابتدای کتاب فی النحو العربی نقد و توجیه می‌گوید وظیفه نحویان هنگام بررسی مباحث نحوی یک زبان، این نیست که قاعده‌ای را برای اهل زبان فرض کنند و یا سبک‌هایی را اشتباه به شمار آورند، زیرا نحو پژوهشی توصیفی-تطبیقی است و ازین فواید نیست (همان: ۲۲).

ب) نسبی‌گرایی^۲

وی درباره نسبی بودن زبان می‌گوید نحو تحت تأثیر زبان است و تابع هر چیزی است که زبان از آن تبعیت کند، یعنی هر آنچه از عوامل موجود در زندگی بشر که همواره در حال تحول است، زبان هم به تبع آن تغییر و تحول می‌یابد و نحو هم به دنبال آن همواره در حال تحول و پیشرفت است.

بر این اساس مخزومی نحویان را ناگزیر می‌داند همگام با تغییر زبان، در حال تحول باشند، روند این تغییر و تحول و شیوه‌های آن را بررسی کنند و نکات لازم درین باره را به دانش نحوی خود بیفزایند و در صورت لزوم قواعد

1. Descriptiveness

2. Reiativism

جدیدی ارائه دهند که به طبیعت این زبان در حال تحول نزدیک باشد.

ج) قیاس‌گرایی^۱

پیش از توضیح قیاس‌گرایی در رویکرد مخزومی لازم است در تعریف آن بگوییم، قیاس به دو معنا می‌باشد: قیاس به معنای شیوع پدیده زبانی در متون گفتار و اعتبار این پدیده‌ها به منزله قوانینی که پابندی و به کار بستن آن در کاربرد لازم است، و از استقرار کلام عرب ثابت شده است؛ و معنای دوم قیاس عمل صوری است که الحاق امری به امر دیگر به خاطر شباهت با علتی صورت می‌گیرد؛ و این نوع قیاس احتمالاً از حوزه فقیهان و متکلمان به محیط نحویان راه یافته است (سیدی، ۱۳۸۷: ۱۹۱).

مخزومی نحویان را در افراطی‌گری در مبحث قیاس نقد کرده و بر این باور است برخی نحویان آن‌قدر افراط کرده‌اند، گویی نحو تماماً قیاس است و ابوعلی فارسی (متوفی ۳۷۷) و شاگردش ابن جنی را مشهورترین نحویان در قیاس می‌داند.

به نظر مخزومی خلیل بن احمد اگر در بررسی مساله ای می‌خواست آن را با دیدگاه قیاس بررسی کند، دیدگاه فلسفی و عقلانی که موجب تکلف می‌شد رها کرده و به کلام رایج مورد استفاده عرب مراجعه نمود و مبنا قرار می‌داد (همان: ۲۵).

البته این اشاره‌ای که مخزومی در اینجا دارد، نشان می‌دهد وی همچنان به روش گذشتگان پایبند است و در کتابش بیان می‌کند پژوهشگر معاصر می‌بایست نحو را از همان‌جایی آغاز کند که خلیل و قرآن آغاز نمودند و الکتاب خلیل و معانی القرآن قرآن را مبنا قرار دهد زیرا برتری واقعی در پایه‌گذاری نحو را از آن این دو نحوی می‌داند که برای ثبت قواعد نحوی از کل به جزء می‌رسیدند و جملات و عبارات را در کلام عرب می‌شنیدند و از طریق قیاس به نتیجه می‌رسیدند و برای آنچه از قواعد و احکام که استنباط می‌کردند همواره به دنبال علت بودند.

۲-۲-۴- مباحث کاربردی مخزومی در کتاب فی النحو العربی نقد و توجیه

مخزومی در نگاه خود به آسان‌سازی نحو عربی، دوره معاصر را منشأ تلاش‌های اصلاح نحو عربی و احیای آن می‌داند که بهترین آن اقدامات ابراهیم مصطفی و کتاب احیاء النحو اوست. البته وی معتقد است چنین تلاش‌هایی نتوانسته موجب احیای نحو شود و آسان‌سازی نحو، به معنای اختصار نحو و یا حذف شرح‌ها و تعلیقات و توضیحاتی که بر

کتب نحوی نگاشته شده نیست، بلکه تیسیر نحو ارائه موضوعات و قواعد نحوی به شکل تازه‌ای است که فهم و دریافت و یادگیری آن برای زبان آموزان ساده شود؛ و این مهم صورت نمی‌پذیرد جز با دو گام اساسی: نخست اینکه دانش نحو از ناخالصی‌هایی که در نتیجه سیطره نگرش فلسفی بدان دچار شده، رها شود. دوم اینکه موضوع دقیق این دانش تعیین گردد و نقطه شروع مباحث معین شود (مخزومی، ۲۰۰۵: ۱۸). می‌توان دیدگاه‌های مخزومی در کتاب «فی النحو العربی نقد و توجیه» را در سه موضوع اصلی مورد بررسی قرار داد که عبارتند از: جمله، اعراب، نظریه عامل.

الف) جمله

انتخاب مبحث جمله، دلالت بر روش مخزومی دارد که به پیوستگی در نحو اعتقاد داشته و به زبان‌شناسی متن گرایش دارد.

وی در اهمیت پرداختن به مبحث جمله می‌گوید در پی تعیین موضوع نحو بوده و لذا بر اهمیت جمله در این پژوهش تأکید می‌نماید.

مخزومی هم چون سایر نحویان پیش از خود - غیر از ابن هشام - بر این باور است که جمله دو نوع است، اسمیه و فعلیه؛ و درباره نوع سوم جمله که ابن هشام قائل به آن است، می‌گوید: ظرف، اگر تکیه بر ادات و نفی و استفهام داشته باشد، جمله فعلیه است؛ و در غیر این صورت یعنی ظرفی که تکیه بر نفی و استفهام نداشته باشد، جمله اسمیه است؛ و نوع سوم جمله با عنوان ظرفیه را منتفی می‌داند (مخزومی، ۲۰۰۵: ۵۷).

درباره جمله شرطیه هم دیدگاه مخزومی با نحو سنتی در تعارض است، وی جمله شرطیه را یک جمله می‌داند، نه دو جمله؛ و معتقد است جمله شرطیه از لحاظ عقلی دو جمله است، در حالی که از لحاظ نحوی یک جمله است زیرا هر دو جزء آن با هم بیانگر یک معنا و یک پیام است (همان).

علاوه بر این نظر مخزومی درباره معیار تشخیص جمله فعلیه و اسمیه و تقدیر قراردادن فعل با ابن هشام در تعارض است. مخزومی ضمن رد دیدگاه بزرگان مکتب نحوی بصره و ابن هشام، بر این باور است جمله اسمیه و فعلیه طبق تعریف نحو سنتی، تنها از جهت لفظی و ظاهری با هم فرق دارند و از حیث ساختار معنایی و نحوی یکسان می‌باشد. به عنوان نمونه مخزومی دو جمله «طلع البدر» و «البدر طلع» را مثال می‌زند که بر مبنای نحو سنتی عبارت نخست جمله فعلیه و عبارت دوم اسمیه است؛ اما از حیث معنایی یکسان هستند و «البدر» در هر دو مسند الیه است و «طلع» مسند می‌باشد که فقط مقدم و مؤخر شده‌اند.

مخزومی درین باره معتقد است جمله فعلیه جمله‌ای است که مسند آن بر ثبوت و استمرار دلالت کند و یا مسند اسم باشد (همان: ۳۹-۴۰) و بر مبنای تعریف مخزومی از جمله فعلیه و اسمیه، «البدر طلع» جمله اسمیه نیست زیرا مسند این جمله فعل است و دلایل زیر را در ردّ دیدگاه نحویان در اسمیه بودن این عبارت، مطرح می‌کند:

چنانچه «البدر طلع» را جمله اسمیه بدانیم، کلمه «البدر» مبتدا و فاعل فعل، ضمیر مستتر هو است که به مبتدا برمی‌گردد، و لازمه این دیدگاه آن است که جمله‌ای ساده و بسیط به یک جمله مرکب بدل گردد، که مسندالیه در اولی «البدر» و در دومی ضمیری باشد که به این مبتدا برمی‌گردد.

در مواردی که ادوات شرط بر چنین جمله‌هایی وارد شود، لازم است فعلی در تقدیر گرفته شود؛ و «البدر» فاعل فعل مقدر در نظر گرفته شود.

جمله «البدر طلع» یک جمله فعلیه است که تقدیم مسندالیه، فقط برای اهتمام و عنایت به مسندالیه است. در زبان سامی و عربی، فعل اساس کلام را تشکیل می‌دهد، لذا دیدگاه ابن هشام و نحویان بصره قابل‌پذیرش نیست.

مخزومی در چنین جملاتی، فعل را خالی از ضمیری می‌داند که در نحو بصره آن را فاعل به شمار می‌آورند و بر این باور است که تنها تفاوت «البدر طلع» و «طلع البدْر» این است که جای مسند و مسندالیه تغییر کرده است و در اصل اسناد تغییری صورت نپذیرفته است (همان: ۴۲-۴۳).

ب) عامل

در مکتب نحو کوفی به دلیل جایز نبودن تقدیم معمول بر عامل، تقدیم فاعل بر فعل جایز نیست؛ و چون نحو بصره بر این مناسبت که فعل عامل و فاعل معمول است، لازم می‌داند که فعل به عنوان عامل همواره پیش از معمول بیاید؛ اما طرفداران نحو کوفه و برخی پیروان آن چون ابن مضاء قرطبی و از معاصران چون ابراهیم مصطفی، مخزومی و شوقی ضیف دیدگاه نحو بصره را ردّ می‌کنند و قائل به نظریه عامل در جمله نیستند.

مخزومی نظریه عامل را مردود دانسته و این شیوه از استدلال را با ماهیت زبان سازگار نمی‌داند و مبنای آن تفکر فلسفی است (همان: ۴۳). در نحو سنتی تقسیم‌بندی با تکیه بر مسندالیه بوده که در زبان عربی جایگاه ویژه‌ای ندارد، لذا مخزومی معتقد است تقسیم‌بندی باید بر اساس مسند باشد نه مسندالیه، زیرا اهمیت سخن یا یک خبر بر معنای مسند و کارکرد آن استوار است (همان: ۸۶).

ج) اعراب

از نظر ابن هشام جمله دو بخش است، بخش اول جملاتی که محلی از اعراب ندارند و بخش دوم جملاتی که محلی از اعراب دارند (خبریه، حالیه، جواب شرط جازم مقرون به فاء یا اذا فجائیه، وصفیه و تابع). مخزومی نظر نحویان درباره اعراب محلی جمله‌ها را برآمده از تئوری عامل و معمول می‌داند؛ و معتقد است نحویان سنتی، کارکرد لغوی زبان را فراموش کرده و به مسائل حاشیه‌ای پرداخته‌اند. کارکرد اصلی انتقال مفاهیم از ذهن متکلم به ذهن شنونده است که در تمامی جملات اصل است و نقش نحوی جمله در مرتبه پس از آن است (همان: ۶۱-۶۲).

مخزومی اهمیت به اعراب را به‌عنوان بخشی از پژوهش‌های نحوی می‌پذیرد، اما اینکه اعراب مبنای کل نحو باشد برایش قابل‌پذیرش نیست (همان: ۶۶)؛ زیرا در نگاه نحویان سنتی اعراب با علل فلسفی و عقلانی تعیین می‌شود.

مخزومی تأکید می‌کند اعراب بیانگر وظیفه لغوی زبان و بیانگر ارزش نحوی عبارت‌هاست و باید به این باور رسید که ضمه نشانه مسندالیه یا صفت آن و کسره نشانه مضاف‌الیه و تابع آن است و فتحه نشانه‌ای است مبنی بر اینکه کلمه نه مسندالیه است نه مضاف‌الیه و نشانه معنای خاصی نیست و مجموعه‌ای از حالت‌ها را در بر می‌گیرد که اسناد و اضافه نیست.

۵- نقد روش شناختی

روش‌شناسی همواره مبتنی بر پیش‌فرض‌ها و پرسش‌هایی است که پژوهشگر و نظریه‌پرداز به آن تکیه کرده است؛ و روش تحلیل و نتیجه‌گیری مبتنی بر روش‌شناسی است. در این مقاله که رویکردی انتقادی دارد، دو اثر مورد بررسی، احیاء النحو ابراهیم مصطفی و فی النحو العربی؛ نقد و توجیه مهدی مخزومی، روش‌شناسی نویسندگان را می‌توان در امور زیر استنباط نمود:

در روش‌شناسی ابراهیم مصطفی می‌توان گفت:

۱- نخست عنوان اثر می‌تواند روزنه‌ای باشد برای روش‌شناسی آن‌ها. ابراهیم مصطفی از واژه‌ای استفاده کرده است که گویی نحو سنتی کارآمدی‌اش را از دست داده است و به‌سان مرده‌ای است که امید زنده شدن دارد. واژه «احیاء» در درون خود دربردارنده چنین نگرشی است و این نگرش، روش‌شناسی خود را دارد.

۲- ابراهیم مصطفی بررسی نحو سنتی را بسیار سخت و دشوار می‌داند و پریشانی در دیدگاه‌های نحویان را عامل تباهی عمر به شمار می‌آورد؛ و لذا بر آن است که نحو سنتی به‌واسطه همین جدل‌های پراکنده و بی‌غایت، هرگز منجر به

دستیابی به یک رأی دقیق و درست نخواهد شد.

۳- ابراهیم مصطفی ابتدا از تعریف و کارکرد نحو سخن می‌گوید و نحو را همان چینش می‌داند و لذا بر جمله تأکید می‌کند.

۴- نقد نگرش فلسفی در نحو، از جمله مسأله عامل که آن را دستاورد تأثیر فلسفه یونان می‌داند.

۵- برخلاف مخزومی، وی بر مسأله اعراب تأکید دارد و تنها به مباحث موجود در حوزه نحو می‌پردازد و آن‌ها را به نقد می‌کشد.

۶- پراکندگی در طرح مباحث و نقد آن‌ها در اثر ابراهیم مصطفی به خوبی مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد ابراهیم مصطفی رویکرد واضح و مشخصی ندارد تا بتواند با روش‌مندی به نقد بپردازد. به همین روی انتخاب مباحثی چون توابع در کتاب احیاءالنحو، بیشتر ناظر بر مسأله اعراب است تا نقد آن. به عبارتی می‌توان گفت مهم‌ترین مسأله ابراهیم مصطفی، اعراب در زبان عربی است، تا نقد ساختاری و مفهومی در نحو.

اما در روش‌شناسی مخزومی باید گفت:

۱- مخزومی نگاه احیاگرانه ندارد، بلکه با توجه به رویکردی که انتخاب کرده است، به نقد مبانی نحو می‌پردازد و در زیرعنوان کتاب پیداست که تنها به نقد بسنده نمی‌کند و در پی راهکارهایی برای برون‌رفت از تنگنای نحو سستی است.

۲- مخزومی در مقدمه کتاب با یادکردی از اثر ابراهیم مصطفی، نقبی به واژه «احیاء» می‌زند و به جای احیاء از اصلاح فساد یاد می‌کند. گویی با این گزینش در پی آن است اعلام نماید، نحو عربی نمرده است و لذا وقتی از آسان‌سازی نحو سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد مراد از این کار، نه خلاصه‌سازی نحو است و نه حذف شرح و تعلیق‌ها بر آن، بلکه ارائه سبکی نوین در قواعد انگاری است. به همین روی او آشکارا از روش‌شناسی خود سخن می‌گوید و هدف خود را در دو مرحله می‌داند:

الف: خالص‌سازی نحو از مسائل زائد از جمله نگرش فلسفی که در رأس آن مسأله عامل است.

ب: تعیین موضوع و محدوده دانش نحو تا از پراکندگی موضوعی جلوگیری شود.

۳- مخزومی چنان‌که از گزینش مطالب کتاب پیداست، به رویکرد زبان‌شناسی متن‌گرایش دارد و همین مسأله در روش تحلیل و نقد وی از مباحث نحوی نمایان است. مهم‌ترین مسأله برای او، پس از مسأله عامل و حذف سیطره نگرش فلسفی از نحو، مسأله جمله است. چون بر آن است که برخلاف توصیف سنت‌گرایان، نحو عبارت است از چینش و نظم. چنان‌که زبان‌شناسان معاصر آن را syntax نامیده‌اند.

۴- در روش‌شناسی مخزومی، نقد به همراه پالایش امور زائد از نحو و غربال‌گری و نظم‌بخشی به مباحث پراکنده می‌باشد.

لذا از نظر او مطالعات نحوی باید ناظر به دو مسأله مهم باشد:

الف: بررسی جمله از حیث چینش و نظم و اجزای آن و مسائل فرعی مثل تقدیم و تأخیر و...

ب: بررسی معانی عارضی بر جمله مثل تأکید و سازوکارهای آن و نفی و استفهام و کارکردهای آن.

۶- نتیجه‌گیری

پژوهش کنونی با عنوان بررسی تطبیقی دیدگاه‌های زبان‌شناسی ابراهیم مصطفی و مهدی مخزومی، جستاری است با رویکرد روش‌شناختی که به دو پرسش و فرضیه اساسی می‌پردازد و آن بررسی خاستگاه فکری و رویکرد زبان‌شناسی این دو زبان‌شناس از خلال کتاب‌هایی که در حوزه نقد نحو سنتی نگاشتند، یعنی کتاب احیاء النحو ابراهیم مصطفی و فی النحو العربی؛ نقد و توجیه مهدی مخزومی، و نیز بررسی تمایز روش‌شناختی میانشان است.

ابتدا کلیاتی درباره شکل‌گیری زبان‌شناسی معاصر عربی و رویکردهای اصلی آن مطرح می‌شود، پس از آن مختصری از اندیشه، زندگی و آثار دو زبان‌شناس ذکر می‌شود و سپس در بخش اصلی دیدگاه‌های زبان‌شناسی ابراهیم مصطفی و مهدی مخزومی درباره نحو عربی مورد تحلیل و بررسی تطبیقی قرار می‌گیرد و در نهایت این موارد به‌عنوان نتایج کلی قابل‌ارائه است:

۱- هر دو زبان‌شناس بر ضرورت فلسفه‌زدایی از نحو عربی و آسان‌سازی نحو در راستای آنچه به طبیعت زبان نزدیک‌تر است، اهتمام می‌ورزیدند.

۲- ابراهیم مصطفی به دنبال احیاء نحو بوده است و هنوز رویکرد زبان‌شناسی ندارد، اما مهدی مخزومی رویکرد زبان‌شناسی متن دارد و بر جمله در نحو عربی تأکید دارد.

۳- مهم‌ترین مباحث نحوی مورد نظر ابراهیم مصطفی که کتاب خود را به آن اختصاص داده مبحث الغاء عامل نحوی و مبحث اعراب است، لکن مخزومی ابتدا جمله را بررسی می‌کند و سپس نظریه عامل و اعراب را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد.

۴- در بررسی روش‌شناختی ابراهیم مصطفی، شاهد پراکندگی در طرح مباحث نحوی هستیم که ناشی از عدم وجود رویکرد واضح نزد وی است، اما مخزومی به‌طور واضح روش خود را در کتابش مطرح کرده و با تعیین موضوع و محدوده دانش نحو از پراکندگی موضوعی جلوگیری می‌کند.

کتابنامه

منابع عربی

- ایوب، عبدالرحمن. (۱۹۵۷). دراسات نقدية في النحو العربي. الطبعة الأولى. القاهرة: مكتبة الأنجلو المصرية.
- بکوش، فاطمه الهاشمی. (۲۰۰۴). نشأة الدرس اللساني العربي الحديث. الطبعة الأولى، القاهرة: إيتراك للنشر والتوزيع.
- جباري، ایمان. (۲۰۱۷). «محاولات تيسير النحو عند مهدي المخزومي». مجلة الذاكرة، شماره نهم، الجزائر: مخبر التراث اللغوي والأدبي.
- حسان، تمام. (۱۹۵۵). مناهج البحث في اللغة. القاهرة: مكتبة الانجلو المصرية.
- حسان، تمام. (۱۹۷۹). اللغة العربية معناها ومبناها. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الراجحي، عبده. (۱۹۸۶). النحو العربي و الدرس الحديث. بيروت: دار النهضة العربية.
- السامرائي، ابراهيم. (۱۹۸۶). النحو العربي، نقد و بناء. دار عمار للنشر والتوزيع.
- السعران، محمود. (۱۹۹۷). علم اللغة مقدمة للقارئ العربي. بيروت: دار النهضة العربية.
- سعيد، حيدر. (۱۹۹۸). اللغة العربية و اللسانيات الحديثة. مجلة الأديب المعاصر، بغداد.
- شوشتری، محمد ابراهيم خليفه و غفاري، محمدرضا. (۲۰۱۸). «النحو الجديد بين ابراهيم مصطفى و شوقي ضيف»، مجلة كلية التربية الاساسية، شماره ۴۱، بابل. صفحه ۱۲.
- عبدالعزیز، محمدحسن. بی تا مدخل الى علم اللغة. القاهرة.
- عیسانی، عبدالمجید. (۲۰۰۸). النحو العربي بين الاصاله و التجديد، دراسة وصفية لبعض الآراء النحوية. دار ابن حزم.
- العزاوي، نعمة رحيم. (۱۹۹۵). في حركة تجديد النحو و تيسيره في العصر الحديث. بغداد: دار الشؤون الثقافية.
- فطه، بشير و كاتية، حامی. (۲۰۱۰). «مناهج البحث اللغوي عند العرب في ضوء النظريات اللسانية». رسالة ماجستير، جامعة مولوی معمري.
- مبروك سعيد، عبد الوارث. (۱۹۸۵). في اصلاح النحو العربي. بيروت: دار الرائد العربي.
- المتوكل، احمد. (۱۹۹۵). قضايا اللغة العربية في اللسانيات الوظيفية، رباط: دار الأمان.
- مخزومي، مهدي. (۲۰۰۵). في النحو العربي، نقد و توجيه. بيروت: دار الرائد العربي.
- مصطفى، ابراهيم. (۱۹۹۲). احياء النحو. الطبعة الثانية، القاهرة.

منابع فارسی

- اصغری، جواد. (۱۳۹۲). روش شناسی پژوهش های زبان شناختی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رضایی، ابوالفضل و عباسی، محمود. (۱۳۹۱). «نقد و بررسی برخی دیدگاه های نحوی ابراهیم مصطفی در کتاب احیاء النحو»،

پژوهشنامه نقد ادب عربی، شماره سوم، تهران، صفحه ۱۱۵-۱۴۲.

سیدی، سید حسین. (۱۳۸۷). رویکرد زبان‌شناختی به نحو عربی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

سیدی، سید حسین. (۱۳۷۹). زبان‌شناسی عربی (درآمدی تطبیقی در پرتو فرهنگ و زبان‌های سامی). تهران: انتشارات سمت.

سیدی، سید حسین. (۱۳۸۲). «توصیف و تجویز در نحو عربی»، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد. صفحه ۱۶۹-۱۸۶.

طهماسبی، عدنان. (۱۳۷۹). «بررسی اندیشه‌های نحوی دکتر مخزومی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، صفحه ۱۷۷-۱۹۴.

فاضلی، محمد. (۱۳۵۶). «نقدی بر کتابی در نقد نحو عربی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره چهارم، مشهد، صفحه ۵۴۹-۵۷۷.

همایونی، سعدالله و طهماسبی، عدنان. (۱۳۹۸). «واکاوی نظریه نحو کاربردی در زبان عربی از منظر احمد المتوکل (مورد مطالعه: سطح کاربردشناختی)»، مجله علم زبان، سال ششم، شماره نهم، تهران. صفحه ۲۷۴-۲۷۶.

Ellipsis Phenomena within the Clause; A Phase-Based Approach

Shabnam Majidi¹

PhD Candidate in Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Fatemeh Bahrami²

Assistant Professor in Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding author)

Mazdak Anoushe³

Assistant Professor in Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran

Received: June 22, 2024

Accepted: July 12, 2024

Abstract

Ellipsis phenomena or deletions, in traditional generative terms, involve a number of cases where otherwise expected syntactic material goes missing under some conditions. How to formulate a generalization that can explain all types of deletion has been a central question since the dawn of Principle and Parameters Theory. The present study endeavored to take a step towards this goal within the framework of phase-based minimalist syntax in order to provide a comprehensive explanation of various types of ellipsis in Persian clauses. To achieve this, at first, the main issues of ellipsis were outlined and the success of the different accounts available in the literature were evaluated. Then, the split-C system was introduced and the functional projections dominating the Tense Phrase were examined in order to identify the projection that forms the upper phase in Persian. The empirical evidence shows that, similar to German, the typical complementizers like “ke” (that) and “ta” (in order to) are generated in the head of Finite Phrase (FinP) in Persian and then raises to the head of the Force Phrase (ForceP), thus, the FinP should be considered the upper phase, which triggers some deletion processes in the clause structure. Following this proposal, it was tried to provide a detailed description of the types of deletion within the clause and attempted to analyze the deleted structures such as gapping, pseudogapping, Right Node Raising, VP-ellipsis, sluicing, tag-question, and sentence fragmentation based on the minimalist approach. Ultimately, in the final section of the research, it was argued that the different types of deletion within the clause apply to the lower phase (vP) or upper phase (FinP) and eliminate the heads and/or constituents from the syntactic derivation. This analysis, relying on the post-syntactic operations of deletion and morphological merger, explains why in complex predicates, the non-verbal element can be either retained or deleted.

Keywords: Ellipsis, Finite Phrase, Split-C System, Phase Theory, Morphological Merger

1. Email: majidishabnam@yahoo.com

2. Email: f_bahrami@sbu.ac.ir

3. Email: mazdakanushe@ut.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

پدیده حذف درون بند

(رویکردی فازبنیاد)

شبنم معجیدی، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران^۱

فاطمه بهرامی، استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Orcid: 0000-0002-0944-9707

مزدک انوشه، استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

Orcid: 0000-0002-4542-7847

صص ۱۵۱-۱۸۵

چکیده

در سنت دستور زایشی، پدیده حذف یا زدایش، ساخت‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد که در آن‌ها عناصر پیش‌بینی‌پذیر نحوی ذیل شرایط خاصی از اشتقاق زدوده می‌شوند. از سرآغاز نظریه اصول و پارامترها، یافت تعمیمی که بتواند همه گونه‌های حذف را تبیین کند، یکی از مسائل بنیادین زبان‌شناسان بوده است. مقاله حاضر می‌کوشد تا در چارچوب کمینه‌گرایی فازبنیاد گامی به سوی این هدف بردارد و تبیین جامعی از انواع مختلف حذف در جملات زبان فارسی به دست دهد. برای این منظور، نخست به مهم‌ترین موارد حذف در پیشینه پژوهش نگاهی می‌افکنیم و تبیین‌های مختلف از این پدیده زبانی را ارزیابی می‌کنیم. سپس به معرفی سامانه متمم‌ساز شکافته و بررسی فرافکن‌های نقش‌نمای فراتر از گروه زمان می‌پردازیم تا از این طریق، فرافکنی را که در زبان فارسی هسته فاز بالایی را تشکیل می‌دهد، بیابیم. بررسی شواهد زبانی نشان می‌دهد در فارسی، مانند زبان آلمانی، عناصر متمم‌سازی مانند «که» و «تا» در هسته گروه ایستایی تولید می‌شوند و سپس به هسته گروه عامل ارتقا می‌یابند و بنابراین، گروه ایستایی را باید نقطه فاز بالایی تلقی کرد که برخی از فرایندهای حذف را در درون ساختار بند موجب می‌شود. در ادامه این مبحث، توصیفی تفصیلی از انواع حذف در درون جمله به دست می‌دهیم و می‌کوشیم ساخت‌های محذوفی همچون کافت، شبه‌کافت، ارتقای گره راست، حذف گروه فعلی، بندزدایی، پی‌پرسش و خرده‌پاسخ را براساس رویکرد کمینه‌گرا تحلیل کنیم. سرانجام در بخش پایانی پژوهش

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۲

1. majidishabnam@yahoo.com

2. f_bahrami@sbu.ac.ir

پست الکترونیکی:

3. mazdakanushe@ut.ac.ir

استدلال می‌کنیم که انواع حذف درون بند بر فراخن فاز پایینی (VP) یا فاز بالایی (FinP) اعمال می‌شوند و هسته‌ها و/یا سازه‌هایی را از اشتقاق نحوی می‌زدایند. این تحلیل با تکیه بر فرایندهای پسانحوی حذف و ادغام صرفی توضیح می‌دهد که چرا در محمول‌های مرکب فارسی، جزء غیرفعلی محمول می‌تواند حفظ یا حذف شود.

کلید واژه‌ها: حذف، گروه ایستایی، سامانه متمم‌ساز شکافته، نظریه فاز، ادغام صرفی.

۱ - مقدمه

فرایندی که با نام کلی حذف^۱ شناخته می‌شود، هم در آثار دستورنویسان و هم در پژوهش‌های زبان‌شناسان مورد توجه قرار گرفته است و دستورپژوهان از منظرهای مختلف این پدیده زبانی را بررسی کرده‌اند. در دستور زایشی که شالوده نظری پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد، حذف سازه و هسته از درون جمله، از موضوعاتی بوده که به‌ویژه از دهه هفتاد میلادی، در مطالعات **رأس (۱۹۷۰)**، **جکنداف (۱۹۷۱)** و **چامسکی (۱۹۷۲)** بر آن تمرکز شده و پس از آن، تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان متعددی به توصیف و تبیین گونه‌های مختلف این پدیده نحوی پرداخته‌اند (مانند جانسون ۲۰۰۱، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹، مرچنت ۲۰۰۸، ۲۰۱۳/الف و ب، ۲۰۱۳، ۲۰۱۶، کراتن پروتک و مرچنت ۲۰۱۳، یوشیدا و همکاران ۲۰۱۴). هرچند در سنت دستورنویسی فارسی، حذف عناصر جمله غالباً با نام فراگیر «حذف به قرینه» شناخته می‌شود (برای نمونه، نک: **خانلری ۱۳۵۱**، **فرشیدورد ۱۳۸۲**، **انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۰**) و البته این نام‌گذاری با توجه به حضور قرینه لفظی یا معنایی در بافت زبانی درست است، اما طبیعتاً این عنوان کلان نمی‌تواند تنوع چنین رخداد پرسامدی را توصیف کند و تبیین جامعی از سازوکارهایی به‌دست دهد که اعمال آن‌ها، به زدودن یک یا چند هسته و سازه از ساختار نحوی می‌انجامد.

پژوهش حاضر با تمرکز بر شواهد زبان فارسی، به بررسی انواع حذف عناصر درون جمله می‌پردازد و می‌کوشد در چارچوب کمینه‌گرایی و بر پایه نظریه فاز، تبیین همگونی از گونه‌های مختلف حذف فراهم آورد. در این روند، چنان‌که خواهیم، برخی از انواع حذف پیشتر در آثار زبان‌شناسان ایرانی بررسی و تحلیل شده‌اند (ازجمله نک: کریمی و آزموده ۱۳۹۱ و ۱۳۹۴، شعبانی ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵، انوشه ۱۳۹۷، مجیدی و همکاران ۱۴۰۱، بیرقدار و همکاران ۱۴۰۲، توسروندانی ۲۰۰۹، راسخی ۲۰۱۴، شفیعی ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶، ساتو و کریمی ۲۰۱۶، راسخی ۲۰۱۸)، اما

1. ellipsis

هنوز درباره برخی از گونه‌های حذف، مانند ساخت فهرست‌واره^۱، پی‌پرسش‌ها^۲، و شبه‌کافت^۳ بحثی به میان نیامده و حتی شماری از سازوکارهایی که زبان‌شناسان غربی در حوزه حذف معرفی کرده‌اند، در فارسی نام‌گذاری نشده‌اند؛ از جمله دو فرایند نوگذاری^۴ و ساخت‌کند^۵ که در ادامه پژوهش معرفی خواهیم کرد.

بدین ترتیب پس از این مقدمه، در بخش دوم به معرفی اجمالی پیشینه پژوهش و به‌ویژه آثاری می‌پردازیم که با نگاه دستور زایشی، بر سازوکار حذف متمرکز بوده‌اند. در بخش سوم ضمن بررسی گروه متمم‌ساز شکافته، آن بخش از نظریه فاز را که با موضوع پژوهش در پیوند است، به اختصار معرفی می‌کنیم. این نظریه که یکی از واپسین نوآوری‌های تجربی و مفهومی در رویکرد کمینه‌گرا به شمار می‌رود (چامسکی ۲۰۰۱ و ۲۰۰۸)، ارتباط بلافضلی با نقطه بازنمون^۶ و سطوح رابط^۷ آوایی و معنایی دارد و پژوهشی که در مسیر صورت آوایی^۸، به حوزه پسانحوی حذف می‌پردازد، می‌تواند با تکیه بر اصول نظریه فاز، به تبیین مناسبی از پدیده زدایش^۹ عناصر جمله دست یابد. یکی از مفاهیم بنیادین نظریه فاز که به برنامه کمینه‌گرا افزوده، این است که قوه نطق^{۱۰} در فرایند شکل‌گیری اشتقاق نحوی، در نقاط خاصی با دو نظام مفهومی - نیتی^{۱۱} و فراگویی - ادراکی^{۱۲} تعامل می‌کند و بنابراین، ساختار نحوی در قطعات مجزایی ساخته می‌شود که هریک از آن‌ها را فاز می‌نامیم. گروه فعلی کوچک (vP) و گروه متمم‌ساز (CP) فازهای درون جمله‌اند و این دو فراقکن نقش مستقیمی در تعیین حوزه حذف و سازه‌های محذوف دارند. بالین‌همه، در بخش سوم استدلال می‌کنیم که در چارچوب گروه متمم‌ساز شکافته، فراقکن ایستایی فاز بالایی را در فارسی تشکیل می‌دهد. در بخش چهارم به معرفی انواع حذف درون بند می‌پردازیم؛ یعنی فرایندهایی که یک یا چند هسته و سازه را از اشتقاق نحوی می‌زدایند. یادآور می‌شود این پژوهش وارد حوزه حذف در سازه‌های کوچک‌تر از بند، و از جمله گروه معرف^{۱۳}، نمی‌شود و صرفاً به عناصری می‌پردازد که یکی از اجزای بند را تشکیل می‌دهند. گروه معرف ساختار فازی

-
1. list-like structure
 2. tag-question
 3. pseudogapping
 4. sprouting
 5. stripping
 6. Spell-out
 7. interfaces
 8. Phonetic Form (PF)
 9. deletion
 10. language faculty
 11. conceptual-intentional system
 12. articulatory-perceptual system
 13. Determiner Phrase (DP)

جداگانه و مستقلی دارد که بیرون از محدوده مقاله پیش روی است. چنان که پیش از این گفتیم، برخی از گونه‌های حذف در فارسی پیشتر معرفی و تحلیل شده‌اند و شماری دیگر نیز نخستین بار در مقاله حاضر بررسی می‌شوند. در این میان، تلاش بخش چهارم این است که با گردآوردن شواهد تجربی از انواع حذف و دسته‌بندی آن‌ها، زمینه تحلیل همسان آن‌ها را طبق رویکرد فاز فراهم آورد؛ بنابراین، در ادامه بخش چهارم با تکیه بر مبانی نظریه فاز، نشان می‌دهیم که گونه‌های متفاوت حذف در فارسی در یکی از دو فاز گروه فعلی کوچک (vp) یا گروه ایستایی (FinP) رخ می‌دهند.

۲ - پیشینه مطالعه حذف در فارسی

هرچند پدیده حذف در ساختارهای نحوی، در یک دهه گذشته مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته است، اما پیشینه این موضوع را می‌توان در سنت دستورنویسی فارسی پی گرفت؛ از جمله، خانلری (۱۳۵۱: ۱۰۳) ضمن معرفی انواع جمله و تقسیم‌بندی اجزای آن‌ها به نهاد و گزاره، یادآور می‌شود که هریک از این دو بخش می‌توانند دستخوش حذف شوند. در نمونه‌های (۱ - الف و ب) در زیر که وی آن‌ها را حذف به قرینه و مشکل از دو جمله همپایه می‌داند، به ترتیب، نهاد و بخشی از گزاره حذف شده‌اند:

(۱) الف. حسن به خانه آمد و برگشت.

ب. از بخت شکر دارم و از روزگار هم.

البته باید توجه داشت که برخی از شواهدی که با عنوان ساخت محذوف معرفی می‌شوند، ممکن است طبق تحلیل‌های متأخر الزاماً شامل سازه حذف شده نباشند؛ مثلاً اگر جمله (۱ - الف) را حاصل از همپایگی دو گروه فعلی بدانیم، اولاً نمونه مورد نظر فقط شامل یک بند (یک فراقکن TP) خواهد بود، و ثانیاً نهاد (حسن) میان دو گروه همپایه مشترک است و لاجرم فرایند زدایش رخ نداده است. در فصل سوم به چنین مواردی باز می‌گردیم.

در میان دستورنویسان، [انوری و احمدی گیوی \(۱۳۹۰\)](#) با تفصیل بیشتری به موضوع حذف اجزای جمله پرداخته‌اند. آن‌ها در کنار جملات دعایی و دستوری (درود بر شما/ ورود ممنوع) و برخی اصطلاحات و مثل‌ها (چهاردیواری اختیاری) که فعل محذوف دارند، حذف در جمله را به دو نوع قرینه لفظی و معنوی نسبت می‌دهند. مثلاً در جمله امری «نبدید، بگذارید باز بماند»، ضمیر «شما» به قرینه لفظی (حضور شناسه فعل) و مفعول جمله، یعنی «در»، به قرینه معنوی (با توجه به بافت زبانی) حذف شده است. مؤلفان (۱۳۹۰: ۲۱۴) شواهدی نیز از حذف فعل، نهاد، مسند، مفعول، متمم، قید و دیگر اجزای جمله به دست می‌دهند.

به‌طورکلی، در دستورنویسی فارسی عمدتاً به‌جای تمرکز بر فرایند، به نقش دستوری و مقوله عنصر یا سازه محذوف توجه شده و درباب حذف انواع فعل (اصلی، معین، ربطی)، سازه‌های فاعل و مفعول (مستقیم و غیرمستقیم)، حروف ربط و اضافه، صفت، قید و مانند آن‌ها بحث شده است (ازجمله، نک: [خیام‌پور ۱۳۴۷](#)، [ناتل خانلری ۱۳۵۱](#)، [قریب و همکاران ۱۳۶۳](#)، [شریعت ۱۳۶۴](#)، [وحیدیان کامیار و عمران‌ی ۱۳۷۹](#)، [فرشیدورد ۱۳۸۲](#)، [انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۰](#)، [طباطبایی ۱۳۹۵](#)). مثلاً، [انوری و احمدی گیوی \(۱۳۹۰: ۳۳۴-۳۳۵\)](#) هر دو جمله زیر را در طبقه حذف فعل اصلی و کمکی قرار داده‌اند، حال آن‌که حذف در این دو نمونه برون‌داد فرایندهای متفاوتی است:

(۲) الف. این کتاب دستور زبان را نسرین به من داده، نه شما.

ب. تمام میوه این درخت به‌وسیله عابرین چیده و خورده شده است.

در جمله (۲- الف) حذف بر همپایه دوم اعمال شده و تنها عنصر محذوف جمله، فعل نیست؛ بلکه هر دو مفعول مستقیم و غیرمستقیم نیز از اشتقاق زدوده شده‌اند. حذف در جمله (۲- ب) همپایه نخست را دربرگرفته و صرفاً افعال دستوری را از اشتقاق نحوی زدوده است.

در آثار زبان‌شناسان متأخر نیز به موضوع حذف توجه درخوری شده است؛ گو این‌که هریک از پژوهش‌های نحوی غالباً به یک نوع از حذف درون بند پرداخته‌اند و در میان این آثار، تحلیل جامعی از گونه‌های حذف در فارسی نمی‌توان یافت. [میرعمادی \(۱۳۷۷\)](#) با بررسی تفصیلی آثار دستورنویسان، به تحلیل اصول و محدودیت‌های حاکم بر حذف به قرینه می‌پردازد و از سه نوع حذف به قرینه لفظی، معنوی و کلامی یاد می‌کند. [راسخ‌مهند نیز \(۱۳۹۰\)](#) حذف به قرینه در بندهای همپایه زبان فارسی را بررسی می‌کند؛ بااین‌همه، دو نکته در تحلیل میرعمادی و راسخ‌مهند قابل توجه است که در بخش سوم که به معرفی انواع حذف می‌پردازیم، به آن‌ها بازمی‌گردیم. نخست آن‌که باید میان حذف فعل از جمله همپایه اول و دوم تفاوت قائل شویم و آن‌ها را پیامد سازوکارهای متفاوت بدانیم. دوم آنکه در برخی از بافت‌های موسوم به حذف، ممکن است در عمل هیچ فرایند حذفی رخ نداده باشد و صرفاً با همپایگی سازه‌های کوچک‌تر از جمله مواجه باشیم؛ این همان مسئله‌ای است که در جمله (۱- الف) نیز بدان اشاره کردیم.

یادگار کریمی و آزموده ([۱۳۹۱](#) و [۱۳۹۴](#)) حذف گروه فعلی^۱ را از منظر ساختاری تحلیل کرده‌اند و به بررسی سازه‌های محذوفی پرداخته‌اند که در آن‌ها فعل اصلی به همراه مجموعه‌ای از وابسته‌هایش زدوده می‌شود. رویکرد

1. VP-ellipsis (VPE)

مقاله حاضر از این منظر با تحلیل ایشان متفاوت است که به پیروی از درزی و انوشه (۱۳۸۹) و انوشه (۱۴۰۰) قائل به خروج فعل از درون گروه فعلی است؛ بنابراین، وقتی فرایند حذف بر این حوزه اعمال می شود، هسته فعل در دامنه حذف قرار ندارد و در برون داد باقی می ماند. در نمونه های زیر به رغم حذف گروه فعلی، هسته فعل به تنهایی یا همراه با فعل کمکی به جای مانده است. گفتنی است که در چارچوب کمینه گرایی و فرضیه گروه فعلی پوسته ای^۱، فرایند حذف گروه فعلی بر لایه های گروه فعلی کوچک اعمال می شود:

(۳) الف. سینا کتاب ها را برای من نفرستاد، مینا [vp — (فرستاد)] فرستاد.

ب. سینا کتاب ها را برای من نفرستاده بود، مینا [vp — (فرستاده)] فرستاده بود.

شعبانی (۱۳۹۴ و ۱۳۹۵) از دیگر زبان شناسانی است که پدیده حذف در جملات زبان فارسی را بررسی کرده و به تحلیل ساخت های موسوم به ارتقای گره راست^۲ (۴- الف) و حذف گروه فعلی و بند متممی در ساخت های دارای فعل وجهی (۴- ب) پرداخته است:

(۴) الف. حسن به فوتبال — و برادرش به والیبال علاقه دارد.

ب. سارا نمی تونه طرف ها رو بشوره، اما علی می تونه —

در نمونه (۴- الف) فعل مرکب «علاقه داشتن» حذف شده است. از آنجاکه در این جمله، عنصر فعلی از ساخت همپایه نخست حذف شده است، چنین اشتقاقی به پیروی از سنت دستور زایشی ارتقای گره راست خوانده می شود (شعبانی ۱۳۹۴). عدم حرکت فعل اصلی به هسته گروه زمان یا فعل کمکی و نپرداختن به موضوع خروج مفعول رایی که فراگشت مفعول^۳ نامیده می شود، تفاوت دیدگاه شعبانی با رویکرد مقاله حاضر است که طبیعتاً پیامد مستقیمی بر تحلیل نوع حذف خواهد گذاشت. در نمونه (۴- ب) بند متممی وابسته به فعل «توانستن» از اشتقاق زدوده شده است. جایگاهی که شعبانی (۱۳۹۵) برای بند متممی در نظر می گیرد، پس از هسته گروه فعلی است و از این منظر، فارسی در گروه زبان های فعل آغاز (VO) قرار گرفته که با رویکردهای رایج و از جمله تحلیل مقاله حاضر متفاوت است.

انوشه (۱۳۹۷) به بررسی پدیده کافت^۴ در فارسی، یعنی حذف فعل و وابسته هایش از همپایه دوم می پردازد و

1. VP-shell hypothesis
2. Right Node Raising (RNR)
3. object shift
4. gapping

نشان می‌دهد این ساخت‌های محذوف، پیامد نوعی بندزدایی^۱ هستند. وی اگرچه مقایسه‌ای از دو فرایند کافت و ارتقای گره راست به‌دست می‌دهد و تفاوت‌های صوری آن‌ها را برمی‌شمارد، اما صرفاً بر تحلیل فرایند نخست متمرکز می‌شود و چگونگی رخداد ارتقای گره راست را تبیین نمی‌کند. در تحلیل وی، هر دو جمله زیر پیامد حذف بند زمان هستند؛ گو این‌که جمله نخست بندزدایی و جمله دوم کافت خوانده می‌شود:

(۵) الف. یک نفر برای شام می‌آید. حدس بزن (که) چه کسی —.

ب. مادرش یک ساعت به داماد داد، پدرش هم یک انگشتر —.

در هر دو نمونه بالا، سازه‌هایی که پس از اعمال حذف به‌جای مانده‌اند، به شاخص‌های گروه‌های نقش‌نمایی که بر فراز بند زمان قرار دارند، جابه‌جا شده‌اند. این گروه‌های نقش‌نما می‌توانند به پیروی از تحلیل ریتزی (۱۹۹۷)، گروه مبتدا (TopP) یا گروه کانون (FocP) باشند.

مجیدی و همکاران (۱۴۰۱) پدیده حذف را در خرده‌بندهای^۲ متممی و اداتی تحلیل کرده‌اند و در این روند، بر حذف محمول اصلی جمله و محمول خرده‌بند متمرکز شده‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند متممی یا اداتی بودن خرده‌بندها تأثیری بر رخداد حذف نمی‌گذارد و این ساخت‌ها در برابر این پدیده مسیر آوایی، رفتار یکسانی از خود بروز می‌دهند؛ اما وجود فاعل مشترک یا نامشترک در دو سازه همپایه، دو ساختار نحوی متفاوت را پیش روی می‌گذارد و لاجرم، بر تحلیل پدیده حذف نیز مؤثر است:

(۶) الف. سینا پرنده را زنده — و سنجاب را مرده گرفت.

ب. سینا پرنده را — و مینا سنجاب را زنده گرفت.

طبق تحلیل ایشان، در جمله‌هایی از نوع (۶ - الف)، هیچ نوع فرایند حذفی رخ نمی‌دهد، بلکه گذر مشترک^۳ سازه‌های همسان به یک فرودجای مشترک، خلأهایی صوری در سازه‌های مورد نظر به‌جای می‌گذارد. در مقابل، در نمونه‌هایی همچون (۶ - ب) ضمن همپایگی دو گروه زمان، فرایند حذف بر متمم فاز بالایی، یعنی CP، اعمال شده و سازه‌هایی که خود را به حاشیه VP و TP رسانده‌اند، می‌توانند پس از نقطه بازنمون، به تلفظ درآیند.

سرانجام آن‌که توسروندانی (۲۰۰۹) و بیرقدار و همکاران (۱۴۰۲) به پیروی از آرای فولی و همکاران (۲۰۰۵)

به بررسی فرایند حذف در جملات دارای فعل مرکب پرداخته‌اند. توسروندانی برپایه جملاتی از نوع (۷ - الف)،

1. sluicing

2. small clause

3. Across-the-Board movement (ATB movement)

استدلال می‌کند که در پی اعمال حذف بر جمله‌های دارای فعل مرکب، حذف گروه فعلی با ابقای فعل سبک رخ می‌دهد و فعل‌یار همراه با موضوع‌های درونی از اشتقاق زدوده می‌شود. در مقابل بیرقدار و همکاران با اشاره به شواهد متعددی از نوع (۷-ب)، تصریح می‌کنند که حذف فعل‌یار در چنین ساخت‌هایی الزامی نیست:

(۷) الف. سهراب پیراهن‌ها را اتو نزد، ولی رستم — زد.

ب. نیلوفر به مهمونی دانشجو دعوت نمی‌کند، اما من — دعوت می‌کنم.

بیرقدار و همکاران (۱۴۰۲) بر پایه نظریه فاز نشان می‌دهند که آنچه به ظاهر حذف موضوع درونی می‌نماید، در حقیقت حاصل عملکرد فرایند حذف بر سازه‌های متفاوتی است که همگی در چارچوب رویکرد فاز پویا^۱ نقش متمم فاز را در ساختار داده‌های مد نظر ایفا می‌کنند. در جملات دارای محمول مرکب دو گذرایی با یک موضوع درونی محذوف، نبود امکان عملکرد حذف بر فاز یا متمم فاز، با توجه به خوانش کانونی موضوع نامحذوف و نو بودن خوانش اطلاعاتی آن تبیین می‌شود.

۳- متمم‌ساز شکافته و نظریه فاز

در آن دسته از انواع حذف که بر گروه زمان اعمال می‌شوند، سازه‌هایی که باقی می‌مانند، به شاخص فرافکن‌های نقش‌نمایی جابه‌جا می‌شوند که میان دو گروه زمان و متمم‌ساز قرار دارند (رابرتس ۲۰۰۱؛ چیتکو ۲۰۱۴)؛ بنابراین، معرفی فرضیه‌ای که این فرافکن‌های نقش‌نما را برای رخداد قلب نحوی فراهم می‌آورد، پیوند مستقیمی با موضوع پژوهش حاضر دارد. در این بخش، به پیروی از فرضیه گروه متمم‌ساز شکافته^۲ (نخستین بار ریتزی ۱۹۹۷ و ۲۰۰۴؛ رابرتس ۲۰۰۱) و بر پایه جایگاه‌هایی که گلدن (۲۰۱۷) و آلبویو و هیل (۲۰۲۱) بر فراز گروه زمان پیشنهاد می‌دهند، به معرفی این فرضیه در فارسی می‌پردازیم و سپس، ساختار ارائه‌شده را بر فاز منطبق می‌کنیم. در سازوکاری که آلبویو و هیل، پیشنهاد می‌دهند، فرافکن متمم‌ساز به چند هسته نقش‌نما شکافته می‌شود و دو جایگاه بالقوه برای درج هسته متمم‌ساز لحاظ می‌شود: یکی هسته گروه عامل (ForceP) که مشخصه‌های نوع بند را تعیین می‌کند و دیگری گروه ایستایی (FinP) که با خودایستا یا ناخودایستا بودن بند و وجه آن در پیوند است (آلبویو و هیل ۲۰۲۱: ۶۸):

(8). [ForceP [TopP [FocP [FinP [NegP [TP V [vP ... tv ...]]]]]]]

بخش موردبحث در بازنمایی بالا، فرافکن‌های گفتمانی‌اند که میان دو گروه نقش‌نمای عامل و ایستایی درج

1. dynamic Phase approach
2. split CP hypothesis

شده‌اند. این فرافکن‌ها که گروه مبتدا (TopP) و کانون (FocP) خوانده می‌شوند، امکان قلب نحوی را برای سازه‌های درون بند فراهم می‌آورند. نکته مهم دیگر در بازنمایی (۸) تعیین جایگاه عنصر متمم‌ساز است. [رابرتس \(۲۰۰۱\):](#) [\(۱۲۸\)](#) تصریح می‌کند هسته‌ای که این عنصر نقشی به خود اختصاص می‌دهد، در زبان‌های مختلف، متفاوت است. مثلاً در آلمانی، حرف متمم‌ساز در هسته FinP ادغام می‌شود و سپس به هسته ForceP ارتقا می‌یابد. در ایرلندی این عنصر در هسته FinP درجا می‌ماند و در انگلیسی، متمم‌ساز *that* در هسته ForceP تولید می‌شود و مشخصه‌های گره هسته Fin را جذب می‌کند. در زبان فارسی، پژوهش مستقلی درباره جایگاه متمم‌سازها - مانند «که» و «تا» و نیز حروف شرط و علتی همچون «اگر» و «چون» - صورت نگرفته است، گو این‌که شواهد نحوی زیر نشان می‌دهند که این متمم‌سازها در هسته گروه ایستایی ادغام می‌شوند و از آن میان، دو متمم‌ساز «که» و «تا» که به لحاظ نحوی معنایی گسترده‌تری را شامل می‌شوند و با انواع بندهای متممی، اداتی، علی و غیره به کار می‌روند، پس از ادغام در هسته گروه ایستایی، به هسته گروه عامل حرکت می‌کنند تا مشخصه‌های نوع بند را جذب کنند.

برای تبیین دقیق‌تر این موضوع، فرایند مبتداسازی مفعول بند درونه را در ساخت زیربنایی (۹) بررسی می‌کنیم:

(۹). سینا با خودروی خودش به این سفر می‌آید،

الف. چون: ... [FocP] TopP] مینا را [FinP] چون [TP] ما (مینا را) دعوت کردیم].

ب. اگر: ... [FocP] TopP] مینا را [FinP] اگر [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم].

پ. تا: ... * [FocP] TopP] مینا را [FinP] تا [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم].

ت: که: ... * [FocP] TopP] مینا را [FinP] که [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم].

در نمونه‌های بالا مفعول بند درونه با گذر از مرز گروه زمان دستخوش مبتداسازی شده است. فرایند قلب نحوی می‌تواند در درون بند زمان نیز صورت گیرد و سازه‌ای که جابه‌جا شده است، به لبه بند خود متصل شود، اما جابه‌جایی در این سطح، اطلاعاتی درباره جایگاه هسته گروه متمم‌ساز فراهم نمی‌آورد:

(۱۰) الف. چون: ... [FocP] TopP] مینا را [TP] چون [TP] ما (مینا را) دعوت کردیم].

ب. اگر: ... [FocP] TopP] مینا را [TP] اگر [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم].

در دو مثال (۱۰)، «مینا را» به ذیل «چون/اگر» جابه‌جا شده و لذا نمی‌توانیم درباره جایگاه حروف یادشده قضاوت کنیم؛ اما در جملات (۹) سازه مقلوب مرز زمان را پشت سر گذاشته و به گره مبتدا (یا کانون) حرکت کرده است. امکان تقدم «مینا را» بر «چون/اگر» تأیید می‌کند که این عناصر در گره ایستایی ادغام شده‌اند. در مقابل، طبق

جمله‌های نادرستی در (۹)، متمم‌سازهای «که/تا» در گره ایستایی نمی‌مانند و باید برای جذب مشخصه‌های گروه عامل، به بالاترین گره ارتقا یابند:

(۱۱). سینا با خودروی خودش به این سفر می‌آید،

الف. تا: ... [ForcP] تا [TopP] مینا را [FinP] (تا) [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم. [[[[

ب: که: ... [ForcP] که [TopP] مینا را [FinP] (که) [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم. [[[[

در نمونه‌های (۱۱)، دو متمم‌ساز «تا/که» به هسته گروه عامل حرکت کرده‌اند و بدین ترتیب، اشتقاق‌های نادرستی (۹-پ و ت) به جملات خوش‌ساخت تبدیل شده‌اند.

سازه‌های مرکب «برای این‌که» و «در صورتی‌که» که به جای ادات علت (چون) و شرط (اگر) به کار می‌روند، از نتیجه بالا حمایت می‌کنند. این سازه‌ها که نقش متمم‌ساز را بر عهده دارند، جایگاه‌های شاخص و هسته فرافکن ایستایی را اشغال می‌کنند و از آنجاکه ماهیت «که» در این سازه‌ها متفاوت با «که» متمم‌ساز است، به گروه عامل حرکت نمی‌کند. امکان قلب نحوی به جایگاهی مقدم بر عبارت‌های «برای این‌که» و «در صورتی‌که» این ادعا را تأیید می‌کند:

(۱۲). سینا با خودروی خودش به این سفر می‌آید،

الف. برای این‌که: ... [ForcP] [TopP] مینا را [FinP] برای این‌که [TP] ما (مینا را) دعوت کردیم. [[[[

ب. در صورتی‌که: ... [ForcP] [TopP] مینا را [FinP] در صورتی‌که [TP] ما (مینا را) دعوت کنیم. [[[[

در مجموع، مباحث پیش روی که به انواع حذف بند در زبان فارسی می‌پردازند، بر فرضیه گروه متمم‌ساز شکافته و بازنمایی زیر مبتنی هستند:

(۱۳). [ForcP] که/تا [TopP] • [FocP] [FinP] (که/تا) [TP] [[[[

در بازنمایی خطی (۱۳)، نشانه ستاره در کنار فرافکن نقش‌نمای TopP نشانه بازگشتی بودن و تکرار آن است (طبق تحلیل رابرتس ۲۰۰۱: ۱۲۶) تا جایگاه‌های متعددی برای مبتدای اولیه و ثانویه فراهم شود.

اکنون باید ببینیم که چگونه راهبرد متمم‌ساز شکافته با نظریه فاز پیوند می‌یابد. در رویکرد فاز به دستور، ساختارهای صرفی نحوی به یکباره شکل نمی‌گیرند تا از آنجا به نقطه بازنمون برسند؛ بلکه این ساختارها به صورت مرحله‌ای که آن‌ها را فاز می‌نامیم، تولید می‌شوند و با رسیدن به نقطه انشقاق بازنمون، در دو مسیر سطح آوایی و معنایی جریان می‌یابند. طبق نظریه معیار (ازجمله نک: چیتکو ۲۰۱۴)، هسته‌های گروه فعلی کوچک (vP) و

متمم‌ساز (CP)، هسته‌های فازند و ساختار بند در این دو نقطه بازنمون می‌شود. وانگهی، در تحلیل فازبنیاد، فرایندهای حذف در مرحله شکل‌گیری هر فاز، یعنی همان فرافکن‌های VP و CP، اعمال می‌شوند (سیتکو ۲۰۱۴: ۶۴). به گفته روشن‌تر، اولاً از آنجاکه حذف در مسیر صورت‌آوایی (PF) رخ می‌دهد، بدیهی است که آن را به حوزه فاز نسبت دهیم، و ثانیاً اگر فاز تعیین‌کننده نقطه بازنمون (بیان) باشد، باید بتواند فرایندهای حوزه حذف را نیز تبیین کند.

بدین ترتیب می‌توان دریافت که چرا تعیین جایگاه هسته گروه متمم‌ساز فارسی در نظریه متمم‌ساز شکافته اهمیت دارد. با توجه به این‌که در این رهیافت، فرافکن CP جای خود را به دو فرافکن FinP و ForceP داده است، شناسایی هسته میزبان «که/تا» کمک می‌کند تا دریابیم که کدامیک از دو گروه عامل و ایستایی، مرز فاز را مشخص می‌کنند و زمینه حذف سازه‌های درون جمله را مهیا می‌سازند. براساس بازنمایی خطی (۱۳) و شواهد پیش‌گفته، نشان دادیم که در زبان فارسی هسته FinP جایگاه درج متمم‌سازهایی چون «که/تا» است و بنابراین، این فرافکن را باید فاز بالایی در بندهای زبان فارسی دانست (فاز پایینی همان گروه فعلی کوچک است). چنان‌که در بخش چهارم خواهیم دید، تعیین فاز بالایی در تبیین حذف‌هایی که اصطلاحاً از نوع بندزدایی به‌شمار می‌روند، اهمیت بسیاری دارد.

۴- معرفی و تبیین گونه‌های حذف

در بخش حاضر که خود به دوزیر بخش تقسیم شده است، ابتدا توصیفی زایشی از انواع حذف‌هایی به‌دست می‌دهیم که در درون ساختار بند رخ می‌دهند. داده‌های این بخش به سه شیوه استخراج شده‌اند؛ یکی برپایه شم زبانی نگارندگان، دوم جستجوی مستمر در درون پیکره‌های متنی، و سوم مطالعه آثاری که به موضوع حذف در فارسی یا دیگر زبان‌ها پرداخته‌اند. هرچند دور از ذهن نیست که برخی از گونه‌های حذف از دید نگارندگان پنهان مانده و از قلم افتاده باشند، اما در زیربخش دوم بر مبنای شواهد و داده‌های موجود استدلال می‌کنیم که انواع حذف در فارسی تابعی از نظریه فاز است و زدایش سازه‌های درون بند، در یکی از دو فاز پایین (VP) یا بالا (FinP) رخ می‌دهد.

۴-۱- انواع حذف درون بند در دستور زایشی

در دسته‌بندی انواع حذفی که در درون بند رخ می‌دهند، می‌توان شیوه‌های مختلفی را در پیش گرفت. در بخش حاضر می‌کوشیم به پیروی از کرائن بروئک و مرچنت (۲۰۱۳) که توصیف بیش‌وکم جامعی از این پدیده به‌دست داده‌اند، ابتدا به زدایش محمول (با یا بدون وابسته‌هایش) پردازیم و سپس به سراغ حذف سازه‌ها برویم.

الف. کافت:

حذف فعل از ساخت همپایه دوم کافت خوانده می شود (نخستین بار رأس ۱۹۷۰، پوستانال ۱۹۷۴؛ در میان تحلیل های متأخر جانسون ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹). در زبان فارسی انوشه (۱۳۹۷) کافت را پیامد زدایش بند زمان در نظر می گیرد و بیرقدار و همکاران (۱۴۰۲) نیز آن را حذف متمم فاز CP، یعنی بند زمان دانسته اند. در این فرایند ممکن است فعل جمله دوم به تنهایی یا همراه با برخی از وابسته هایش حذف شود:

(۱۴) الف. سینا این کتاب را از استادمان گرفت، من [این کتاب را] از کتابخانه گروه [گرفتم].

ب. سینا این کتاب را از استادمان گرفت، من از کتابخانه گروه.

(۱۵) الف. سینا پرنده را زنده گرفت، مینا سنجاب را [زنده] [گرفت].

ب. سینا پرنده را زنده گرفت، مینا سنجاب را.

در نمونه (۱۴)، فعل اصلی به همراه مفعول مستقیم از همپایه دوم حذف شده و فاعل و مفعول غیر مستقیم به جای مانده اند. در جمله (۱۵) یک خرده بند اداتی که اصطلاحاً محمول ثانویه خوانده می شود، حضور دارد (سنجاب زنده). در فرایند حذف، فعل اصلی و محمول خرده بند زدوده شده اند.

فرایند کافت محدود به نمونه های محذوف بالا نیست و جانسون (۲۰۰۹) یادآور می شود که فهرست واره ها نیز متأثر از فرایند کافت اند. این نوع حذف که در فارسی نیز مشاهده می شود و به حذف فعل می انجامد، در پژوهش های فارسی معرفی نشده است:

(۱۶) الف. نوشیدنی چی میل دارید؟ من چای — دوستم قهوه —.

ب. دو چیز محال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم — و مردن پیش از وقت معلوم —.

در (۱۶- الف) فعل مرکب «میل داشتن» و در (۱۶- ب) محمول مرکب «محال بودن»، یا به تعبیر سنتی، فعل ربطی و مسند از اشتقاق زدوده شده اند. به هرروی حذف فعل که ممکن است سازه دیگری را نیز با خود همراه کند، جملات اخیر را در ذیل فرایند کافت قرار می دهد.

ب. ارتقای گره راست:

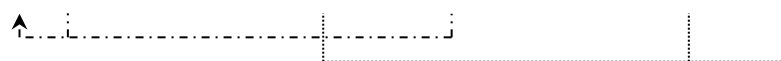
در سنت دستور زایشی، حذف فعل از همپایه نخست را ارتقای گره راست می خوانند و آن را متفاوت با فرایند کافت می دانند (پوستانال ۱۹۷۴، جانسون ۲۰۰۶؛ در فارسی، شعبانی ۱۳۹۴). در ارتقای گره راست، سازه های همسان طی

حرکت گذر مشترک به جایگاه واحدی ارتقا می‌یابند و بنابراین، خلأهایی در ساخت نحوی به‌جای می‌ماند. در زبان فارسی، ارتقای گره راست فقط در همپایه‌هایی رخ می‌دهد که فاعل مشترک دارند و در عمل، سازه‌های کوچک‌تر از بند زمان همپایه می‌شوند. طبیعتاً اگر دو یا چند بند زمان در ساختار حضور داشته باشند، هرکدام فاعل و مشخصه‌های تصریفی خود را دارند و گذر مشترک به یک جایگاه منتفی است. در (۱۷-الف) در زیر دو سازه با فاعل مشترک همپایه شده‌اند. الگوی (۱۷-ب) نشان می‌دهد علاوه بر فاعل همپایه دوم، فعل همپایه نخست نیز از اشتقاق زدوده شده است. بازنمایی خطی (۱۷-پ) ساختار این همپایگی را نشان می‌دهد. طبق این بازنمایی، دو گروه فعلی کوچک همپایه شده‌اند که اقتصادی‌تر از همپایگی دو جمله (بند زمان) است. در این بازنمایی، دو فاعل همسان از شاخص‌های گروه فعلی کوچک طی حرکت مشترک به شاخص گروه زمان ارتقا یافته‌اند و در ساخت ظاهری، یک خلأ در همپایه دوم به‌جای گذاشته‌اند. حرکتی مشابه بر فعل «داد» هم اعمال شده و دو عنصر فعلی به هسته گروه زمان منضم شده‌اند:

(۱۷) الف. سینا کتاب‌ها را به برادرش و جزوه‌ها را به دوستش داد.

ب. سینا کتاب‌ها را به برادرش — و — جزوه‌ها را به دوستش داد.

پ. TP [سینا (vP) کتاب‌ها را به برادرش (داد)] و [vP (سینا) جزوه‌ها را به دوستش (داد)] + T.



بازنمایی (۱۷-پ) تصریح می‌کند که در ارتقای گره راست هیچ‌گونه فرایند حذفی اعمال نمی‌شود و زدایشی که در ساخت ظاهری دیده می‌شود، پیامد گذر مشترک دو یا چند سازه همسان به یک جایگاه نحوی و به‌جای گذاشتن خلأ در جایگاه اولیه است. به همین دلیل، مقاله حاضر به تحلیل فازبنیاد این فرایند نمی‌پردازد.

پ. شبه‌کافت:

در کنار کافت که در فارسی از جنس حذف گروه زمان است (براساس تحلیل [انوشه ۱۳۹۷](#))، نوع دیگری از حذف نیز وجود دارد که در دستور زایشی شبه‌کافت خوانده می‌شود، اما تفاوت‌های بنیادی با کافت دارد. این فرایند که در برخی از زبان‌ها و از جمله انگلیسی یافت می‌شود، برخلاف کافت محدود به ساخت‌های همپایه نیست و در آن، به‌رغم حذف فعل اصلی، یک فعل کمکی باقی می‌ماند یا در صورت نبود فعل کمکی در ساختار جمله، درج فعل کمکی «do» رخ می‌دهد. [لزنیک \(۲۰۰۱: ۷۹\)](#) و [پوشیدا و همکاران \(۲۰۱۴: ۲۰۰\)](#) شبه‌کافت را حاصل از حذف گروه

فعلی و حرکت گروه اسمی باقی مانده به بیرون از گروه فعلی می داند؛ مانند نمونه های زیر:

(18) a. If you don't believe me, you will believe Bob.

b. I rolled up a newspaper, and Lynn did ~~roll up~~ a magazine.

در شبه کافتی مانند (18a)، پس از خروج مفعول مستقیم از درون گروه فعلی (Bob)، فرایند حذف بر این فراقکن بیشینه اعمال شده و ضمن زدودن فعل واژگانی (believe)، فعل کمکی وجهی «will» را به جای گذاشته است. همان گونه که هر دو جمله بالا نشان می دهند، مهم ترین ویژگی ساخت های شبه کافت باقی ماندن فعل کمکی و حذف فعل اصلی از ساختار جمله است.

پیش از بررسی اشتقاق شبه کافت در فارسی، نخست باید پیش فرض مقاله حاضر را درباره فعل های کمکی و وجهی زبان فارسی مشخص کنیم. در این پژوهش به پیروی از [فولی و همکاران \(۲۰۰۵\)](#) و [انوشه \(۱۴۰۰\)](#) فارسی را فاقد مجهول نحوی می دانیم و توالی «صفت مفعولی + شدن» را محمول مرکب نامفعولی در نظر می گیریم که در آن، فعل دستوری «شدن» در نقش فعل سبک به کار می رود. براین اساس، فعل وجهی «خواستن» که در ساخت آینده به کار می رود، و صورت های صرفی فعل «بودن» که در اشتقاق نمود کامل تظاهر می یابد، افعال کمکی زبان فارسی اند که در بررسی ساختار شبه کافت باید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. همچنین، فعل دستوری «داشتن» که در ساخت افعال پیاپی برای بیان نمود به کار می رود ([طالقانی ۲۰۰۸](#)، [انوشه ۱۳۹۸](#))، گزینه دیگری است که امکان تظاهر در ساخت مورد نظر را دارد:

(۱۹) الف. خواستن: سینا این موضوع را به پدرش خواهد گفت.

ب. بودن: شاید سینا این موضوع را به پدرش گفته است/ بود/ باشد.

پ. داشتن: سینا داشت این موضوع را به پدرش می گفت.

شواهد نحوی زیر نشان می دهند اعمال این نوع حذف در زبان فارسی میسر نیست و حذف فعل اصلی با حفظ

هریک از افعال دستوری بالا، ساختاری نادستوری تولید می کند:

(۲۰) الف. *اگر ما این موضوع را به پدر سینا نگوئیم، مدیر مدرسه شان خواهد —

ب. *ما این موضوع را به پدر سینا نگفته بودیم، اما شاید مدیر مدرسه شان — باشد.

پ. *سینا دشت مقاله اش را برای مجله زبان شناسی می فرستاد، مینا هم داشت —

یکی دیگر از افعالی که ممکن است ساخت شبه کافت تولید کند، فعل «توانستن» است. این فعل در تحلیلی که

[کریمی و آزموده \(۱۳۹۴\)](#) از فرایند حذف به‌دست داده‌اند، فعل کمکی وجهی معرفی شده و به‌نظر می‌رسد که دست‌کم در برخی از موارد می‌تواند اشتقاق شبه‌کافت تولید کند. نمونه‌های زیر برگرفته از تحلیل کریمی و آزموده‌اند:

(۲۱) الف. سینا می‌تواند برود، تو نمی‌توانی —

ب. کی می‌تواند برود؟ سینا می‌تواند —

اگرچه در دو نمونه بالا به‌نظر می‌رسد که با اعمال فرایند شبه‌کافت، فعل کمکی باقی مانده و فعل اصلی حذف شده است، اما بررسی دقیق‌تر این جملات نشان می‌دهد با ساختار نحوی متفاوتی مواجهیم. در این نمونه‌ها فعل «توانستن» از نظر معنایی، مانند افعال «can, may» در انگلیسی مفهوم وجهی «امکان/ اجازه/ توانایی داشتن» را منتقل می‌کند و همین ویژگی سبب شده است که در برخی از تحلیل‌ها، این فعل را در طبقه افعال وجهی فارسی طبقه‌بندی کنند. با این‌همه، باید توجه کرد که فعل مذکور به‌هیچ وجه رفتار نحوی مشابهی با افعال کمکی ندارد و هریک از همپایه‌های اول و دوم در جملات (۲۱) متشکل از یک بند اصلی و یک بند درونه‌اند (نگاه کنید به تحلیل [درزی ۲۰۰۸](#)، از فعل کنترلی «توانستن»).

به‌جز حضور متمم‌ساز «که» و صرف شدن فعل درونه (برود)، که تفاوت عمده «توانستن» با ساخت‌های دارای فعل‌های کمکی است، یک شاهد مهم دیگر نیز تصریح می‌کند که چنین ساخت‌هایی را نمی‌توان دارای فعل کمکی دانست و آن‌ها را ذیل فرایند شبه‌کافت تحلیل کرد. فعل اصلی و فعل کمکی همراه آن یک خوشه فعل واحد تفکیک‌ناپذیر می‌سازند که فقط یک نشانه نفی فعل دریافت می‌کنند؛ اما دو فعل جمله (۲۱) نه تنها تفکیک‌پذیرند، بلکه هرکدام می‌توانند مستقلاً نفی شوند:

(۲۲) الف. سینا می‌تواند [به جلسه دفاع دوستش] برود.

ب. سینا نمی‌تواند [به جلسه دفاع دوستش] برود.

پ. سینا می‌تواند [به جلسه دفاع دوستش] نرود.

ت. سینا نمی‌تواند [به جلسه دفاع دوستش] نرود.

نمونه‌های (۲۲) تصریح می‌کنند که اولاً اطلاق فعل کمکی وجهی به «توانستن» در فارسی دقیق نیست و ثانیاً در صورت حذف وابسته این فعل، پدیده حذف شبه‌کافت رخ نداده است. در زیرعنوان بعدی که به معرفی فرایند حذف گروه فعلی می‌پردازیم، نشان می‌دهیم که چرا جمله‌های (۲۰) نادرستی‌اند و فرایند شبه‌کافت در فارسی مجاز نیست.

ت. حذف گروه فعلی

طبق تحلیل درزی و انوشه (۱۳۸۹) فعل در فارسی از گروه فعلی بیرون می‌رود و به هسته زمان ارتقا می‌یابد. چنانچه در ساخت نحوی فعل کمکی (نمود کامل یا وجهی) باشد، فعل اصلی به این فعل دستوری منضم می‌شود و یک خوشه فعل تفکیک‌ناپذیر می‌سازد («بایستن/ توانستن» در ساخت‌های غیرشخصی که صرف ناقص دارند، فعل کمکی نیستند). این پدیده از یک‌سو توضیح می‌دهد که چرا در فارسی فرایند شبه‌کافت یافت نمی‌شود و از سوی دیگر، تبیین متفاوتی از حذف گروه فعلی فراهم می‌آورد. برای نمونه، جملات زیر را که دارای محمول سه‌طرفیتی‌اند، در نظر می‌گیریم که در آن‌ها پس از اعمال حذف، فقط فاعل و فعل (بسیط یا مرکب) به جای مانده‌اند:

(۲۳) الف. کی از طریق منشی گروه [pp به شما] گفت [CP که امروز کلاس‌ها تشکیل نمی‌شود]؟

ب. . . . استادمان گفت.

(۲۴) الف. استادمان از طریق منشی گروه [pp به ما] اطلاع داد [CP که امروز کلاس‌ها تشکیل نمی‌شود].

ب. . . . ولی استاد شما اطلاع نداد.

در نمونه‌های (ب) علاوه بر بند متممی و مفعول غیر مستقیم، گروه قیدی «از طریق منشی گروه» نیز که مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می‌کند، از جمله حذف شده است. زدایش این سه سازه از اشتقاق را می‌توان با اعمال حذف بر فراقکن گروه فعلی کوچک تبیین کرد. برای این که حذف گروه فعلی بتواند جملات (ب) را تولید کند، این فرایند باید پیش از خروج بند متممی رخ دهد، در غیر این صورت، بند مذکور از دامنه حذف می‌گریزد. به همین ترتیب، در جملات (۲۱) نیز فرایند حذف گروه فعلی رخ داده که بر گروه فعلی کوچک اعمال شده و به زدایش بند متممی فعل «توانستن» از اشتقاق نحوی انجامیده است.

اکنون می‌توانیم به جمله‌های (۲۰) بازگردیم که در آن‌ها حذف فعل اصلی با حفظ فعل دستوری (خواستن/ بودن/ داشتن) ناممکن بود و شبه‌کافت را مجوزدهی نمی‌کردند. در هر سه جمله، چنانچه فعل اصلی به همراه فعل دستوری حفظ شود، جملاتی خوش ساخت تولید می‌شوند:

(۲۵) الف. اگر ما این موضوع را به پدر سینا نگوییم، مدیر مدرسه‌شان خواهد گفت —

ب. ما این موضوع را به پدر سینا نگفته بودیم، اما شاید مدیر مدرسه‌شان — گفته باشد.

پ. سینا داشت مقاله‌اش را برای مجله زبان‌شناسی می‌فرستاد، مینا هم داشت — می‌فرستاد.

برپایه فرضیه حرکت فعل اصلی در فارسی و انضمام آن به فعل کمکی وجهی می‌توانیم توضیح دهیم که چرا

داده‌های (۲۵- الف و ب) خوش ساخت‌اند و حذف گروه فعلی (در واقع گروه فعلی کوچک) به حذف دوفعل اصلی و کمکی منجر نشده است؛ اما این تبیین در مورد نمونه (۲۵- پ) کارآمد نیست، زیرا فعل دستوری «داشتن» در ساخت‌های مستمر، در گروه فعل‌های پیاپی قرار می‌گیرد و نه افعال کمکی، و در نتیجه به فعل اصلی منضم نمی‌شود. چنان‌که می‌دانیم، «داشتن» تنها فعل پیاپی زبان فارسی نیست و مجموعه‌ای از افعال دستوری شده، مانند «گرفتن، گذاشتن، برگشتن، آمدن» این نقش را ایفا می‌کنند (انوشه ۱۳۹۸). در ادامه، برای آن‌که تصریح کنیم افعال پیاپی رفتار همسانی در قبال انواع حذف بروز می‌دهند و در پایان بتوانیم یافته‌هایمان را به همه این ساخت‌ها تعمیم دهیم، سه فرایند حذف گروه فعلی، کافت و شبه‌کافت را با فعل «گرفتن» نیز محک زده‌ایم:

(۲۶). سینا مجله‌های کهنه توی انبار را گرفت پاره کرد،

الف. حذف گروه فعلی: ... مینا هم گرفت پاره کرد.

ب. کافت: ... مینا هم عکس‌های قدیمی توی کمد را.

پ. شبه‌کافت: ...* مینا هم گرفت.

(۲۷). سینا مجله‌های کهنه توی انبار را داشت می‌گرفت پاره می‌کرد،

الف. حذف گروه فعلی: ... مینا هم داشت می‌گرفت پاره می‌کرد.

ب. کافت: ... مینا هم عکس‌های قدیمی توی کمد را.

پ. شبه‌کافت: ...* مینا هم داشت.

(۲۸). سینا مجله‌های کهنه توی انبار را گرفته بود پاره کرده بود،

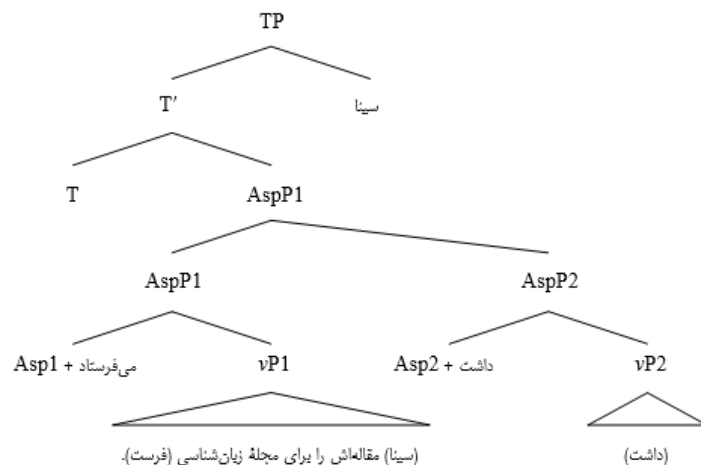
الف. حذف گروه فعلی: ... مینا هم گرفته بود پاره کرده بود.

ب. کافت: ... مینا هم عکس‌های قدیمی توی کمد را.

پ. شبه‌کافت: ...* مینا هم گرفته بود.

صورت‌های مختلف فعل دستوری «گرفتن» به‌تنهایی یا همراه با «داشتن» در نمود ناقص و «بودن» در نمود کامل، بر رفتاری نحوی یکسان ساخت افعال پیاپی در برابر پدیده حذف دلالت می‌کند. بازنمایی زیر از ساخت فعل‌های پیاپی (برگرفته از تحلیل بیکر و استوارت ۲۰۰۲ و در فارسی، انوشه ۱۳۹۸) می‌تواند توضیح دهد که چرا دو فرایند حذف گروه فعلی و کافت در چنین ساخت‌هایی مجازند، اما اعمال شبه‌کافت امکان‌پذیر نیست:

(۲۹). ساخت فعل‌های پیاپی:



اگر بازنمایی (۲۹) را مبنای تحلیل خود برای ساخت فعل‌های پیاپی قرار دهیم، می‌توانیم تقابل جمله‌های زیر را توضیح دهیم:

(۳۰). سينا داشت مقاله‌اش را برای مجله زبان‌شناسی می‌فرستاد،

الف. حذف گروه فعلی: ... مينا هم داشت می‌فرستاد.

ب. کافت: ... مينا برای مجله آموزش زبان.

پ. شبه‌کافت: ... مينا هم داشت.*

نخستین فرایند حذف گروه فعلی است که در بند اصلی بر لایه vP1 اعمال می‌شود و سازه‌های ذیل آن را می‌زداید. بدین ترتیب، ساختاری تولید می‌شود که در آن، به‌جز فاعل، هر دو فعل واژگانی و دستوری حضور دارند. دومین حذف، فرایند کافت است که طبق آنچه در پیشینه گفتیم، نوعی بندزدایی است که بر فراقکن TP اعمال می‌شود. در این روند، سازه‌های غیرمشترک میان دو بند همپایه، در بافت محذوف به فراقکن‌های نقش‌نمای بالاتر از TP (مانند گروه‌های مبتدا و کانون) جابه‌جا می‌شوند و از دامنه حذف می‌گریزند.

سرانجام به اشتقاق نادرستی سوم در مجموعه جمله‌های (۳۰) می‌رسیم که از نوع شبه‌کافت به‌شمار می‌رود. هرچند فعل دستوری «داشتن» و فعل واژگانی «فرستادن» تشکیل خوشه فعلی نداده‌اند، اما بازنمایی (۲۹) می‌تواند توضیح دهد که چرا اشتقاق شبه‌کافت «مينا هم داشت» نادرستی است. برای آن‌که چنین بروندادی از نمودار (۲۹) حاصل شود، فرایند حذف را باید در حالی بر فراقکن vP1 اعمال کنیم که فعل واژگانی «فرستادن» در درون آن باقی مانده است. این سازوکار بدین معناست که مشخصه قوی [uInfl] در بند اصلی، از راه دور بازیابی شده است. اگر

یک مشخصه قوی به صورت درجا (بدون برقراری رابطه موضعی) بازبینی شود، اشتقاق نحوی فرومی‌ریزد (اورا ۲۰۰۱).

ث. حذف بند زمان:

حذف بند^۱ یکی از انواع رایج حذف است که در آن، کل یک گروه زمان و از جمله جایگاه فاعل و حوزه مطابقت فعلی از اشتقاق زدود می‌شود، اما یک یا چند سازه پیش از وقوع این پدیده، از دامنه حذف خارج می‌شوند (کرائتن بروینک و مرجنت ۲۰۱۳: ۷۱۸). در بخش سوم مقاله نشان دادیم که سازه‌هایی که از مرز بند فراتر می‌روند، به شاخص گروه‌های مبتدا و کانون جابه‌جا می‌شوند (به پیروی از تحلیل آلبویو و هیل ۲۰۲۱). در دستور زایشی از سه نوع حذف بند زمان نام می‌برند که عبارت‌اند از بندزدایی، نوگذاری و ساخت‌کند.

بندزدایی مستلزم به‌جای ماندن یک پرسش‌واژه مرجع‌دار در ساخت ظاهری است (۳۱- الف)؛ در نوگذاری پرسش‌واژه به‌جای مانده عنصر متناظری در بند مرجع ندارد (۳۱- ب)؛ اما در ساخت‌کند که به گفته کرائتن بروینک و مرجنت (۲۰۱۳: ۷۱۹)، تفاوت عمده‌ای با فرایند کافت ندارد و در ساخت‌های همپایه یافت می‌شود، فقط یک سازه به همراه یک سازه قیدی باقی می‌ماند. تأکید بر این نکته از این نظر اهمیت دارد که در زبان فارسی، حتی کافت نیز محصول زدودن گروه زمان است که در طی آن، سازه‌هایی به فرافکن‌های نقش‌نمایی بالاتر از بند زمان ارتقا می‌یابند. مهم‌ترین تفاوت کافت و ساخت‌کند در این است که در دومی اشتراکات دو بند مرجع و محذوف زیاد است و عناصری قطبی^۲ مانند «هم... همین‌طور»^۳، «نه»، «اصلاً» جایگزین سازه‌هایی می‌شوند که از اشتقاق زدوده شده‌اند (۳۱- پ):

(۳۱) الف. سینا می‌خواهد مهمانی‌اش را در یک رستوران برگزار کند، اما نگفت (در) کدام رستوران —

ب. سینا می‌خواهد مهمانی‌اش را هفته آینده برگزار کند، اما نگفت (در) کجا —

پ. سینا می‌خواهد مهمانی‌اش را در یک رستوران برگزار کند، مینا هم همین‌طور/ اصلاً —

تحلیل جمله (۳۲) در زیر و بازنمایی آن در (۳۳) که اشتقاق ساخت‌کند را نمایش می‌دهد، تعمیم‌پذیر به انواع حذف بند زمان است:

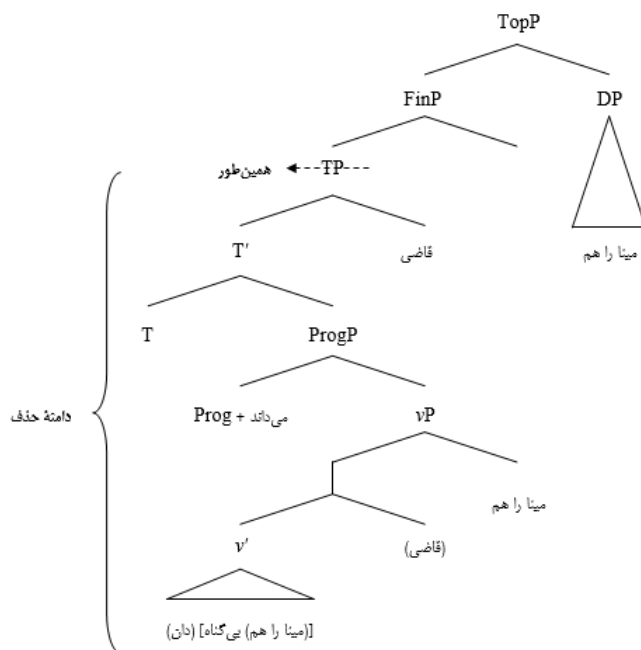
1. clausal ellipsis

2. polarity element

۳. سه نقطه‌ای که بین «هم» و «همین‌طور» درج شده، به این معناست که سازه‌های نحوی می‌توانند بین آن‌ها بنشینند (مثلاً در: ما کتاب‌های مورد نیازمان را از نمایشگاه می‌خریم، سینا هم فکر می‌کنم همین‌طور).

(۳۲). قاضی سینا را بی گناه می داند، مینا را هم همین طور.

(۳۳). اشتقاق نحوی ساخت کند (حذف بند زمان):



در اشتقاق بالا، قید افزایش «هم» در سطح DP، سازه به جای مانده از حذف را توصیف می کند و قید «همین طور» در جایگاه فرافکن محذوف، یعنی TP درج می شود. این اشتقاق تحلیلی از فرایند ساخت کند به دست می دهد که با تبیین ارائه شده برای بندزدایی و نوگذاری همسان است. بدیهی است که اگر سازه «همین طور» (و دیگر قیدهای مشابه: «همچنین»، «اصلاً»، «نه»، و غیره) در سطح T' درج شوند، نمی توان توضیح داد که چرا فاعل ساختاری از اشتقاق زدوده می شود. در این ساختار، گروه اسمی «مینا» فاعل خرده بند است که به حالت دستوری نیاز دارد. به همین دلیل، ابتدا به شاخص گروه فعلی کوچک ارتقا یافته و از فعل اصلی حالت مفعولی پذیرفته است.

ج. حذف در پی پرسش و خرده پاسخ:

حذف بند زمان تنوعات بسیاری در زبان ها دارد و به تولید ساخت های ظاهری گوناگونی می انجامد. با این همه، اشتقاقی که در یک زبان پیامد وقوع زدایش بند زمان است، ممکن است در زبانی دیگر، از رهگذر اعمال نوع متفاوتی از حذف حاصل شده باشد. این تمایز نحوی متأثر از تفاوت های پارامتری میان زبان های مختلف است؛ از جمله،

پی‌پرسش یا اصطلاحاً پرسش تأییدی، در فارسی و انگلیسی در نتیجه حذف در دو سطح کاملاً مختلف به‌دست می‌آیند. در زبان انگلیسی، اشتقاق نحوی پی‌پرسش‌ها در نتیجه حذف گروه فعلی کوچک شکل می‌گیرد و به همین دلیل، فاعل ساختاری که پیش از حذف، به شاخص گروه زمان جابه‌جا شده است و فعل کمکی که بالاتر از مرز گروه فعلی کوچک قرار دارد، متأثر از این فرایند نمی‌شوند (اجر ۲۰۰۳: ۲۱۰):

- (34) a. Ron's likely to be on the Web, isn't he?
b. Jenny ate all her Clinique make-up again, didn't she?

در نمونه نخست، فعل کمکی ابتدا به هسته گروه زمان ارتقا یافته است و سپس به دلیل ساختار پرسشی همپایه دوم (پی‌پرسش)، فرایند وارونگی فاعل - فعل کمکی^۱ رخ داده که در برخی از زبان‌های خانواده ژرمنی پدیده‌ای رایج است. درباره پی‌پرسش در انگلیسی، به دو نکته قابل توجه نیز باید اشاره کنیم. در نمونه دوم که جمله اصلی فاقد فعل کمکی باشد، به علت عدم خروج فعل اصلی از دامنه حذف و زدوده شدن آن از اشتقاق، به‌ناچار فرایند درج «do» کمکی در پی‌پرسش رخ داده است.

صرف‌نظر از این‌که در فارسی پدیده‌ای شبیه به درج «do» کمکی وجود ندارد، یک تفاوت مهم دیگر هم میان پی‌پرسش‌های فارسی و انگلیسی مشاهده می‌شود. در فارسی، فاعل ساختاری جمله نمی‌تواند در اشتقاق مذکور حضور یابد و حذف آن الزامی است:

(۳۵) الف. سینا قبل از تعطیلات کتاب‌ها را برایت نفرستاده بود، (او) فرستاده بود؟

ب. شما حتماً کلیدهای ساختمان را از سینا گرفته‌اید، (شما) نگرفته‌اید؟

پ. من با این تجربه کاری کم در شرکت شما استخدام نمی‌شوم، (من) می‌شوم؟

ت. همه دانشجویان شما در آزمون دکتری پذیرفته نشده بودند، (آن‌ها) شده بودند؟

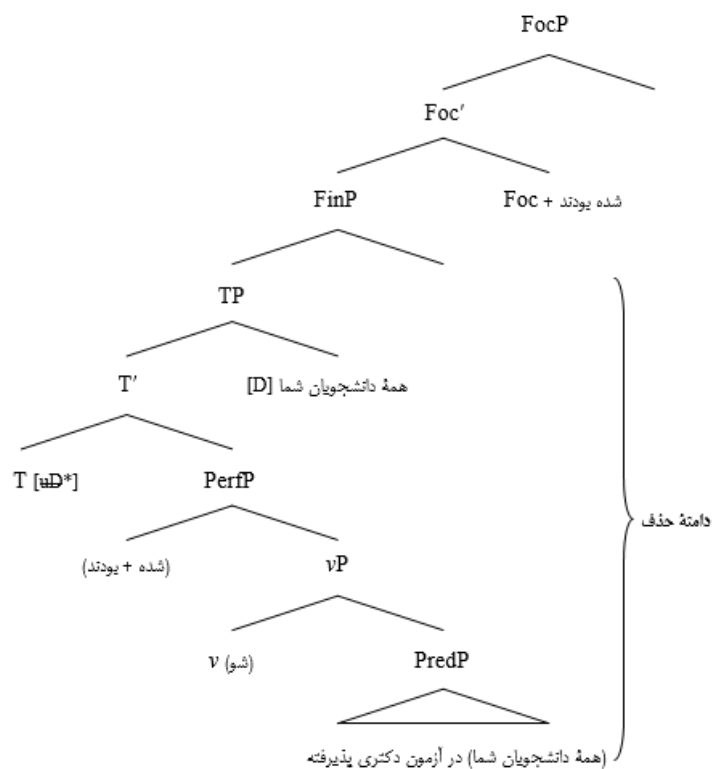
نبود فاعل ساختاری در پی‌پرسش‌های بالا به دلیل ویژگی ضمیرانداز بودن زبان فارسی نیست، زیرا درج هرگونه اسم یا ضمیر آشکار در این ساخت‌ها، سبب تولید اشتقاقی نادرستی خواهد شد. پس، فرایند حذف شامل جایگاه فاعل ساختاری، یعنی شاخص گروه زمان نیز شده است.

در زبان فارسی مشخصه تعبیرناپذیر معرف (uD) یا همان اصل فرافکن گسترده (EPP) قوی است و بنابراین،

یک گروه معرف (DP) باید به شاخص گروه زمان جابه‌جا شود (نک: [درزی و عباسی ۱۳۹۷](#)). وقتی رخداد حذف، فاعلی را که در شاخص زمان قرار دارد، از ساختار می‌زداید، می‌توان نتیجه گرفت که حذف بر بند گروه زمان اعمال می‌شود. با این همه، مسئله‌ای که با آن مواجه می‌شویم، این است که در جمله‌های (۳۵) فعل اصلی که به گروه نمود کامل یا ناقص ارتقا و انضمام یافته و در ذیل گروه زمان قرار دارد، پس از حذف بند زمان، همچنان باقی مانده است. علت این پدیده این است که در پی پرسش‌ها، فعل برای تأکید و ایجاد تقابل با فعل بند اصلی، دستخوش کانونی‌سازی می‌شود و به هسته گروه کانون (FocP) ارتقا می‌یابد. برای مثال، در جمله (۳۵-ت)، خوشه فعل «شده بودند» که از فعل سبک «شدن» و فعل کمکی «بودن» تشکیل شده، این جابه‌جایی را مقدم بر وقوع حذف پشت سر گذاشته است:

(۳۶). همه دانشجویان شما در آزمون دکتری پذیرفته نشده بودند، شده بودند؟

(۳۷). اشتقاق نحوی پی‌پرسش (حذف بند زمان):



ساخت پی‌پرسش زمینه بحث را درباره خرده‌پاسخ‌ها فراهم می‌آورد. خرده‌پاسخ‌ها سازه‌های جایگزینی‌اند که

محتوای گزاره‌ای آن‌ها با بافت متناظر غیر محذوف همسان است. این پاسخ‌های کوتاه در نتیجه اعمال حذف بر یک بند کامل به دست می‌آیند (مرچنت ۲۰۰۴؛ کرائتن پرویک و مرچنت ۲۰۱۳: ۷۲۰)؛ مانند نمونه‌های زیر در زبان انگلیسی:

(38) a. **A:** What did you buy? **B:** A boat.

b. **A:** What does every professor want to talk about? **B:** One of his books.

در فارسی نیز چنین خرده‌پاسخ‌هایی در بافت پرسشی تولید می‌شوند و هریک از سازه‌های جمله می‌توانند به تنهایی در پاسخ کوتاه تظاهر یابند:

(۳۹) الف. کی این کتاب را برای تان فرستاده است؟ سینا.

ب. سینا کدام کتاب را برای تان فرستاده است؟ این کتاب را.

پ. سینا این کتاب را برای کی فرستاده است؟ برای ما.

در جملات بالا سه سازه مختلف در خرده‌پاسخ حضور یافته‌اند: در (الف) فاعل ساختاری، در (ب) مفعول مستقیم، و در (پ) گروه حرف اضافه‌ای مفعول غیر مستقیم. در تحلیلی که این نمونه‌ها را پیامد حذف بند می‌داند (کرائتن پرویک و مرچنت ۲۰۱۳)، خرده‌پاسخ‌ها از فرایند قلب نحوی سازه باقی‌مانده به شاخص فراقن کانون به دست می‌آیند.

چ. حذف در ساخت سنجشی:

حذف در ساخت تفصیلی^۱ که برای قیاس به کار می‌رود، در بسیاری از زبان‌ها یافت می‌شود. جانسون (۲۰۰۶) این نوع حذف را نیز کافت می‌داند:

(40) a. Sally met more parents than Tom, kids.

b. Sally met more parents than Tom ~~met~~ kids.

این الگوی ساختاری برای مقایسه دو رخداد در زبان فارسی نیز تولید می‌شود؛ هرچند اگر تعداد سازه‌های باقی‌مانده از یکی بیشتر باشد، ساخت حاصل ممکن است برای همه گویشوران خوش ساخت نباشد؛ مانند تقابل دو جمله (۴۱ - ب و پ) در زیر:

(۴۱) الف. سینا بیشتر از مینا تمبر جمع کرده.

ب. سینا بیشتر تمبر جمع کرده تا مینا —

پ. ؟ سینا بیشتر تمبر جمع کرده تا مینا سکه‌های قدیمی —

نمونه (الف) همان ساخت آشنای تفضیلی است که در آن با پدیده حذف مواجه نیستیم؛ در مقابل، دو جمله دیگر دستخوش این فرایند شده‌اند. در (ب)، زنجیره «تمبر جمع کرده» از اشتقاق زدوده شده است و «مینا» برای ایجاد تقابل به فرافکن کانون جابه‌جا شده است. حذف زنجیره مذکور پیامد نوعی بندزدایی است. در جمله (پ) نیز فرایند مشابهی به وقوع پیوسته است؛ اما این بار دو سازه دستخوش کانونی‌سازی یا مبتداسازی شده‌اند. به لحاظ نحوی این اشتقاق نیز تبیین‌پذیر است و طبق تحلیل ریتزی (۱۹۹۷) و آلبویو و هیل (۲۰۲۱) یک فرافکن کانون و بیش از یک فرافکن مبتدا بر فراز بند زمان قرار دارند؛ باین همه، از منظر گفتمانی، برای برخی از فارسی‌زبانان کانونی کردن یا مبتداسازی دو سازه در ساخت‌هایی که برای سنجش به کار می‌روند، پذیرفتنی نیست.

هرچند قضاوت اهل زبان درباره همه انواع این جملات یکسان نیست، جملات زیر را برخی از فارسی‌زبانان دستوری ارزیابی می‌کنند:

(۴۲) الف. ؟ من بیشتر ریاضی خوندم تا تو فارسی —

ب. من بیشتر کتاب ریاضی رو خوندم تا تو کتاب فارسی رو —

به هر روی، ساخت‌های محذوف بالا طبق تحلیل جانسون (۲۰۰۶) در گروه کافت قرار می‌گیرند و از آنجاکه کافت در فارسی نوعی بندزدایی است، سازه‌های باقی‌مانده پیش از اعمال حذف بر گروه زمان، به شاخص فرافکن‌های کانون و مبتدا ارتقا یافته‌اند.

ح. حذف وابسته در محمول‌های رویکردی

در آخرین مبحث به پدیده حذف وابسته اجباری محمول‌هایی می‌پردازیم که اصطلاحاً آن‌ها را افعال «رویکردی» می‌نامیم و غالباً یک دیدگاه، باور یا حقیقت از رهگذر آن‌ها بیان می‌شود؛ مانند «نامیدن، پنداشتن، دانستن، تلقی کردن، تشخیص دادن، محسوب کردن». این محمول‌ها می‌توانند یک گروه معرف (DP)، یا یک خرده‌بند متممی (AgrP)، یا یک گروه متمم‌ساز (CP) را در جایگاه موضوع درونی خود بپذیرند و دستخوش فرایند حذف قرار بگیرند. نکته قابل توجه این که اگرچه جملات زیر به دلیل تفاوت در مقوله موضوع درونی، ساخت زیربنایی متفاوتی دارند،

اما پس از فرایند حذف در ساخت‌های همپایه صورت ظاهر یکسانی می‌یابند. در هر سه جمله (۴۳)، پس از اعمال حذف بر همپایه دوم، سازه «قاضی تشخیص نداد» به جای مانده است:

(۴۳) الف. هیئت منصفه [DP بی‌گناهی متهم را] تشخیص داد، اما قاضی — تشخیص نداد.

ب. هیئت منصفه [AgRP متهم را بی‌گناه] تشخیص داد، اما قاضی — تشخیص نداد.

پ. هیئت منصفه تشخیص داد [CP (که) متهم بی‌گناه است]، اما قاضی تشخیص نداد —.

در زدایش موضوع درونی افعال رویکردی، با یک نوع حذف مواجهیم و نیاز نیست برای هریک از آن‌ها تحلیل جداگانه ارائه دهیم. شواهد فراوانی می‌توان یافت که علاوه بر موضوع درونی محمول، امکان حذف سازه‌های دیگر نیز وجود دارد و بنابراین، حذف گروه فعلی کوچک رخ داده است:

(۴۴) الف. راننده اتوبوس آن خودروی سفید را از دور به‌خوبی تشخیص داد، من تشخیص نادم.

ب. کی وارد جلسه دادگاه نشده از همان اول متهم را بی‌گناه تشخیص داد؟ قاضی تشخیص داد.

پ. کی متهم را وارد جلسه دادگاه نشده تشخیص داده بود که بی‌گناه است؟ قاضی تشخیص داده بود.

در جمله (۴۴ - الف) به‌جز موضوع درونی (آن خودروی سفید را)، دو فروقید^۱ (از دور/ به‌خوبی) نیز زدوده شده‌اند. در جمله (۴۴ - ب) در کنار موضوع درونی که خرده‌بند متممی است (متهم بی‌گناه)، یک محمول ثانویه فاعل محور نیز از اشتقاق زدوده شده است (وارد جلسه دادگاه نشده). سرانجام در جمله (۴۴ - پ) علاوه بر موضوع درونی که از نوع بند متممی است (که بی‌گناه است)، یک محمول ثانویه مفعول محور هم حذف شده است؛ ضمن این‌که به این ساختار می‌توان فروقیدی مانند «در همان روز اول» افزود که به فرافکن گروه فعلی کوچک متصل می‌شود. این شواهد تصریح می‌کنند که در چنین ساخت‌هایی با حذف دامنه‌ای بزرگ‌تر از یک موضوع درونی مواجهیم و عملاً پدیده حذف بر لایه گروه فعلی کوچک اعمال می‌شود.

۴-۲- تحلیل انواع حذف در نظریه فاز

در نظریه فاز، فرایندهای پسانحوی که پس از نقطه بازنمون رخ می‌دهند و یکی از مهم‌ترین آن‌ها حذف است، در مرحله انتقال اشتقاق نحوی به سطوح رابط اعمال می‌شوند (چیتکو ۲۰۱۴). به بیان دیگر، فرافکن‌هایی که نقطه فاز به‌شمار می‌روند، تعیین می‌کنند که کدام سازه‌ها به سطح آوایی می‌رسند یا از اشتقاق زدوده می‌شوند. در رویکرد رایج

1. lower adverb

به نظریه فاز، گروه فعلی کوچک (VP) و گروه متمم ساز (CP) فاز (HP) هستند و طبق تعریف، با تشکیل فاز آلفا با هسته H، دامنه این هسته در دسترس فرایندهای نحوی نخواهد بود.

در توصیف و تحلیل انواع حذف درون بند مشاهده کردیم که به رغم تنوع گسترده این پدیده، فرایند زدایش یا بر لایه گروه فعلی کوچک اعمال می شود، یا گروه زمان را دربرمی گیرد. هرچند VP فاز پایین در ساختار بند به شمار می رود، اما TP فرافکن فاز نیست و اشتقاق را به سطوح رابط هدایت نمی کند؛ بنابراین، به نظر می رسد که شواهد حذف در فارسی با نظریه فاز انطباق ندارند و ظاهراً زدایش هسته ها و سازه ها در مرحله ای اعمال می شود که هنوز فاز بالایی تشکیل نشده است.

یکی از راه هایی که می توان برای حل این مسئله پیشنهاد داد، متوسل شدن به نظریه فاز پویا (نک: [چیتکو ۲۰۱۴](#)، [بشکوویچ ۲۰۱۴](#)) است. نخستین بار بشکوویچ با قائل شدن به فاز انعطاف پذیر و با لحاظ کردن بافت نحوی، بالاترین فرافکن در فرافکن گسترش یافته یک مقوله واژگانی را فاز تلقی کرده است. در این رویکرد، زنجیره ای که می تواند دستخوش حذف قرار گیرد، کل یک فاز یا متمم آن است. با این همه این رهیافت دست کم برای حل مسئله انواع بندزدایی در زبان فارسی مناسب نمی نماید؛ زیرا اولاً چنان که برپایه داده های زیربخش گذشته مشاهده کردیم، در بافت های مختلف نحوی - از کافت گرفته تا پی پرش - فرایند حذف بر لایه TP اعمال می شود و بافت نحوی و از جمله درونه گیری، تأثیری بر این فرایند نمی گذارد (برخلاف زبان انگلیسی که کافت را نمی توان بر بندهای درونه اعمال کرد؛ برای شواهد زبانی، نک: [جانسون ۲۰۰۶: ۴۱۲](#)):

(۴۵) الف. فکر می کنم سینا این هفته از سفر برمی گرده، (اما) مینا هفته آینده.

ب. سینا این هفته از سفر برمی گرده، (اما) فکر می کنم مینا هفته آینده.

ثانیاً، در رویکردی که گروه های نقش نمای میزبان قلب نحوی را بر فراز بند ادغام می کند، فرافکن TP اصلاً متمم CP نیست و هسته های نقش نمای کانون و مبتدا میان این دو فرافکن قرار دارند. وانگهی، اگر تحلیل [طالقانی \(۲۰۰۸\)](#) و [انوشه \(۱۴۰۰\)](#) را درباره جایگاه نفی در زبان فارسی بپذیریم، فرافکن NegP تسلط بلا فصل بر TP دارد و لذا، بند زمان نمی تواند موقعیت متمم فاز را به دست آورد.

طبق تحلیلی که در بخش سوم از فرضیه متمم ساز شکافته به دست دادیم و در آن استدلال کردیم که عناصر متمم ساز فارسی در هسته FinP ادغام می شوند و سپس به هسته ForceP ارتقا می یابند، نتیجه گرفتیم که در این زبان فرافکن نقش نمای ایستایی گروه فاز را تشکیل می دهد. بدین ترتیب، می توانیم ادعا کنیم در ساخت های محذوفی که

فاز بالایی از اشتقاق نحوی زدوده می‌شود، در واقع دامنه حذف، فرافکن یادشده را دربر می‌گیرد، و طبیعتاً متمم فاز، یعنی بند زمان نیز در این دامنه می‌گنجد و از اشتقاق حذف می‌شود. کافت در بندهای همپایه منفی تصریح می‌کند که فرافکن نفی نیز که بر فراز گروه زمان قرار دارد، از ساختار زدوده می‌شود:

(۴۶) الف. سینا مقاله‌اش را برای استاد نفرستاد، مینا پاسخ تمریناتش را.

ب. ما از رفتارش راضی نیستیم، معلمش از درس خواندنش.

توسل به نظریه فاز می‌تواند رفتار دوگانه محمول‌های مرکب را در برابر پدیده حذف توضیح دهد. در این گونه محمول‌ها زدایش موضوع‌های درونی می‌تواند با حذف یا حفظ هسته محمول همراه باشد؛ مانند نمونه‌های زیر:

(۴۷) الف. سینا مقاله‌اش را از طریق ایمیل برای استاد ارسال کرد، مینا نکرد.

ب. سینا مقاله‌اش را از طریق ایمیل برای استاد ارسال کرد، مینا ارسال نکرد.

(۴۸) الف. کی توی باغ پرنده را زنده رها کرده بود؟ سینا کرده بود.

ب. کی توی باغ پرنده را زنده رها کرده بود؟ سینا رها کرده بود.

در جملات (۴۷) دو موضوع درونی و یک فروقید، و در نمونه‌های (۴۸) مفعول مستقیم، فروقید و محمول ثانویه از اشتقاق زدوده شده‌اند. تقابل جفت‌های (الف) و (ب) در حذف و حفظ محمول اصلی (ارسال/رها) است. در نظریه فاز، فرایندهای پسانحوی می‌توانند نسبت به هم تقدم یا تأخر داشته باشند. در این میان، حذف و ادغام صرفی^۱ که پس از رسیدن اشتقاق نحوی به نقطه فاز و در مسیر سطح آوایی رخ می‌دهند، دو فرایند پسانحوی به‌شمار می‌روند. ادغام صرفی نوعی انضمام است که در آن با اتصال یک هسته به هسته دیگر، ساخت‌های صرفی جایگزین ساخت‌های نحوی می‌شوند (مرتز ۱۹۸۸: ۲۶۱؛ صدیقی ۲۰۰۹: ۲۳). طبق این تحلیل، در جملات (۴۷) و (۴۸) پس از تشکیل فاز پایینی، دو فرایند پسانحوی پیش روی بوده است. در نمونه‌های (الف) پیش از حرکت آوایی هسته محمول و ادغام صرفی آن با فعل سبک، رخداد حذف اعمال شده است. بدین ترتیب، محمول واژگانی همراه با عناصر ذیل گروه فعلی کوچک حذف شده است. در نمونه‌های (ب) نخست هسته محمول دستخوش ادغام صرفی شده و از رهگذر ادغام صرفی به فعل سبک منضم شده است و سپس، سازوکار حذف رخ داده است. این تحلیل توضیح می‌دهد که چرا در فرایند حذف در وابسته‌های افعال رویکردی (شواهد ۴۳ و ۴۴)، جزء غیرفعلی محمول مرکب

عموماً باقی می ماند.

در مجموع و با توجه به آنچه گفتیم، نیازی نیست که تغییراتی در حوزه فاز ایجاد کنیم یا قائل به مفهوم فاز پویای [بشکوویچ \(۲۰۱۴\)](#) شویم تا بتوانیم انواع حذف در فارسی را تبیین کنیم یا توضیحی برای زدایش سازه‌ها و هسته‌ها در محمول‌های مرکب فراهم آوریم. بازنمایی خطی زیر سلسله‌مراتب فرافکن در فارسی را همراه با دامنه دو گروه از حذف‌ها نشان می‌دهد:

دامنه حذف (۲)

(49).

ForceP > TopP > FocP > **FinP** > NegP > TP > AspP > **vP** > VP

دامنه حذف (۱)

فرافکن‌های vP و FinP که با حروف برجسته مشخص شده‌اند، گروه فاز هستند و حذف درون بند در فارسی بر یکی از این دو فرافکن اعمال می‌شود. به بیان روشن‌تر، برون‌دادهای متنوعی که در نتیجه زدایش هسته‌ها و سازه‌ها مشاهده می‌کنیم، پیامد حذف یکی از این دو فاز پایینی یا بالایی هستند. حتی رخداد شبه‌کافت که در فارسی ناممکن است و ساختاری نادرستی تولید می‌کند، برپایه حذف در بازنمایی خطی (۴۹) قابل توضیح است:

(۵۰). دامنه حذف (۱):

- | | |
|---------------------|---|
| الف. حذف گروه فعلی: | اگر ما این موضوع را به پدر سینا نگوئیم، مدیر مدرسه‌شان خواهد گفت. |
| ب. حذف شبه‌کافت: | *اگر ما این موضوع را به پدر سینا نگوئیم، مدیر مدرسه‌شان خواهد. |
| پ. حذف در فعل مرکب: | سینا مقاله‌اش را از طریق ایمیل برای استاد ارسال کرد، مینا نکرد. |

(۵۱). دامنه حذف (۲):

- | | |
|--------------------|---|
| الف. کافت: | سینا پرنده را زنده گرفت، مینا سنجاب را. |
| ب. حذف فهرست‌واره: | نوشیدنی چی میل دارید؟ من چای، دوستم قهوه. |
| پ. بندزدایی: | سینا امروز به سینما می‌رود، اما نمی‌دانم به کدام سینما. |

- ت. نوگذاری: سینا می‌خواهد به سینما برود، اما نگفت کی.
- ث. ساخت‌کند: سینا می‌خواهد به سینما برود، مینا هم همین‌طور.
- ج. پی‌پرسش: سینا امروز به سینما رفته بود، نرفته بود؟
- چ. خرده‌پاسخ: سینا امروز به کجا می‌رود؟ (به) سینما.
- ح. حذف سنجشی: سینا بیشتر فیلم دیده تا مینا.

همان‌گونه که گفتیم، حذف‌های (۵۰) بر فاز پایینی اعمال می‌شوند و سازهایی که از حذف رهیده‌اند، در درون بند به بالاتر از فرافکن گروه فعلی کوچک جابه‌جا شده‌اند، و در حذف‌های (۵۱) ضمن زدایش گروه ایستایی، سازهایی باقی‌مانده به گروه‌های مبتدا و کانون جابه‌جا شده‌اند. از آنجاکه این تحلیل مبتنی بر نظریه فاز است، پیش‌بینی می‌کند که چنانچه گونه‌های دیگری از حذف درون بند در زبان فارسی یافت شود، آن‌ها را می‌توان در قالب یکی از دو الگوی (۵۰) یا (۵۱) تحلیل کرد. در پایان باید تصریح کنیم که در این تحلیل، فرایند ارتقای گره راست لحاظ نشده است، زیرا چنان‌که پیشتر نشان دادیم، در این فرایند هیچ سازه‌ای از اشتقاق زدوده نمی‌شود تا موضوع پژوهش حاضر قرار گیرد.

۵- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظریه فاز یکی از رویکردهای متأخر در درون برنامه کلان کمپنه‌گراست که با تکیه بر نقاط بازنمون چندگانه، ادعا می‌کند که اشتقاق‌های نحوی به‌صورت مرحله‌ای تولید می‌شوند. هرگاه اشتقاقی به یکی از گره‌های فاز می‌رسد، حوزه درون آن رسوخ‌ناپذیر می‌شود و ساختار شکل‌گرفته در دو مسیر آوایی و معنایی جریان می‌یابد. نظریه پردازانی که در باب فازهای اشتقاق پژوهش کرده‌اند (از جمله [چامسکی ۲۰۰۸](#)، [چیتکو ۲۰۱۴](#)، [بوشکویچ ۲۰۱۴](#)) ابزارهای نحوی مختلفی را در تأیید رویکرد خود به‌کار گرفته‌اند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها رخداد حذف است. هرچند هدف اصلی پژوهش حاضر تثبیت نظریه فاز در فارسی نبوده است، اما انواع حذفی که در درون بند رخ می‌دهند، نشان می‌دهند زدایش هسته‌ها و سازه‌ها در این زبان بر فرافکن‌های موسوم به فاز اعمال می‌شود.

در این مقاله نخست پیشینه‌ای از مطالعات حذف در فارسی به‌دست دادیم و تا آنجا که به موضوع پژوهش مرتبط بود، به نقد آرای پیشینیان پرداختیم. سپس با تمرکز بر فرضیه گروه متمم‌ساز شکافته، استدلال کردیم که گروه ایستایی، گره فاز بالایی را در زبان فارسی تشکیل می‌دهد و گره فاز پایینی، که مناقشه‌ای درباره چستی آن وجود ندارد، گره

فعلی کوچک است. در بخش تحلیل داده‌ها ابتدا کوشیدیم تا توصیف و تحلیل جامعی از انواع حذف در فارسی فراهم آوریم و در این میان، تصریح کردیم که همه حذف‌هایی که ساختار بند را هدف می‌گیرند، یا گروه فعلی کوچک را از اشتقاق می‌زدایند، یا از مرز گروه زمان فراتر می‌روند و فرافکن ایستایی و هر آنچه را در ذیل آن است، حذف می‌کنند. سپس با دسته‌بندی گونه‌های مختلف حذف، نشان دادیم این فرایندها در گره‌هایی رخ می‌دهند که فاز درون جمله محسوب می‌شوند. نکته حائز اهمیت این‌که تحلیل پیش‌گفته نه تنها توضیح می‌دهد که چرا برخی از حذف‌ها، مانند شبه‌کافت، در فارسی یافت نمی‌شوند، بلکه پیش‌بینی می‌کند چنانچه حذف‌های تازه‌ای از پیکره‌ای زبانی به دست آیند، که در این مقاله نامی بر آن‌ها گذاشته نشده است، باز هم سازوکارشان تابعی از نظریه فاز است.

کتابنامه

- انوشه، مزدک. (۱۴۰۰). صرف در نحو از کمینه‌گرایی تا صرف توزیعی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- انوشه، مزدک. (۱۳۹۷). کافت و بندزدایی در زبان فارسی، رویکردی کمینه‌گرا. مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان. ۱۸: ۱۰۱-۱۲۳.
- انوشه، مزدک. (۱۳۹۸). نمود دستوری در ساخت فعل‌های پیاپی در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا. پژوهش‌های زبان‌شناسی. ۱۱(۱): ۷۳-۹۵.
- انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن. (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۱ [ویراست چهارم]. تهران: مؤسسه انتشارات فاطمی.
- خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۴۷). دستور زبان فارسی. تبریز: انتشارات کتاب‌فروشی تهران.
- درزی، علی؛ انوشه، مزدک. (۱۳۸۹). حرکت فعل اصلی در زبان فارسی، رویکردی کمینه‌گرا. فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهشی، ۲(۳): ۲۱-۵۵.
- درزی، علی؛ عباسی، مجید. (۱۳۹۷). بررسی جایگاه روساختی فاعل در زبان فارسی برپایه شواهد روان‌زبان‌شناختی. جستارهای زبانی. ۹(۳): ۲۰۳-۲۲۵.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۹۰). تبیین نقشی از حذف به قرینه در جملات همپایه زبان فارسی. زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۳(۵): ۳۵-۴۵.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۶۴). دستور زبان فارسی، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- شعبانی، منصور. (۱۳۹۴). ارتقای گره راست: ساختاری ناهمگن در زبان فارسی. جستارهای زبانی، ۶(۲): ۱۵۱-۱۷۲.
- شعبانی، منصور. (۱۳۹۵). حذف گروه فعلی با ابقای فعل کوچک در فارسی: رویکردی کمینه‌گرا. جستارهای زبانی، ۷(۶): ۹۷-۱۱۸.
- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۹۵). فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- کریمی، یادگار؛ آزموده، حسن. (۱۳۹۱). حذف گروه فعلی در زبان فارسی: مسئله ساختاری. پژوهش‌های زبانی، ۳(۲): ۷۷-۹۴.
- کریمی، یادگار؛ آزموده، حسن. (۱۳۹۴). حذف گروه فعلی در زبان فارسی: مسئله همانندی و تجویز. پژوهش‌های زبانی، ۶(۲): ۱۰۱-۱۲۰.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید. تهران: انتشارات سخن.
- قریب، عبدالعظیم، ملک‌الشعرا بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همایی، رشید یاسمی. (۱۳۶۳). دستور زبان فارسی (پنج‌استاد)، چاپخانه فرهنگ.

- مجیدی، شبیم؛ بهرامی، فاطمه؛ انوشه، مزدک. (۱۴۰۱). حذف محمول اولیه و ثانویه در خرده‌بندهای متممی و اداتی: رویکرد کمینه‌گرا (تحلیلی فازبنیاد). پژوهش‌های زبانی، ۱۳(۲): ۱۰۵-۱۳.
- مهدی بیرقدار، راضیه؛ واثق، الهه؛ انوشه، مزدک؛ نجفیان، آرزو. (۱۴۰۲). سازه‌های محذوف در جملات دارای فعل مرکب زبان فارسی: رویکردی فازبنیاد. پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۵(۱): ۱۸۱-۱۹۸.
- میرعمادی، سید علی. (۱۳۷۷). حذف به قرینه در زبان فارسی: قاعده‌ها و محدودیت‌ها. زبان و ادب، ۲(۳): ۳۷-۸۵.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۵۱). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- وحیدیان کامیار، تقی؛ عمرانی، غلامرضا. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی (۱). تهران: انتشارات سمت.
- Adger, D. (2003). *Core Syntax, a Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Alboiu, G. and Hill, V. (2021). Diachronic change and feature instability: The cycles of Fin in Romanian obligatory control. In: J.G. Jónsson and T. Eythórsson (Eds). *Syntactic Features and the Limits of Syntactic Change* (64-83).
- Anoushe, M. (2018). Gapping and Sluicing in Persian: A Minimalist Approach. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 10(18): 101-123. [In Persian]
- Anoushe, M. (2019). Serial Verb Construction in Persian: a Minimalist Approach. *Journal of Researches in Linguistics*, 11(1): 73-95. [In Persian]
- Anoushe, M. (2021). *Morphology in Syntax: From Minimalism to Distributed Morphology*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian].
- Anvari H. and H. Ahmadi Givi (2011). *Persian Grammar* [4th Ed]. Tehran: Fatemi. [In Persian]
- Baker, M., and Stewart, O.T (2002). A serial verb construction without constructions. Ms., Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- Bošković, Z. (2014). Now I am a phase, now I am not a phase: On the variability of phases with extraction and ellipsis. *Linguistic Inquiry*, 45(1): 27- 89.
- Chomsky, N. (1972). Some Empirical Issues in the Theory of Transformational Grammar. In: Paul Stanley Peters (Ed). *Goals of Linguistic Theory* (63-130). Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Chomsky, N. (2001). Derivation by Phase. In: M. Kenstowicz (Ed.). *Ken Hale: A Life in Language* (1- 52). Cambridge MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (2008). On Phases. In: R. Freidin, C. P. Otero & M. L. Zubizarreta (Eds). *Foundational Issues in Linguistic Theory* (133-66). Cambridge, MA: MIT Press.
- Citko, B. (2014). *Phase Theory*. An introduction, Cambridge: Cambridge University Press.
- Craenenbroeck, J.V and Merchant, J. (2013). Ellipsis phenomena. In: M. den Dikken (Ed). *The Cambridge Handbook of Generative Syntax* (701-745). Cambridge: Cambridge University Press.
- Darzi, A. (2008). On the vP Analysis of Persian Finite Control Constructions. *Linguistic Inquiry*, 39(1): 103-116.
- Darzi, A. and Anoushe, M. (2010). The Main Verb Movement in Persian: A Minimalist Approach. *Journal of Language Research* 2(3): 21-55. [In Persian]
- Darzi A, and Abbasi M. (2018). Exploring the Subject Surface Position in Persian: A Psycholinguistic Study. *Language Related Research*, 9(3): 203-225

- Farshid-Vard, Kh. (2003). *A contemporary detailed Grammar*. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Folli, R., Harley, H. and Karimi, S. (2005). Determinants of event type in Persian complex predicates. *Lingua*, 115: 1365–1401.
- Gelderen, E.V. (2017). *Syntax, an Introduction to Minimalism*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Gharib, A. et al. (1984). *Persian Grammar*. Tehran: Farhang. [In Persian]
- Jackendoff, R.S. (1971). Gapping and related rules. *Linguistic Inquiry* 2:21–35.
- Johnson, K. (2001). What VP Ellipsis Can Do, and What it Can't, but not why. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (439-480). Oxford: Blackwell Publishing.
- Johnson, K. (2006). Gapping. In: M. Everaert and H.V. Riemsdijk (Eds). *The Blackwell Companion to Syntax* (II: 405-435). Oxford: Blackwell Publishing.
- Johnson, K. (2009). Gapping Is Not (VP-) Ellipsis. *Linguistic Inquiry* 40:289–328.
- Karimi, Y. and Azmoudeh, H. (2013). Verb Phrase Ellipsis in Persian: The Structural Question, *Language Related Research* 3 (2): 77-94. [In Persian].
- Karimi, Y. and Azmoudeh, H. (2016). Verb Phrase Ellipsis in Persian: The Questions of Identity and Licensing, *Language Research* 6 (2): 101-120.
- Khayyampour, A. (1945). *Persian Grammar*, Tabriz: University of Tabriz. [In Persian]
- Lasnik, H. (2001) Derivation and representation. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (62-88). Oxford: Blackwell Publishing.
- Lobeck, A. 1995. *Ellipsis: Functional, Heads, Licensing, and Identification*, New York: Oxford University press.
- Mahdi Beyraghdar, R., Vasegh, E., Anoushe, M. & Najafian, A. (2023). Deletion in sentences with complex predicates in Persian: a phase-based approach. *Journal of Researches in Linguistics*, 15(1): 181-198. [In Persian].
- Majidi, Sh., Bahrami, F, & Anoushe, M. (2023). Primary and Secondary Predicate Ellipsis in Complement and Adjunct Small Clauses: A minimalist Approach (Phase Theory). *Language Research*, 13(2): 105-134. [In Persian]
- Marantz, A. (1988). Clitics, morphological merger, and the mapping to phonological structure. In: M. Hammond and M. Noonan (Eds). *Theoretical morphology* (253–270). NY: Academic Press.
- Merchant, Jason. 2008. An asymmetry in voice mismatches in VP-ellipsis and pseudo gapping, *Linguistic Inquiry*, 39:169–179.
- Merchant, Jason. 2013a. Voice and ellipsis, *Linguistic Inquiry*, 44.1: 77-108.
- Merchant, Jason. 2013b. Diagnosing Ellipsis, In L. Cheng, and N. Corver (eds.), *Diagnosing syntax* (537-542), Oxford: Oxford University Press.
- Merchant, Jason. 2016. Ellipsis: A survey of analytical approaches. Ms, University of Chicago.
- Miremadi, A. (1998). Ellipsis in Persian: Rules and Principles. *Persian Language and literature*, 2(3): 37-85.
- Natel Khanlari, P. (1972). *Persian Grammar*. Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran. [In Persian]
- Postal, P.M. (1974). On Raising: One rule of English grammar and its theoretical implications. Cambridge, MA: MIT Press.
- Rasekhi, V. (2014). *Ellipsis and information structure: Evidence from Persian*. Doctoral

- dissertation, Stony Brook University, Stony Brook, NY.
- Rasekh Mahand, M. (2012). A Functional Account of Ellipsis in Persian Co-ordinate Sentences. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 3(5): 35-45. [In Persian]
- Rizzi, L. (1997). The fine structure of the left periphery. In: L. Haegeman (Ed). *Elements of Grammar* (281-337). Dordrecht: Kluwer.
- Rizzi, L. (2004). The Structure of IP and CP. *The Cartography of Syntactic Structures* (II). NY: OUP.
- Roberts, I. (2001). Head movement. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (113-147). Oxford: Blackwell Publishing.
- Ross, J.R. (1970). Gapping and the order of constituents. In: M. Bierwisch and K. E. Heidolph (Eds). *Progress in linguistics* (249-259). The Hague: Mouton.
- Sato, Y., & Karimi, S. (2016). Subject-object asymmetries in Persian argument ellipsis and the anti-agreement theory. *Glossa: a journal of general linguistics* 1: 1-31.
- Shabani M. (2015). Right Node Raising: A Nonhomogeneous Construction in Persian. *Language Related Research*, 6 (2):151-172. [In Persian]
- Shabani M. (2016). V-stranding VP ellipsis in Persian: A minimalist approach. *Language Related Research*, 7(5): 97-118. [In Persian]
- Shafiei ILkhechy, N. (2015). Ellipsis in Persian Complex Predicates: VVPE or Something Else. *Annual Conference of the Canadian Linguistic* 1-15.
- Shafiei ILkhechy, N. (2016) *Persian Complex Predicates: Evidence for Verb Movement from Ellipsis and Negatipn*. Doctoral Dissertation, University of Calgary (Canada).
- Shari'at, M. J. (1985). *Persian Grammar*. Tehran: Asatir. [In Persian]
- Siddiqi, D. (2009). *Syntax within the Word*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Tabatabaei, A. (2016). *Descriptive Dictionary of Persian Grammar*. Theran: Farhange-e-Mo'aser. [In Persian]
- Ura, H. (2001). Case. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (334-373). Oxford: Blackwell Publishing.
- Vahidian Kamyar, T. and G. Omrani (2001). *Persian Grammar Vol. 1*. Tehran: Samt. [In Persian]
- Taleghani, A.H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Toosarvandani, M. 2009. Ellipsis in Farsi complex predicates. *Syntax*, 12: 60-92.
- Yoshida, M., Nakao, Ch. and Ortega-Santos, I. (2014). The syntax of ellipsis and related phenomena. In: A. Carnie, Y. Sato, and D. Siddiqi (Eds). *The Routledge Handbook of Syntax* (192-213). NY: Routledge.

In the Name of God

Table of Contents

Some Important Features Differentiating between the Khorasani Group of Persian Dialects and the Varieties of the Afghan-Tajiki Group	Youli A. Ioannesyan
A Corpus-Based Study on the Preposition /az/ (From) in Textbooks of Grades 1 to 6 : A Cognitive Approach	Azam Alijani, Masood Ghayoomi, Maryam Mesgar Khoyi, Houriyeh Ahadi, Yalda Delgoshaei
A Review and Investigation on Cappelen and Lepore's Semantic Minimalism using Persian Language Data	Mohammadreza Pahlavannezhad
Narrative Complexity in Monolingual and Bilingual 4-6 Year Old Children: A Case Study of Tehran and Juybar	Atoosa Rostambeik Tafreshi
A Constructional Analysis of Compound Words taken from the Past Stem "Gasht" in Persian Language	Fatemeh Zohrabi, Adel Rafiei
A Comparative Study of the Linguistic Perspectives of Two Contemporary Arab Grammarians: A Methodological Criticism	Maedeh Bigom Shirazi, Seyed Hossein Seyedi, Ahmad Reza Heidarian Shahri
Ellipsis Phenomena within the Clause; A Phase-Based Approach	Shabnam Majidi, Fatemeh Bahrami, Mazdak Anoushe



Volume 16, No. 1,
Serial Number 34
Spring 2024

Concessionaire:
Ferdowsi University of Mashhad
Managing Director:
Shahla Sharifi
Editor-in-Chief:
Mohammad Reza Pahlavannezhad

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Professor of Isfahan University
- Mostafa Assi;
Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Azam Staji; Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Azita Afarashi;
Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Darzi;
Professor of Tehran University
- Rahman Sahragard;
Professor of Shiraz University
- Mehrdad Naghzguy Kohan;
Professor of Boali Sina University, Hamadan
- Omid Tabibzadeh Qamsari;
Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Alizadeh;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Shahla Sharifi;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad

- Mohammad Reza Pahlavannezhad;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Seyyed Mohammad Hosseini- Masoom;
Associate Professor of Payam Noor University of Mashhad
- Balram Shukla;
Professor of University of Delhi, India
- Claus Valling Pedersen;
Associate Professor of University of Copenhagen, Denmark

Executive Manager:

Seyyed Mohammad Hosseini-Masoom

Proofreading:

Dr. Javad Mizban

English Editors:

FUM Editing English Center
(Dr. Abdullah Nowruzy)

Administrator:

Maryam Khoshbayan

Typesetter:

Mohammad Karimi Torqabeh

Printing & Binding: ...

Circulation: ...

Price: ... Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806727

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>

Vol 16, No. 1, Spring 2024

- **Some Important Features Differentiating between the Khorasani Group of Persian Dialects and the Varieties of the Afghan-Tajiki Group** Youli A. Ioannesyan

- **A Corpus-Based Study on the Preposition /az/ (From) in Textbooks of Grades 1 to 6 : A Cognitive Approach** Azam Alijani,
Masood Ghayoomi,
Maryam Mesgar Khoyi,
Houriyeh Ahadi,
Yalda Delgoshaei

- **A Review and Investigation on Cappelen and Lepore's Semantic Minimalism using Persian Language Data** Mohammadreza Pahlavannezhad

- **Narrative Complexity in Monolingual and Bilingual 4-6 Year Old Children: A Case Study of Tehran and Juybar** Atoosa Rostambeik Tafreshi

- **A Constructional Analysis of Compound Words taken from the Past Stem "Gasht" in Persian Language** Fatemeh Zohrabi, Adel Rafiei

- **A Comparative Study of the Linguistic Perspectives of Two Contemporary Arab Grammarians: A Methodological Criticism** Maedeh Bigom Shirazi,
Seyed Hossein Seyedi,
Ahmad Reza Heidarian Shahri

- **Ellipsis Phenomena within the Clause; A Phase-Based Approach** Shabnam Majidi, Fatemeh Bahrami, Mazdak Anoushe



Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Vol 16, No. 1, Serial Number.34 Spring 2024

- | | |
|---|--|
| ▪ Some Important Features Differentiating between the Khorasani Group of Persian Dialects and the Varieties of the Afghan-Tajiki Group | Youli A. Ioannesyan |
| <hr/> | |
| ▪ A Corpus-Based Study on the Preposition /az/ (From) in Textbooks of Grades 1 to 6: A Cognitive Approach | Azam Alijani, Masood Ghayoomi, Maryam Mesgar Khoyi, Houriyeh Ahadi, Yalda Delgoshaei |
| <hr/> | |
| ▪ A Review and Investigation on Cappelen and Lepore's Semantic Minimalism using Persian Language Data | Mohammadreza Pahlavannezhad |
| <hr/> | |
| ▪ Narrative Complexity in Monolingual and Bilingual 4-6 Year Old Children: A Case Study of Tehran and Juybar | Atoosa Rostambeik Tafreshi |
| <hr/> | |
| ▪ A Constructional Analysis of Compound Words taken from the Past Stem "Gasht" in Persian Language | Fatemeh Zohrabi, Adel Rafiei |
| <hr/> | |
| ▪ A Comparative Study of the Linguistic Perspectives of Two Contemporary Arab Grammarians: A Methodological Criticism | Maedeh Bigom Shirazi, Seyed Hossein Seyedi, Ahmad Reza Heidarian Shahri |
| <hr/> | |
| ▪ Ellipsis Phenomena within the Clause; A Phase-Based Approach | Shabnam Majidi, Fatemeh Bahrami, Mazdak Anoushe |